

2944

قَدْ كُنْتُمْ تَجِدُونَ اللَّهَ سَائِلًا فِيهِ وَمِنْكُمْ

الحمد لله الذي حفظنا من غيظاته قد السالكين شيخنا المرحوم والد بن المرحوم به

مرآة العاشقين
١٢٠٢ هـ
١٨٥٥ م

مشهد ايلين مسجد سعيد عبدالقادر و مقبره في شهر رمضان المبارك

مطبع مصطفا والاهل مطبوعه

الكتاب
الاول
الجزء الاول

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

Marfat.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و تحیاتهم اجمعین
 علی آلہ الطاہرین و صحابہ المکرمین اما بعد ہزاران ہزار عجز و انکسار بجناب خالق الہی
 و النصار برارند و عروس نو بہار چونکہ ما بندگان گناہ گار و مجرمان توبہ کار جز مایہ کرد و صحبت
 شعار ندایم و بجز کالی تھی دستی بدست نیست لهذا ہی کریم الاکریمین غفور اللذنبین کہ
 بادشاہ حقیقی توئی و ہازگشت نشیب و فراز بتوازشنای کبر بای تو عقل جملہ انبیای اولیاء
 بر خاک عجز و نیاز و از صفات کمالات تو جملہ خلق و کائنات مقصر امید و بخشش کنان تو
 و شفاعت انبیاء و رسل علیہم السلام و اصفیاء و اولاد کلام شدہ این چند آیات از سوز دل
 بخصرت زو ابجلال تو عرض نمایم * **مناجات بجناب قاضی الحاجات**

بفضل و لطف رحمانی نگاہم دار یا اللہ
 منم در مانع او حیران تو کی ز یاد رس رحمان
 نہ باد نیابو کارم نہ عقبی را حسرت بر دارم
 بدرگاہ تو می نامم جببین بر خاک عالم
 تو سلطانی تو رحمانی تو منانی تو سبحانی
 چو برگشت تہ نوبت شود وارد دم رحلتنا
 تو معین و مستودع تو معبودی و موجود

ہوای نفس و شیطانی زمین بردار یا اللہ
 چنین نم بادل ویران فرودگذار یا اللہ
 تنافی نیدارم جببند دیدار یا اللہ
 کرم فرما درین عالم برین بیکار یا اللہ
 ہوای حرص نفسانے زمین بردار یا اللہ
 مرا انگین در ان حالت فرود گزار یا اللہ
 بہر حالت تو موجودی بدیرو دار یا اللہ

<p>دویدم در بی شیطان فتادم در چرخ عین خداوند گنہگارم بالطف نظر دارم ترستاری و غفاری تو محبوبی و داور بفضل خویش بزودانی سعید تو گردانی</p>	<p>ازین زندان پر خندان برو نم آریا بعد ز چشم خود گفتم بارم بجال زاریا بعد درین افلاس ناواری منم ناچار یا بعد بزیر خط رحمانی نگاهم دار یا بعد</p>
--	---

وز نو کر نعت سید المرسلین جامع البین محبوباً بالعلمین صاحباً بطریق
 بعد ثنا کبریا گو تا گون اتحاف تحیات زکیات صلوة لطیبات بر کلمن بنوة و رسالت
 گلشن فتوت و بسالت اوزنگان شین بارگاه جاه و جلال صدر آرا سی انجمن زعت
 کمال منظم فیوضات الهی مصدر کمالات نامتناهی صاحب قلوب سین خداوند کونین
 سلمان الیقین یسبحان خلق نشین بی نشان فضل الانبیاء بران الاصفیاء بنظم
 کمال شاد و بجلال ناطق کلام الهی و وقف اسرار نامتناهی مطلوب انظار الوصیة
 مقصود و لولاک لما نظم الیوبیت حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

<p>یا محمد صاحب خلق عظیم یا محمد سرور عالم جناب یا محمد پیشوائے انبیاء یا محمد سرستان ہدی یا محمد ہر اوج حکومت یا محمد بحر علم من لدن یا محمد طلع انوار غیب یا محمد موعی و نیا و دین یا محمد یقین مرآت دل یا محمد روی گو بدینیر</p>	<p>مدن اکرام و الطاف نیم وی شفیق کبر بوم الحساب رہنمای تقیہ و اولیاء نو گل حندان باغ ارتعنا اخستہ پر نور برج مسدلت در زمانہ کاشف اسرار کون واقع خدمات و ہم و تراکون ابر رحمت رحمت اللدین واقع آید و نبار از آب و گل زلف عنبر بوی تو مشک و عنبر</p>
--	---

یا محمد منبعِ جود و عطاس
 یا محمد قلبِ توسینتِ مقام
 یا محمد چشمِ آبِ حیات
 یا محمد بیکس از دستگیر
 یا محمد سرورِ هر دو جهان
 یا محمد چاره‌جویِ ارگان
 نامِ نور و روشن لبِ عالم کو بگو
 قیامتِ پاکت در دمندانِ رواد
 شیرِ ذائقهٔ جلوه‌گر در سینه‌م
 تو گریستای محبوبِ بحقِ ایمان کن
 نامِ تو بر هر زبان و در زبان
 پس اتوئی محبوبِ با مملوب با
 کار ساز سے ماتوئی ای کار ساز
 ای خیر گریه گر و غم‌زد نبین
 در دندم ای طہیبِ کس و جان
 واقفِ عالمِ توئی در حبلِ حال
 سستی و اروغی و او دیدار تو
 ریدہ نامِ گریان و دردِ فراق
 بارشمالِ سدِ توئی فریادِ کس
 بیکس از کس توئی در دو جهان
 کیے کسوی سن بجا پکن

نور بخش سپینہ اہل صفا
 در گروہ انبیاء ہستی امام
 نور تو روشنِ جهان شمسِ جہات
 مقتدا سے ہر فقیر و ہر مسکین
 ہادی دینِ رہنمایِ گمراہان
 داد سے دردِ ہمہ در ماندگان
 فیضِ تو جاہلیت در ہر چارسو
 بھر ہر بیمار داد سے شفا
 روشن از حسنِ رخسارِ یزید
 دردِ عشقت ہر زمان در مان
 دردِ اہلِ دلِ عشقتِ ایمان
 در جہان مقصود و ما مغربا
 بادشاہِ دو جهان بجز تو
 پیشوائے مومنین و متقین
 رنجِ مادرِ یاب از نبضِ تپان
 دور کن از دلِ غم و رنج و طمان
 تو طبیعے و منم ہمہ ہر تو
 سپینہ ام پر یان بسوزِ اشتیاق
 من ندانم درد و عالمِ خرد تو کس
 جسم کن ہر با بحقِ توا جگان
 غم کسای سی بی دلِ غم خوار کن

<p>گر چه ضائع گشت عزم در گناه روز و شب بگذشت در جسد پدید ای بلند آواز تو در جهان بخط کن بر من سکین سعید</p>	<p>توبه کردم سزای من از خون بخوا تا نباشد از حضور تو بعبید سرودین غمستخار لا مکان نیست بار جز تو کس دیگر شد</p>
---	---

در مدح عارف ربانی محبوب سبحانی سراج کمالین باریان المومنین حضرت
مولانا شیخ شمس الدین

<p>آن مجمع جو دو سحت او آن مخزن علم حیا آن ماه دنیا شمس و نجوم است العالمین آن شمس و یمن شمس خورشید است عالم آن خواجده دور زمان قبول شد در جهان آن مقتدای رفیق عالم خاص ساکنان آن پیشوای مومنان آن پنهانی گمراگان آن عالم علم یقین آن شایه یقین یقین ستر جمال احمدی فیض کمال سرمد آن زبده هر دو جهان آن سر کون مکان ای زهر انوار حق وی مخزن اسرار حق ای قبله کونین مادی کعبه دارین ساکنان ای خواجده روی زمین اسرار و شرح زمین ای پیشوای مقبلان کونین ساکنان ای دین او نیاید با شفق گرم فرمای ما بسته عید آفران در روز عسقت نیز جهان</p>	<p>و آن مملکت در جسد و در ضیاء شمس آن سبب است این شمس و آن مومنان آن واقعه سر آمد در اندوه عسکری و آن که نشانی است نشان آن شمس مشکر کشای عاشقان آن ماه نورانی شد چرخ فوجش غیب در عرض صفا و آن محرم حق یقین آن کاشف غیب شد از پیش منجلی نور جلال کسب و آن قف تر نهان آن طلوع نور الهی وی کاشف استار حق در هر خلا و بی مانا ای سید تعلیم با کن برین مسکون ای پیشوای مومنان کونین ای دین او نیاید با شفق گرم فرمای ما بسته عید آفران در روز عسقت نیز جهان</p>
---	--

نوع دیگر

<p>نام نامی آن چو شمس الدین عیاشی بر شد و جو در آن شد وین منحصراً نور خدا شمس و نیا شمس وین شمس جهان شمس بان قطب عالم قطب بین قطب بان قطب جهان بودی راه شریعت مصدر انوار حق آن جناب پیر اعظم بادشاه و دو جهان زیر فرمانش همه اقلیم دنیا سیر پیر اکرم آنجناب شاه سلیمان از زمان دستگیر عاجزان شاه سلیمان متقی غنچه باغ سلیمان خواجہ دور زمان ای شہ شمس العلام شکل کشا بھر خدا کن مددور وین دنیا یا شہ عالیجناب یا جناب قطب عالم پیر شمس الدین و در خیال من نمی آید منت سائے در شمس وین یا شمس وین و روز بانم و بانم</p>	<p>جان گشتد جای جای خورشید نور ایتدا اہل وصلت اہل دل اہل صفا اہل ہدای شد متور از وجودش ہر وجود و صفا اہل علم و اہل سلم و اہل دین اہل وفا زبده اہل طریقت پیش وای اتقیا حجت اہل حقیقت عارف ستر خدا حکم جاری گشت بر آفاق دین آن زنیما داوتاج فقر و محنتی بر سر آن ماہ نقا ہم مشتق شد در جهان مطہر نور الہا کاشف سرفوت سائق عالم علم صدا کن مددور حال زار مہی سر و پلے نوا نیست مارا جز تو کس نو یاور سن ای پیر ما دستگیر کن مرا سے دستگیر اولیا جز امید فضل تو ہم نیست مارا التجا کن مدد یا شاہ شادان بر تعبیری نوا</p>
--	--

منظوم در عقیدہ این فقیر حقیر

<p>از دل و جان مصطفی را بندہ ام چار یار با صفا را بندہ ام فاطمہ حنیفہ النساء را بندہ ام خادمان مصطفی را بندہ ام</p>	<p>گزیریان کارم خدا را بندہ ام پنجتن را من شفیق خود کنم از علایان حسین و حسنین من غلام اہل بیت آنحضرت</p>
--	--

دوازده صاحب امام رهنما	هم شش پید کر یار بنده ام
چار نذیب نیر و انتم معتبر	نذیب یک حقیار اسنده ام
خاک بوس غوث محی الدین منعم	واصلان حق نما را بنده ام
خاک درگاه حسین الدین منعم	شیخ قطب الدین قطب صفیا منعم
خادم شاه فرید الدین منعم	هم نظام الدین نظام اختیار بنده ام
سن سگ شاه سلیمان توپیم	شاه شمس الدین شمس اولیا بنده ام
سن سعید خادمان چشتیم	انبیا اولیا را بنده ام

اما بعد میگوید اضعف عبادا والوحید سید محمد سعید بن سید حیدر شاه حسینی زنجانی حنفی
چشتی پیر توحی جبل الله اصوله و فرموده المحدثین فی زمره خدام الرسول علیه السلام
که از سخنان اسرار و امر الهی و از زرف و امانت است این که از زبان دریا و لسان گوهر نثار بد
الشربیه شمس الحقیقه ملک المستنیر سلطان الطریقیت برهان الحقیقت امام العاقین
سند الموحیدین حضرت خواجه شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه و عن سلف
و خلفه آنچه بسوی رب بنویس حق سبحانہ بمع کرده شد چون عاشق الزین کلام که مظهر و صفا
متکلم است جمال و کمال معشوق معنوی سبحان نماید لهذا نامش بهر آیت العاشقین
کرده شد و الله المستعان و علیه التکلان ۱۲ التماس از ناظرین انصاف بنده
چون بطالع این مفعولات خوش وقت گردند این بنده را بدعا خیر یا در فرمایند و بعدین
عاطفت و صلاح ببیند زیرا که نه بر شاعر می انشا پر وازی دعوی کند و نه بر علم و نه
غره امم عرض این چند سخنان بباعث محبت خواجه خجکان حضرت مولانا در سخنان
شیخ شمس الحق والدین تحریر نمودم پس کلام شوق آمیز را بقول عارفان نسبت چنانچه
حضرت خواجه عین الدین اجمیری زنده میفرماید بیست و شش باب مؤمنان که در یاد
احتیاج به این سخن بسجده می خواند می باید نوشت به آیه هو یا حطی بی بی

سازگار بود
سازگار بود
سازگار بود

Marfat.com

اولیا و در حقیقت گشته دور از خدا یعنی چونکه صحبت مردان اول عرفان است
 همیشه حق تعالی است پس صحبت اول سعادت است صحبت آن ذات اولی است این
 مملکت را مقصود و عظیم دانستم زیرا که فکر و مملکت اولی است این فکر و مقصود
 حقیقت عین صحبت معنوی است با آنها باعث نشستم که صاحب اول اول
 فرموده اذ انما ب عنده الشیخ تمحیل صورتی تعظیما لقی صورته کما لقی صحبتی پس
 جهت حصول شهادت تصور آن ذات فکر و خیال خود را در سخنان ایشان مشغول
 گردانم تا خیال بسوی غیاب راه نیاید مولوی معنوی فرموده اسی بر او رفته
 همین اندیشه به باقی تو استخوان و ریشه هر گز گل است اندیشه از گشتی و در
 خار تو هم گشتی با عتق منضم که چون سخنان صدیق تر جان آن الا صفات
 وسیله نجات است و همیشه از میان بسبب روی و معجزی بهره یاب نمی گردانم
 بعضی سخنان که از حدیث صحبت ایشان باستماع آن قدر قاعم نمودم تا جهت
 همه انافع باشند باعث منضم که مولانا مولوی حاجی علی بن محمد بن محمد بن
 نه تنها عشق از دیدار خیزد و بسا کمین دولت از گشتار خیزد و در آید به
 گوش به جان آرام بر باید ز دل هوش پس چون که تجلیات عشق بقیه
 بودند بشنیدن حکایات محبت افزا الهذا شنیدن و نوشتن مملکت است این و
 صفات وسیله عشق حقیقی دانستم باعث منضم خواجہ فرید الدین گنج شکر چه بعد علی
 فرموده که چون مرید سخنان پیروز بشنود و در عالم در آورد بعد و هر حرفی که
 ثواب طاعت هزار ساله در اعمال ناره او ثبت میفرمایند بعد از مردان
 بهشت باشد و هم سالمان المشایخ خواجہ نظام الدین حقه الله علیه و آله
 مولانا شیخ فرید الدین قدس مدسه العزیز شنیدم هم هر مردی که سخنان او زمان
 پیروز و بگوش هوش بشنود و آنرا بنویسد او را برکات و حسنات بیش از پیش حقیقتا

از زانی فریاد برین امید به پیشتن بلفوظات پیر و متگیر خود مشغول شدم باعث
 و بهم آنکه در روز قیامت بطفیل این سخنان از مردان خود شمرده این خاکسار گناگار
 را شفاعت خود درازد چون اصحاب کعبه در ملازمت خود نگه دارند خداوند اسگ
 چند قدم دوستان تو زود اورا سبب دوستی دوستان خود در زمره آدمیان شمردی
 و در بهشت خواهی بود این خاکسار اگر چه بدعوی دوستی دوستان تو بکمال رسیده
 اما بطفیل خواجگان کبا و اولیای نادار ازین کرامت محجوب گردان و از نظر رحم خاص
 که بایشان میرسد مرانچو دم مکن این سخنان را و سید عرفان من بخوان من گردان آمی

یارب العالمین باعث شوق زیارت خواجه شمس الحق الدین گنبار شمس خان

که در نحو رسالی هر حضرت والد بزرگوار چند کتب نظم تعلیم نمود بعد از آن بخدمت عالم علوم
 فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول حضرت مولوی سلیمان احمد نقشبند
 محرومی سپردند چند کتب صرف و نحو و غیره خوانده بودم که شوق زیارت شیخ طریقت
 و لم پیدا گشت و طریقه نقشبندی متبع سنت نبویه نسبت معتقد آن شدم از والد بزرگوار
 بیعت ایشان اجازت خواستم چونکه حضرت ابویم بخدمت حضرت شیخ نبی بخش حشمتی
 صاحبی سعاد و بیعت و خلافت حاصل کرده بکمال ریاضت و مجاهده مشغول بودند
 فرمودای فرزندار بخدمت ازین راه مانع و مزارحیم اما مرضی من کنست که در سلک حشمت اهل
 بهشت منسک شوی و کتاب فوائد الفواد که بلفوظ حضرت سلیمان المشایخ خواجه نظام
 الدین صاحب بلوخی است بمطالع آن امر کردند لاجرم حسب لارشا و آنحضرت شب و روز
 بمطالع آن مشغول شدم اگر چه بیشتر کتب از علم تصوف در جهان موجود اند بیچیز
 از آن لذت و شوق نیافتم جزین کتاب که بجز مطالع آن محبت خواجگان حشمتی نظام
 پیدا شد تا آنکه درین خیال شب و روز مشغول بود درین اثنا حضرت مومن صاحب
 مدد علی که در ریاضت و مجاهده مقامی عالی و شانی بلندی داشتند نسبت سلوک

حضرت نقشبندی و شیخ فرمود ای فرزند از بسیا مردم خاص عام شنیده ام که بزرگ
 شیخ شمس الدین سیالومی از خلفای کبری حضرت خواجه توسوی بسیار بزرگ
 و طبقت و در علوم ظاهری و باطنی عالم و در هدایت و ارشاد مقتدای وقت اند
 راه حق می طلبی بخدمت ایشان برو بجزر و شنیدن این خبر شوق زیارت آنحضرت جوش
 زد و آمد و در آن وقت بود که مفصل حال آن ذات والا صفات الطلاع یا بجم اتفاقاً در
 مجلس سیالوم صوفیه نوشا پیرت شسته بودم شخصی اندک شخص نامم گفت مجلس این
 مخالف حضرت پیر من است زیرا که این من را پیر میشوند گفتم پیر تو کدام است گفت حضرت
 خواجه شمس الحق و الدین سیالومی پیر من است پس مفصل حال آن ذات والا صفات
 پرسیدم و از فضائل و کمال ایشان بجزه یاب بشدم بعد از آن روز پنجشنبه کو
 غلام رسول جاساکن قلد مهبیان سنگ شرف خا بودم که اتفاقاً شخصی بخدمت آن
 صاحب عرض شد که فلان بزرگ چنیوئی و فلان مرد کاسور و سنتران بود که چگونه
 اند فرمودند چنین مردان و ظریف جوان را نیک بخت میگویند باز گفت که حضرت
 خواجه شمس الحق و الدین سیالومی چگونه اند فرمودند آن شیخ کامل و مکمل اند با تمام
 این گواهی عتقاد من محکم شد و آتش عشق بجوش آمد و از حضرت والد بزرگوار اجازت
 خواستم پس آن حضرت بوسیده حمیده خود شب و شنبه وقت نماز عشاء شانزدهم ماه جماد
 الثانی سنه سبع و ثمانین و اثناعشر مائه هجری بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین حاضر
 گردیدم ابیت گنایند و آنحضرت حسب استعداد من بنده از کار و اولاد ارشاد و از
 تا آنکه هر سال دیگر شغال و مراقبات ارشاد فرمودند حسب المقدور بوجه آنحضرت
 آوردم بعد از آن بتاریخ مغره ماه ربيع الاول بسنه کینه زود و در
 هجری مقدس ثمان و شنبه هجری مولاوسی غلام محمد موسی بزرگ اشته بود من و ابی
 العارفین بجواب بیجم و شفقت بی نهایت ملاکات این علما فرمودند و در آن وقت

مجلس سیالوم
 مجلس صوفیه
 مجلس سیالوم
 مجلس صوفیه
 مجلس سیالوم
 مجلس صوفیه

نیز ارشاد کردند چون صبح شد پیش آنحضرت کیفیت خوابیدن کردم و تعب آن سحر
 فرمود کتاب مرقع و کشکول شریف درین فقیر خانه موجود اند از ابنولیس و زکوة صفت
 اسلم الہی کہ بسند حضرت عوث صہبانی شیخ عبدالقادر جیلانی در مرقع مسطور اند بحسب
 شراک آراکن پس همچنان کردم بعد از ان روز شنبہ ہجرت ماہ ربیع الاول ۱۲۹۶
 سعادت قدم بوسی حاصل شد روی سوی این دعا گو کردہ شفقت بیغایت ارزانی فرمود
 و تعلیم شریفین دیکہ پیر این خود عطا کردند و یک گلاہ چہاثر کی نیز بدست خود بر سرین بندہ
 نہاوند بعد از ان این دعا گو عرضہ شد کہ والدین شریفین ہر سبب عدم اولاد این
 بندہ قصد نکاح دیگر سیدارہ اما چونکہ محبت ایشان در ولہم قرار گرفتہ است محبت
 راغب نشدم و امید است کہ ایشان بدگاہ قاضی الحاجات دست بردارند و عاثر
 فرمایند تا خدایتعالی بخیر جلال و لا و صلاح عنایت فرماید پس حضرت عطاء شفقت بیغایت
 دست دعا بجناب حق سبحانہ برداشتہ دعا نیز فرمودند و یک تہذیب نیز بدست مبارک فرمودند
 و ازند و فرمودند کہ سباز و رحمت نہ وجہ خود بہ بند پس همچنان کردم بعد از ان بہ ماہ
 ہجرت ماہ شعبان ۱۲۹۷ روز جمعہ بوقت عصر حق سبحانہ بطریق آنحضرت فرزند احمد
 عطا فرمود و چون بعد از آن خدمت فیض دجت آن حضرت مشغول شدم و شردہ تولدش
 کردم فرمودند نام چہ داری گفتیم محمد یوسف گفتند مبارک باد و خدایتعالی دیکہ برادر
 نیز عنایت فرمایند این ارشاد مبارک آن حضرت در ولہم پوشیدہ و شتم کہ بعد از ان
 روز شنبہ ہجرت ماہ ہجرت ۱۲۹۷ در روز پیش از وصال آنحضرت سعادت قدم بوسی
 حاصل شد مولوی غلام محمد نوسوی گجراتی و حافظ محمد دین لاکھور و امام بخش تھڑ و سید احمد
 خدمتگزار آنحضرت زیاران دیکہ نیز حاضر بودند روی سوی این دعا گو کردہ شفقت بیغایت
 کرد و از نجات مبارک فرمود کہ حضرت خواہو نوسوی رحمۃ اللہ علیہما در باب غور پرور
 مہمانان تا کہ بدین فرمودہ بود حسب المقدور بہر چہ میسر آید می کنیم چنانچہ مینی شمار نیز

باید که خدمت مہمانان بموجب طاقت خود بجای آری و عراس مشایخان و اوجگان نیز
 بقدر توفیق بکجی کہ درین ہر دو امر میں برکت پیدا شود و اگر کسی راہ خدای جلجلد و
 وظیفہ می خواہد انہم گوئی شمارا اجازت است پس ہمہ مجلس نشینان مرا گفتند مبارکباد
 کہ آنحضرت خلافت و اجازت داد و گفتم بچند علی بذالارشاد بعد از ان شب
 وقت سحر دوم ماہ ربیع الاول سنہ ۱۲۰۰ ہجری ہشت روز بعد از وصال آنحضرت در مقام
 حضرت مولانا بجل محترم بخش خفتہ بودم کہ زیارت حضرت صاحب شفا شدم باین
 کہ چہرہ مبارک آنحضرت مثل قمر چہار و ہم روشن دیدن مانند آفتاب در خشان مسجد خود
 مصلی برامی نامت مستعد شدند و جمیع درویشان آستان پس آنحضرت صفا بستند
 ہنوز تکبیر اولی نشدہ بود سو کو معظم دین صاحبان جانب راست نزد آن حضرت حاضر
 شدہ کیفیت پہاڑی رسیدند مگر آنحضرت نشاند پس این بنیاد نزدیک شدہ رسید کہ
 حال طبیعت مبارک ایشان چگونه است فرمودند بفضل آہی خیر است باز چہرہ خندان
 و تبسم کنان فرمودند خدا تعالی ترا فرزندار جہند دیگر عنایت فرماید عرض کردم کہ
 قبل ازین نیز ایشان درین باب دعا فرمودہ است اگر بدرجہ قبول افتد عین حاجت
 خدا تعالی است پس بعد از ان بتاریخ چہار و ہم ماہ صفر سنہ ۱۲۰۰ ہجری روز شنبہ وقت
 نماز صبح سجدہ و تکلیفہ دیگر عنایت کرد و نامش سید عبد العزیز نہادم احمد سید
 فاکک بعد از ان بہمان خواب ارشاد فرمودند کہ خدمت مہمانان نیز حسب الامکان
 بجای آری و وظیفہ اسم ناحی یا قیوم بوالد بزرگوار خود تلقین نامی پس چہرہ
 شدم پیش مولوی منعم وین صاحب واقع خواب با ظہار منان ختم مولوی
 فرمود مبارک باد کہ در بیداری و خواب آنحضرت شمارا موز و اسباب
 روزی خدمت فیض جت آنزات والہ صفا شدہ ف شدہ عرض کردم کہ خاندان
 آستان چنانم کہ زالی بر آخردین حضرت یوسف عالیہ السلام ریمان تنیدہ و در دست

گرفته حاضر شد و گفت اگر چه مفلس ام ولیکن رز مہ خریداران او محسوب شویم خود جو
شمس المعارفین سوئی این بندہ اکتفا نموده فرمود آن ضعیفہ محض بر اویدن یوسف
علیہ السلام بہانہ ساختہ بود و الا قیمت او این نبود الگاہ این بیت بر زبان مبارک نہ
پیت اگر چه من بسبی حاضر تھا ششم کہ در سگت یاد نشن باشم بعد از ان در عا گو عرض
کرد کہ بندہ نیز بہانہ زیارت ساختہ بحضور ایشان می آید با حقوق طاعت ایشان کے
بجائی رو لیکن امید نسبت کہ بطفیل صحبت ایشان آمرزیدہ شوم چنانچہ در مشکوک نوشتہ
ویدم کہ خدایتعالی فرماید جمیع حلقہ ذاکران را بخشیدیم و رشتگان سیکویندای پروردگار
ما فغان بندہ گنہگار محض بر ک حاجتی بمیان حلقہ ذاکران شستہ بود خدا تعالی
فیض را یاد آید نیز بطفیل آنها بخشیدیم الگاہ فرمود آنچه گفتی حق است کہ در روز قیامت بندہ
بطفیل نیکان بیامزد و چنانچہ شیخ سعدی گفتہ بیت شنیدم کہ در روز امید ہم
بدانہ بنیکان بخشید کریم بعد از ان فرمود شخصی بر دروازہ روضہ مبارک
خواجہ فرید الدین استادہ میگفت عجب در بار بیت مردمان کہ می آیند گمان کنند کہ
برکت حضرت خواجہ صاحب آمرزیدہ شوم و خواجہ صاحب سفیر مانید امید آنست کہ خدایتعالی بطفیل مردمان
کہ می آیند دست پائی بقبرین من مالک آمرزیدہ شوم بعد از ان فرمود خواجہ توسک
رحمۃ اللہ علیہ میفرمودی چند مردان دست خود بدست من نہند امیدرم کہ گاہی مرد تقوی
بدست من آید و بطفیل آن خدایتعالی بخشید پس ازین سخنان با جواب شدیم و گفتیم الحمد للہ
و ذکر و نحو است کردن و نوشتن ملفوظات بدان ای عزیز

چند سخنان گوہر قستان از زبان صدق ترجمان حضرت مولانا شیخ شمس الحق الدین زین
غزل مشتمل بر طیب عشق مہرینہ نمودم و بوسیدہ جمیلہ موکو احمد یا سیال ساکن پونانی سعادت
قدم بوسعی آنحضرت حاصل کردم مولوی صاحب ورق مرقومہ خدمت آنحضرت گذرانیدہ عرض
داشت کہ این چند سخنان ایشان سید محمد سعید تحریر نموده با سید لنگہ نوشتن این اجابت

خواجه شمس العارفين ملحق کرده فرمودند که نیکو نوشته بهر عمل خمیر که از بند وجود آید غنیمت است این عالم
 نیز عرض است که اگر اجازت باشد چند سخنان که از زبان گوهر فشان ^{کهنه} بسنرم بنویسم چه
 شمس العارفين فرمود بنویس هر چه چوانی نوشت اما حال ما در ایشان چنانست که دیگر
 به ترک نیامی موثیم و خود در پی حصول آن سعی نمایم انگاه این بیت بزبان ساریک اند
 بیت ترک دنیا هر دم آموزند خوشترین سیم و غله اندوزند بعد از آن این بیت
 نیز خوانند یا ایها الذین آمنوا لعلکم تفلحون سبحان الله که مقرر بان
 حق با وجود چندین لطاعات و ریاضات است خود را چنان محو منسی فرموده که در همه اوقات
 میگویند ما عرناک حق معترفناک ما عبدناک حق عبادناک و غزل معروضه خدمت است
 این بود غزل چون تویی محبوب مرغوب با آدم پروردگهت با صفت با شمس
 شمس دنیا دوست در روشن از علم است بر روی تو را از سیاه بختی از زطله کن
 برویم با لب عشق با پسر و سالار ملکین تویی با عاقر با پوس کن سفر آید
 سخنان که از زبان در فشان سخنرت بشنید می شکر کردی و اکثر عادت شریف حضرت
 مولانا و مرشدان آن بود که چون این خاکسار حضور ایشان بنشست سخنان صدق و حقایق ناگون
 بزبان ساریک داند می حق تبارک و تعالی ذات ملک صفا خواجه شمس العارفين دانش و تیر
 برکت و ما ازین شربت سخنان که عین با حیات طریبا سیر با گز و اما در این عالم
 رب العالمین فہرست این ملفوظات مجمل سرآت مرتب کرده سرآت اول در ذکر نعت
 حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سرآت دوم در ذکر فضیلت خلفاء راشدین
 آن سید المرسلین سرآت سوم در ذکر فضیلت نواجظ طہارت و این بیت آن حضرت
 علیہ السلام و تحقیق این کلام از سرآت چهارم در ذکر تعلیم و کمال است
 پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره و در سرآت ششم در ذکر فضیلت ہاجرین و در سرآت
 ہفتم در ذکر تقاید و اصولین لطاعت بعبادین جز آن سرآت ہشتم در ذکر لیل علم

چند

۴۰۰ سازای کن تو از سلاطین و چون تویی بر خیر بیان کار

و فضیلت آن مرآت نهم و ذکر طهارت و صلوات متعلق آن مرآت و هم در ذکر کلمات
 مذمت تارک آن مرآت یازدهم و ذکر روزه مرآت و وارث و هم در ذکر فضیلت
 بیت شریف مرآت سیزدهم و ذکر تلاوت قرآن و مذمت قاری بس عمل ستره چهارم
 درین ذکر حق سبحانه و تعالی و فضیلت آن مرآت پانزدهم و ذکر فضیلت درود شریف
 مرآت شانزدهم و ذکر اوراد و نگهداشتن وقت آن مرآت هفدهم و ذکر فضیلت
 عبادت و مذمت تارک آن مرآت بیستم و ذکر فضیلت اخلاص مذمت با مرآت
 درود هم و ذکر محاسبه مراقبه مرآت بیست و یکم و ذکر توکل و صبر مرآت بیست و دوم
 شصت و پنجم فضیلت حسان و تحمل اذی مرآت بیست و سوم و ذکر سخاوت و خشنودن بهمان
 و فضیلت اعراض اچکان مرآت بیست و سوم و ذکر جهاد و ضرر و جهاد اکبر و جنگ حضرت
 علی کرم الله وجهه و امیر معاویه و نیز مرآت بیست و چهارم و ذکر زهد و مجاهد حضرت خواجه ابوبکر
 و جز آن مرآت بیست و پنجم و ذکر مذمت تکبر و کیفیت فنا و هستی موموم مرآت بیست
 ششم و ذکر تکالیف شیطان و مذمت صحبت و حبت مان و جز آن مرآت بیست
 و هفتم و ذکر فرق میان نوره ملائیکه و انجلیق و زمان حال مرآت بیست و هشتم و
 ذکر قوال نوره راضیه و مذمت آن مرآت بیست و نهم و ذکر علم جبر و مذمت منجمان و علمان
 ناقص و حق مرآت نهم و ذکر صحبت شیار و مذمت ملازمت و شامت بدکردار
 سسی و حکیم و ذکر مذمت دنیا و اول آن مرآت سسی و نهم و ذکر تنزیه نفس و تصفیه قلب
 خود طهارت و حقیقت مرگ روح انسانی و جز آن مرآت سسی سوم و ذکر زیارت
 قبور و امداد و سبتن از اول آن مرآت سسی چهارم و ذکر بیعت و فضیلت آن سسی
 فیض از بزرگی سلسله دیگر مرآت سسی و پنجم و ذکر تعریف و فضیلت پر محبت و عفت
 و آواک تصور آن مرآت سسی و ششم و ذکر سماع جذب و ستفراق اهل الله مرآت
 هفتم و ذکر محبت خدا و رسول و دوستان او و تبرکات سرور کائنات و اولیای نامسدا

مرآت سنی ہشتم و ذکر عشق و فضیلت آن مرآت سنی نهم و ذکر سلسلہ و عادت
 الوجود و ادب حضرت خواجہ الحدیث سجاد نقشبین خواجہ توسوی فرمات چہلم و ذکر آداب
 و تاریخ وفات حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین بدان امی عمر پیر دین مہدی لہذا
 کہ مستثنی است بر آلاء شغین بہر جا کہ لفظ خواجہ شمس العارفین بطریق اطلاق آئندہ مراد
 پیر روشن ضمیر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین سر اور خواجہ توسوی خواجہ نور محمد صاحب
 محمد سلیمان توسوی و مراد از قبیلہ عالم مقبول بارگاہ صمد حضرت خواجہ نور محمد صاحب آرو
 و مراد از سالکان المشایخ حضرت خواجہ نظام الدین بدایونی است افاض علیہ السلام

آغاز ملفوظہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا مَعَ ذَوَاتِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ خَالِدًا مَعَ خَلْقِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَتَّى
 تَأْتِيَهُ الْوَدُنُ بِشَيْئِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ بِأَنَّ كُلَّ طَرَفٍ مِنْ عَيْنٍ وَ نَفْسٍ مِنْ نَفْسٍ سَلَّمَ
 حَمْدًا دَائِمًا عَدَا لِنُظْرَاتٍ وَ الْبَهَائَاتِ وَ الْحَجَرِ وَ الشَّجَرِ وَ الْأَوْرَاقِ الْخَالِدَاتِ وَ الْوُجُوهِ
 وَ السَّلَامِ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نُورِ الْأَنْوَارِ وَ سَيِّدِنَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ زَيْنِ
 الْعَدْوِيِّ مَنِ الْأَعْلَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَرِيقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَدُوًّا مُنْزَلِ بَيْنِ أَوَّلِ الدُّنْيَا إِلَى
 الْآخِرِ بِأَمْرٍ قَطْرِ الْأَنْجَارِ وَ عَدُوًّا مُغْتَابَتِ مَنْ أَوَّلِ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرِ مِنَ الدُّنْيَا سَلَّمَ
 الْأَشْجَارِ صَلَوَةً وَ أَمْنَةً بِدَوَامِ مُلْكِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَ عَلَى أَلَمِ وَ حَسْبِ
 وَ أَرْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عَطْرَتِهِ وَ عَشِيرَتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عَشِيرَتِهِ
 وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ
 مَرَاتٍ أَوَّلٍ وَ ذَكَرْتُ حَضْرَتِ رِسَالَتِ بِنَاهِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و مراد از سالکان المشایخ حضرت خواجہ نظام الدین بدایونی است افاض علیہ السلام

روز و شنبه شانزدهم ماه جمادی الثانی سنه سبع و ثمانین و ثمانه عشر مائتہ سعادت قدم
 بوسی خواجہ شمس العارفین حاصل شد حضرت والد بزرگوار این عالم کوی و حفظ امیر و یگان
 نیز حاضر بودند خواجہ شمس العارفین هم زبان مبارک را اندک اسما شریفی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 در قرآن مجید و دیگر کتب سماویہ بسیار مذکور اند و یکی از انہا اسمی است انگاہ فرمود فقط آن
 سنہ معنی وارد کئی نگہ خواندن و نوشتن از کسی نیا سخته باشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 همچنان بودند و دم آنکہ عربا صل بر حین را ام گویند چنانچہ کہ را ام القری گویند کہ صل
 ہمد شہر ما و وہ ما است پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را حق تعالی امی فرمود کہ صل ہم
 موجودات و مخلوقات اوست چنانچہ شیخ سعدی فرمودہ بیت تو صل وجود آدمی از خست
 و گر ہر چه موجود شد فرع تست و همچنین در حدیث آمدہ کل الخلائق من نوری وانا
 من نور اللہ سیوم آنکہ نسبت بجانب ام القری است کہ کہ است پس معنی کمی بود انگاہ
 فرمود کہ امی در شویل مراد از نگار من آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است کہ با وجود امی بودن
 علم اولین و آخرین می نوشتند و عاشقان ایزد سنان را با اشارتی حقائق یزدانی سنان
 ربانی تعلیم کردند ہمدین محل سو کو غلام حسین قریشی این حدیث خواند او تبت علم
 الاولین و الاخرین بیت علمے کا سوز گارش حق بود و علم او بس کمال مطلق بود
 بعد از ان فرمود حضرت خواجہ حافظ رحمۃ اللہ علیہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم را بمشوق ہر وہ سالہ تعبیر کردہ و قرآن مجید را بی و سوالہ نام نہادہ و صحبت آنحضرت
 را صحبت کبر و صحبت قرآن را صحبت صغیر خواندہ و این بیت بر زبان مبارک را اند بیت
 مشوق ہر وہ سالہ و می و سالہ ہ ہین بست مر صحبت صغیر و کبیرہ انگاہ فرمود
 کہ ہر وہ سالہ باعتبار لقب سراج است کہ و سالہ قرآن مجید باعتبار اینکہ نزول و دو با
 شدہ یکا بار از لوح محفوظ با سمان دنیا فرود آمد و دیگر بار از ہجا آیت آیت یا سورت
 سوز بروفق مصباح ہمدگان نازل شدہ و مراد صحبت کبر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

گفته با اعتبار آنکه بهترین از اولاد او ص علیہ السلام اند و جمیع پیغمبران روز قیامت
 زیر رایت او بیایند و پناه جویند چنانچه در حدیث آمده عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا نُبِيٌّ وَكَذَلِكَ أَوْقَمَ لَوْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَبُيُوتِي لَوَاءُ
أَحَدٍ لَا فَخْرَ وَتَأْمِنُ نَبِيٌّ يَوْمَئِذٍ أَوْ تَمَّ فَمَنْ سِوَايَ إِلَّا تَحْتَ لَوَائِي حدیث و صحبت صفیر
 بقرآن و بل کرده اند زیرا که بمقابل مرتبه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صحبت در دنیا
 کریم و عظیم موسوم ساخته چنانچه در قرآن مجید آورده إِنَّ الْقُرْآنَ كَرِيمٌ و دیگر وَلَقَدْ كَرَّمْنَا
سَبْعًا مِنْ الْمُتَنَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ بعد از آن فرمود که حق سبحانه و تعالی آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم را برای رحمت عالمین مبعوث گردانید چنانچه در قرآن مجید آیه وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ در تفسیر حمینی آورده حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که
 بدو راه هدایت یافتند اما انا رحمة محمدات و رحمت است مرا کافران را که بیست و دو از عباد
 استیصال امین بودند ماکان الله بعد بجه و انت فینهم و کشف الامر را آورده که از رحمت
 بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد خواه در مکه معظمه قیام فرمودندی خواه در مدینه
 خواه پیش علی و خواه در تمام قباب قرسین بای فرمودندی که استلام عینا و
 عبا و الله اصحابین و را که در تمام محمود و شفاعت کبری مختار و سر فرزند خواهد شد استی
 گویند نظم عاصیان پرگنده در دامن حسن زمان + درستواران تو در اندون
 ناسید از حضرت بانصرت نتوان شدن + چون تویی در حسرت عالم رحمته لعلمین
 بدین محل فرمود شخصی تمکب بکیر چون توبه کند گناهان و خدا تعالی بایر زود کند
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم استنباط ایمن کند از انجا تعالی نیا مرزود
 معظم بن صاحب مولوی این بیت خواند بیت محمد زبخت گناه کارش را و ولی قرآن
زبخت خطای صده و در عراج نامه آورده که چون سجد اقصی با نبیا و رسول طاعتی
هر یک عیب با الهی این کردند پس من نیز حمد الهی نهان اندم و گفتم حسن

الذی جعلنا رحمة اللعالمین وبعثنی علی سائر الخالق جمعین سبعین نسیب ونذیر او
 اعطانی فرغانا مجیداً وجعل امتی خیر الامم وجعلنی اولاً و آخراً بعد از ان علاء حمیر
 قال الجفتن این مولود اشارت فرمود مولود شرف ای که از دست عناات
فیض محر رحمتی به آب رحمت سپیل رحمت آب سار رحمتی به اذا کریم وز نذر فشانی های
مکدین و وره به محر رحمت کان رحمت کون سار رحمتی به خسر وسی دین ولان ناست
محمد مصطفی به مشک رحمت خطبه رحمت نا بدا رحمتی به غیرت طوبی ست قدت چهره اشک
ازم به نخل رحمت بها رحمت در بهار رحمتی به بارگت از رون و وز برون ال لنعمیم
یا ای رحمت بیت رحمت هم جلد رحمتی به گیسوی پیشانی توروی تو خورشید حسن به شام
رحمت صبح رحمت هم نهار رحمتی به از بیان رحمت ای رحمة اللعالمین به نفسی نادان
گویدی شمار رحمتی به بعد از ان رحمتی ذکر ابتدا ای رحی افا و خواج شمس العارفین
زبان مبارک رانده که چون وقت آمدن رحی نزدیک رسید رسول علیه السلام بر هر خوب سنجی
گذشتی از آواز آمدی که اسلام علیکم یا رسول مدتار روزی از انق آسمان فرشته را دید که
یک پای خوب بر پا دیگر نهاد است و با از میگفت یا محمد انت رسول الله وانا جبرئیل
به طرف که در آسمان بینگرسیت همان صورت می دید از انجام رحبت نموده بجانه خدیجه بکره
رضی الله عنها و آن حقیقت بدو باز گفت خدیجه با آنحضرت گفت که این منز کبسی گویی
و خدیجه نزد ورقه بن نوفل سپهر عم خود رفت و گفت امروز محمد این نوع معاشیه کرده است
عده گفت ای خدیجه مژده با دم ترا که محمد بنجیم آخر الزمان ست و این ابتدا می نبوت است
خدیجه و پس آمده به سید المرسلین با بشارت داد بعد از ان سخن در ذکر معلج ان
خبر شده علیه السلام که و سلم افا و خواج شمس العارفین زبان بارک رانده که رفتن آنحضرت
از مکه به بیت المقدس ان ثابت شده مشکران کافر ست عروج بر آنان و وصول به رتبه
تعالیه با خاور شهر مشهر ثابت گشته و بر که کار ان کن چنان ست عقیده اکثر الممال

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اسلام آنست که عروج آنحضرت با عروج روح بوده معاً و در بیدار واقع شده بیت آنکه نشست
 تنش از چنان بود که سیر و عروجش به تن آسان بود و در آن شب جبرئیل علیه السلام با چندین
 ملائکه نزول فرمود و آنحضرت را بر برق سوار کرده باندک وقتی به بیت المقدس رسید
 و انبیا و ملائکه را امامت کرد و بعد از آن بسوا بر برق یا بر پیکر جبرئیل علیه السلام جانب
 آسمان عروج کردند و در آن قول او در دم علیه بچند و در موسم اوست و در چنان
 اوریش و چشم مارون او در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و برایشان سلام کرد و چون
 بروجه اکرام شنید و از آنجا بسدت المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نخل رحمت رسید
 و جبرئیل علیه السلام نزد یک جناب نورانی حضرت بازا ایستاد و از آنجا تمام جمع
 قطع کرد و بقامی رسید که برق نیز از قمار با ماند پس بسوا از نشاء خدا بیای عشق سیر و در آن
 نوبت از حق تعالی خطاب او فرمود چنان شنید به نوبت آن حضرت را ترقی دیگر است و او تا نوبت
 دنی فتنی رسید و از آنجا بخلوت خاص فلکان تمام زمین او را در آن وقت
 فاضل الی عبده اوصی استماع یافت و در وقت مراجعت بهشت و در جات آن روح
 و در کات آن دیدند و بهر بیت المکان با آمد و متوجه نماز منظر شد و کاروانهای تشریف
 دید چون بخانه آمدند جهان در آن شب خود جانی بود و بسته گرم و نجیبی و سحرکت بود
 همایه بین محل طیبی سلام علی قریشی عرض داشت کرد که اهل زمین تا زخم کاندنی نوح
 و حجت آنند که رسول علیه السلام در شب عالج هر دو سال از آنجا نخواستند بهشت خواجسته العالی
 فرمود آن که چشمان نمی روند که انبیا و اولیا الصلوات علیهم السلام در زمان و طی مکانی صمد
 و این ساعت از زمین تا قاسم زمین آن حضرت میل است علیه السلام و در آن وقت
 حکم فرمود و در آن وقت هر روز هر روز بود و هم چنان که در شب و روزها که در آن وقت
 تمام کرد یعنی آن هر دو سال می اقیقت تا آن طویل بود پس آن وقت پس ببل است
 زیرا که فی اقیقت هر دو سال که بشته بود بلکه در آن زمان آنرا دستا قلیل قطع بود

در آن وقت که
 در آن وقت که
 در آن وقت که

از ان حکایت عیسی علیه السلام بر زبان مبارک را نذ که حکیم جالینوس بعلم نجوم معلوم
 کرد که نزول باران تا شش سال نخواهد بود و بعد از آن حضرت عیسی علیه السلام رفته عرض
 داشت کرد که دعا فرماید تا حق تعالی بارش کند حضرت مهتر عیسی علیه السلام بدرگاه خدا
 بیجا مناجات کرد و بجهان بان باریدن باران شروع گشت و جالینوس متعجب ماند که از علم نجوم تا
 شش سال مساکی باران معلوم شده بود و حضرت عیسی علیه السلام نمودنی دانی که حق تعالی انبیا و اولیا را
 طی مکانی و طی زمانی داده است اگر چه مدت باریدن بارش بعد از شش سال بود و لیکن طی
 طی زمانی آنرا باندک مدت کشش نمودم هر آینه دو روز و ذکر فضیلت خلف
 راشدین آن سید المرسلین روز چهارشنبه سعادت قدم برسی حاصل شد موی
 سلطان محمود ثاوسی و نظام الدین گجراتی و یاران و دیگر نیز حاضر بودند و دعا گو عرض
 داشت کرد که فضیلت چهار کبیر است یا بالترتیب خواجه شمس العارفین فرزند

فضیلت آنها بالترتیب است نگاه این حدیث بر زبان مبارک را نذ افضل الناس من
 بعدی ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی بن ابی طالب و در فقه اکبر آورده افضل الناس بعد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر بن الصدیق ثم عمر بن الخطاب الفاروق
 ثم عثمان ذو النورین ثم علی بن ابی طالب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 چهارمین محل دعا گو عرض داشت که در مشرب صوفیان پیرو و را از دیگران افضل
 میدانند پس علی کرم الله وجهه نیز بر طریقت اندا اگر ایشان را بر اصحاب مکتب فضل و انم جات
 است یانی فرمود ساکنان باید که فضیلت خلفای اربعه بالترتیب داند و از روست
 ششایمان کبار فضیلت صدر کلام از دیگران بهتر داند بعد از ان فرمود که چون
 حضرت رسالت مآب خرقه بعلی کرم الله وجهه عطا فرمود در آن نهانی که با آنها را پیش حیا
 خرقه ماسور بودند تلقین کردند فرمودند که بجز مستحق بدگیر کسی نگوی چون آن را در باطن
 ایشان بین و نجوف آنگاه ظاهر گردد و بر پاره نهاند و در جای خالی فناد بود بر کسار و او

سرکار دوم روزی که فضیلت خلفا راشدین آن سید المرسلین

سفر کرده آه کردند آب از تبه آنچاه چندان جوشش و که غلیبان کرده از آنچاه بیرون آید
 بعد از آن فرمود که از خلقای اربعه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو کس صاحب سلسله
 شده اند امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما
 و سلسله فقر ایشان تا بنور جباریت چنانچه سلسله عالیہ نقشبندیہ بحضرت ابو بکر صدیق
 نمیرسد و دیگر جمیع سلسله بحضرت علی کرم الله وجهه منسوب اند و عاگوسی عرض شد
 که و تعجب آنکه دیگر هر دو یاران آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر صاحب سلسله نشوند
 فرمود تعجب نیست زیرا که نعمای حق تبارک و تعالی بی حساب اند هر یک و شان خود را بنعمت
 علی بن محمد مشرف ساخت چنانچه حضرت ابو بکر صدیق را بنعمت صدق سر فرزند کرد
 قال الله تعالی و الذی جاء بالصدیق و صدق به و تفسیر حسینی آورده که گفته اند فاعل ما به بنعمت
 علیه السلام است و صدق ابو بکر صدیق رضی چون صدیق تفسیر معراج شنید گفت اشهد انک
 رسول الله تعالی گفت آنحضرت اشهد انک صدیق حقا و امیر المؤمنین حضرت عمر بن الخطاب بنعمت
 عدل و شجاعت موشهور ساخت که ما قال الله تعالی اشهد انک علی الکفار که حضرت
 فاروق است و هم در حدیث آمده اشهد انک هم منی امیر المؤمنین حضرت عثمان
 بن عفان انعمت شفقت و حیاء مشرف گردانید چنانکه در تفسیر حسینی نوشته که رحما بنعمت
 نوسی النورین رضی الله عنده که رفت و حیاء و انوار سی و در فاشی او شهرت و معروف و
 خالق و خلایق بدان صفات و سمات موسوم و مشهور و هم در حدیث مسطور است انک
 حیاء عثمان و امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه بنعمت لطافت و عبادات سعادت
 مند گردانید و تفسیر حسینی آورده که انهم کما سجدوا لشرح حال ترضی است که
 که اکثر اوقات او بوظائف و کفایات عبادات میگذشت و آنست که در حدیث
 از واج مطهرات و ذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد علام محمد و ویش و انهم شش

در حدیث مسطور است انک حضرت عثمان بن عفان را بنعمت عدل و شجاعت موشهور ساخت که ما قال الله تعالی اشهد انک علی الکفار که حضرت فاروق است و هم در حدیث آمده اشهد انک هم منی امیر المؤمنین حضرت عثمان بن عفان انعمت شفقت و حیاء مشرف گردانید چنانکه در تفسیر حسینی نوشته که رحما بنعمت نوسی النورین رضی الله عنده که رفت و حیاء و انوار سی و در فاشی او شهرت و معروف و خالق و خلایق بدان صفات و سمات موسوم و مشهور و هم در حدیث مسطور است انک حیاء عثمان و امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه بنعمت لطافت و عبادات سعادت مند گردانید و تفسیر حسینی آورده که انهم کما سجدوا لشرح حال ترضی است که که اکثر اوقات او بوظائف و کفایات عبادات میگذشت و آنست که در حدیث از واج مطهرات و ذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی علیه و آله و سلم روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد علام محمد و ویش و انهم شش

Marfat.com

اسود فجاءت لتعزيب علي رضي الله عنه فادخله ثم جاء الحسين فادخل معه
 ثم جاءت فادخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال اثنان يريد الله ليدب
 عنكم الرجس اهل البيت ويظهر لكم تكهيرا رواه مسلم في صحيحه
 ورواه الشيخان في صحيحهما في حديث عمار بن ابي بكر في حديثه
 قدم بوهمي حصل شد بولوی علام محمد گجراتی نویسنده سوسی و سما راوه شعبان الدین حاسب
 بعد شد درویش و پیدا شد درویش و پیران دیگر نیز حاضر بودند سخن از ذکر تعظیم سادات و اولاد
 خواجہ شمس العارفين بر زبان برک راند که تعظیم سید پیران و ابویسحاق و عیال گوی می فرمودند
 کرد که اگر سید راوه مخالف شریعت باشد تعظیم آن چگونه است فرمود بعضی علماء اعظم او
 جائز نیست الا زو این فقیر بلجام رسول علیه السلام تعظیم ایشان را باید کرد و قطعی نظر علم
 و تقوی بهم چنین در سفینة الاحبار حدیثی تملخص میر باغی زنجانی که هر چه بزرگواری
 دعای مست آورده روز علوی مست در جمعا خانه حضرت شیخ شهاب الدین پیر و شهر و رده
 در آمد شیخ برخواست باریان گفتند این علوی فاسق است فرمودی فی فضل سادات ایشان
 خود که در حق شاهزاده این سخن که میگویند نباید گفت با گفتند بویسحاق سید شمس راوه که
 ایشان را فضل داده است حرف تو آن فاضل است اگر چه قدوس و معجز باشد و در نام
 ابو جهل و فرعون و نمرود باشد و محک از حکایات عدوان و البیسیر و غیره و در هر دو
 فضل است همچنان سادات ائمه را ایشان جمله فقیرو بود چون از سر کون علیه السلام ایشان
 کسی فضل ندارد و تعظیم ایشان بزمین است و بدست هیچ کس از زمین که در دست
 فضل و علم و تقوی بر سالت جهان ندارد و در هم آنکه بعضی از ائمه
 نوشته اگر در ایشان بر حق باشد تعظیم ایشان با تمام اولاد سادات از جمع
 نظر بر سادات صحاح چهاری میجو و عالوی و غیره ایشان را باید که ریشگی کنند و در حق
 اولاد الصالحون لله والصلوات اللهم صل علی محمد و آل محمد

مراد از سادات و اولاد سادات
 مراد از سادات و اولاد سادات
 مراد از سادات و اولاد سادات
 مراد از سادات و اولاد سادات
 مراد از سادات و اولاد سادات

بسیار که راندوران ایام که در قریم بکشد چنانچه تعلیم علم سکونت سید ششم عالمی آمد و در
 شروع کرد و سادات مخالف شریفیت را از روی پند و نصیحت بسیار طعن میکرد و سید
 عالم که پندوی باو سباحته شروع کرد و گفت تعظیم ایشان نمی کنی و ندانی که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم در حق ایشان کبره و آذوقه و اولاد بی فرموده است آن عالم
 گفت اگر چه رسول علیه السلام تعظیم ایشان امر فرموده اما این حد را ملا علی قاری
 رحمه الله موضوع گفته است دیگر آنکه در حدیث لفظی الحون بی واروست نه کافرون
 و درین مان بعض سیدان که باوصاف صوفیانه از حکم الحون بی بگذشته در گردان
 کافرون افتاده اند پس تعظیم ایشان نیز ساقط شد بعد از آن فرمود سید فیض علی نام
 در قریم بکشد آمد و چند مدت سکونت نمود و در افعال و اقوال و بیخ خل معلوم نگردید
 مگر چون رکابل رفت اوصاف فضل و طی هر شد چون این خبر بد دست محمد امیر کابل رسید
 حکم قبض کرد پس حکم آزار رسن در گردن آید چنانچه هلاک کردند تا سه روز لاش را و مبارک
 او سخیقت تا مردمان دیگر را عبرت حاصل کرد و بعد رسین محل و عاگوی عرض شد است کرد که
 بعض مردم میگوند سید نیست که حسین باشد یا این قول رسبت یا نه حواجه شمس العارفین
 زبان بسیار رانند که چون سید جلال الدین بخاری حرمه الله علیه از مناسک حج فارغ شده بدین
 مبارک که رسیدند مجاوران وضعه نهاده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از ایشان پرسیدند که
 قوم شما چیست گفتند سید ام او شان گفت علامت سید مثل حسن و غیره بر شما نمی است
 و سید بفروراز لئون مبارک آن حضرت متغیر شده بود باز گفتند بگو که از قوم دیگر ام
 سید موصوف فرمود بگویم زیرا که در زمره ملعونان و اول شوم که آن حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و آله وسلم در حق آن فرموده لعنة الله علی الداعین و الحارین الحدیث بگفتند
 اگر دعوی را هست پیش وضعه مبارک آنحضرت استاده آواز مکن اگر از روضه شریف آواز شنیدم
 دعوی ایشان تسلیم کنیم حسب ایشا و شان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش وضعه مبارک

استاده بجز و نیاز گفتند بصلوات و سلام علیک یا رسول اللہ فی الحال از روی قصد
 او از آمدن لبتیک ابنتی بجز و شنیدن این آواز فیض آبا کثر مردمان از مجاوران آن سید
 موصوف بیعت کردند بعد از چند مدت سکونت نموده از بخاروان شریف آمدند و در مدینه
 مدینه منوره تشریف آوردند همه مجاوران استخوان فیض نشان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 بخدمت سید موصوف حاضر شد عرض کردند که باز بطریق سابق پیش روضه مبارک آن
 حضرت آواز گفتند تا نزد البیک بشنویم فرمود بحال سابق گناهان نامه سر سبزه شده است
 شاید نیاز مشیج بوال اقتدایه چون بسیار آرزو کردند بطریق مذکور آواز کردند بهمان
 نزد البیک برآمد همه خواهران انسان را نهایت خورمی خوشنودی حاصل شد و گفتند
 پیش ازین چنین آواز نازنین نشنیده ایم مگر بوسیله جمیل ایشان باین سعادت شرفنا شدیم
 احمد لشد علی ذلک ہمدین محل خواجه شمس العارفین زبان مبارک را تا کہ سید
 سید حسن و کابلی خلیفہ خواجه توسوی پیش من حکایت کرد کہ روزی جانب مشرف
 در قریب آنچه باوٹ شب در آمد سید چراغ علی سجا و نشین و دیگر سیدان نزد من آمدند و قوم
 من بتفسار کردند گفتم سیدام گفتند سیدگو گناه گارشوی کہ از قوم افتادان شد بسیار
 دعوی کنی گفتم اگر سید گفتن گناه است شما تا بہفت پشت گناه گار سید چہ کہ خود
 سید گفتید چون دانستم کہ از گفتگوی با زنی آیند نزدیک کان ایشان تنور با تش
 گرم شدہ بود خوردان انہم و گفتم انگس کہ دعوی ساوا کن از من سید ہمہ بیان
 حیران و شہ مسار شدند و از گفتگوی خودی ز خویشان خواجه شمس العارفین فرمود آن سید
 موصوف گفت کہ این چنین خوردا بکر است مشہور ساندن ہم در مشرف موصوف
 گفت مرغ آن سید ما بودم اما بہتر را می خود آن را لازم ساختم بعد از آن خواجه
 العارفین فرمود اگر شخص سید و عبادت نما یعیال سے کند از دیگران ترقی کند چنانچہ
 حضرت خواجه عیوب الدین و دجہان ہمدین معروف اند حضرت خواجه عثمان ہمدینی

کبار و اولیای امامان را ندانند با وجودیکه پریشان نشاند آنها شهرت نیافتند و هم چنین حضرت
 سید جلالی شیخ عبدالقادر سیلابی رضی الله تعالی عنده را به خاص عام سید شیخ ابوسعید
 رحمة الله علیه که پسرانشانند در این چنین شبیه نیست بعد از آن ذکر تعبیر خواب حواجه توسی
 رحمة الله علیه در بیان مبارک است که شبی از سبب حواجه توسی خواب دید که بر سر من زیر پایی از
 و چپ دست من قرآن مجید نهاده است از عالمی تعبیر خرج استفسار کرد و نگفت مبارک
 با که تعبیر این خواب است که جمیع احوال ایشان بر تو آن شریف است بهمدین وقت و عاگو
 با این پیشتر مبارک که حضرت تفسیر میکرد و سید الله بخش کبیری مبارک که از دانش میگردید سید سید
 شاه چند طرف تفسیر می کرد که جانب پان حضرت نشسته بود و چند سیدان دیگر
 صاحب شاه صاحب سلطان پور و فیض شاه و پادشاه سکنه جهم و سید حیدر صاحب تال پور
 سید کرام شاه صاحب سول نگر می و سید قطب شاه و نیز دیگر سیدان که از شتانی نام
 آن هر یک طریقه می نمودند و گرد آن حضرت نشسته بودند و سوسی مادر ایشان آورده
 بودند که حواجه توسی همه اینها را در خواب خود قرآن شریف دید و ما را هر طرف همه سیدان نظر
 می آید پس شرف این همه در بخت ثابت شده است بهمدین محل فرموده عجب است
 که سیدان این و آن را دیده اند و ما را دشمن است و شام سیدند و دیگر سادات که
 از وطن بیرون می آیند در ذریع بل سنت جماعت می باشند و عقا و بشاخ هم در سینه
 یا بچگونه انگا و فرمود که شخصی شیعه مذہب از قوم بلوچ در شهر سکونت میداد و در حق
 کلامه عثمانی مالکین میگفت حتی که با این را نیز و شام سید و گفتم عجبی و تو گفت که ما را
 و پیوسته بودیم سید و بعد از چند مدت پیشه ملازمت او تغییر شد و بیکار و ذلیل شده ملاک گردید
 بهمدین محل و ناگوار شدت کرد که مصنف مفاتیح الاعجاز شرح بخش از کلام سید
 فرمود و معنیات نور بخش نام او بود و گفتم از تصنیفات ایشان معلوم میگرد که در علم توحید غایب
 کمال بودند حواجه شمس العارفین فرمود چنین علوم است سادات را میباشند به کاسبی که مشغول

تفسیر خواب حواجه توسی

شود و بکمال مدبرانه گفتند مساوات این بیانی و صراف نقلی آید فرمود و اما که از مساوت
 کرام درین می آمدند احدی از او صفا حمید خالی ندیدیم بلکه بهره یافته بمنزله مقصود
 از نگاه فرمود که روزی حضرت خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ پیغمبر بود هر که درین حق ده خاک بیاید
 احدی ایمان نیابد بلکه نبوز حضرت ایمان و بکمال سید پدیدین محل و عالمی خدا
 کرد که اطلاق لفظ آل بر کلام است خواجہ شمس العارفین فرمود این لفظ شکر است در بیان
 آل رسول علیه السلام و اولیای کرام از نگاه این حدیث بزبان مبارک را نذکرل تقی و تقی
 مرآت پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره و رضای و زوجه سعادت قدم بوسی خواجہ
 شمس العارفین حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مرد لوی و مولوی نظام الدین سکندری
 و یاران دیگر نیز حاضر بودند خواجہ شمس العارفین بزبان مبارک اندک بشارت بهشت مراد و
 از واج مظهرات حضرت صید علیه وسلم صحابه دیگر را نیز ثابت شده اما مشهور بر این حضرت
 عبد الرحمن بن عوف و کس اندا بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص
 عبد الرحمن بن عوف و ابوعبید بن الجراح و سعد بن ابی جراح و زینب و آورده عمر بن
 بن عوف ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة و
 عثمان في الجنة وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير في الجنة وعبد الله
 بن عوف في الجنة وسعد بن ابی الجراح و قاصد في الجنة وسعيد بن زيد في الجنة
 عبیده بن الجراح في الجنة رواه الترمذي بعد ان قال في جميع كفا
 و فرغ شوند و چند کس را نماندند طبعی و در اندیش ابوبهل رشاد و امان و فرمود
 مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصاری
 قدم بوسی حاصل شد به غلام محمد سبانی و غلام محمد و رئیس بو امانی و غلام محمد
 بودند سخن در فضیلت مهاجرین و انصاری و خواجہ شمس العارفین بزبان مبارک
 جمع مهاجر حضرت رسول علیه السلام فاعلم انما و فرقه از انبیا بزرگ از انصاری

در ذکر فضیلت مهاجرین و انصاری

اهل و مال و دار خود را گذاشته همه را حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم هجرت کردند و بان
خود را بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم قربان کردند و فرقه دوم انصار که مال و خردن
خود و مهاجرین نکاح کرده دادند و خازنهای خود را نیز با آنها سپردند انگاه این آیت شریف
بزرگان مبارک را نذر الفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم و اموالهم

يَتَفَقَّحُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَيُبْصِرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَسْ كُمْ هُمْ

الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّامِرَ وَالْإِيمَانَ مِنْ دُونِ مَا جَاءَ

أَلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ

وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ لَعَذَّبْنَا لَمَن فَرَسَهُ لَئِي لَمْ يَكُنْ لِمَن نَّصَارُوا مَن يُؤْتِيهِمْ

تابعان صحابه فاضل تر اند انگاه این آیت کریمه بزرگان مبارک را نذر و الذين جاءوا

مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ

فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ بعد از ان فرمود

که چند نفر از صحابه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با صحابه صحفه سوم بودند اهل و مال

خود گذاشته برای حصول صحبه حضرت رسول علیه السلام در یک صندلی گذران میکردند و در

آشتهای طعام و آب غلبه نموده بودی بزیارت حضرت سید المرسلین مشرف شدند پس حاجت

طعام و شراب نمادسی و جا که بود که شد همه را آنحضرت بوده جهاد کردند و بساعت

کثرت صحبه الشیخان آنحضرت از ایشان و آیات احادیث کثیر آمده مرآت هفتم در

عقائد و اصول دین و اطاعت مجتهدین و جز آن شب شنبه سعادت

قدیم بوسی حاصل شد مولوسی نورالدین بکنه لبهانی و نور مصطفی قریشی و امام نجف نذری

و کریم نجف نوبسم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در عقائد اهل سنت جماعت افتاد و جواب

شمس اعانه بین و سی سو کریم نجف مذکور کرده فرمود اول چیزی که بر لبها لبان نوحی و

لازم است حصول ایمان زیرا که بدون ایمان حصول معرفت رحمان حاصل نشود انگاه

نه هم
فرمود

در عقائد و اصول دین و اطاعت مجتهدین و جز آن

صفات ایمان

فرمود صفات ایمان ہیئت اول بیان آوردن بخدا است که یگانه است اورا شریک
 نیست و سو و وزیران مخلوقات همه از خداست و در ایمان آوردن بفرشتگان
 که آفریدگان خدا اند سو م ایمان آوردن بکتابی که از جانب خدا تعالی آمده اند همه حق
 اند و درست چهارم ایمان آوردن بر پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق است و درست
 پنجم ایمان آوردن بر روز قیامت که بیشک آمدنی است ششم ایمان آوردن بر آنکه
 تقدیر خیر و شر از خدا تعالی است هفتم ایمان آوردن بر زنده شدن پس از مردن
 بعد از ان دعا گو عرض شد شہت که باریدن باران از کجا می آید و بجه طور بارند و آنچه
 العارفین فرمود که اهل شریعت میگویند که بر آسمان دریا است عظیم چون خدا است
 خواهد که بارش کند مہتمم میگائیل را حکم فرماید که این قدر باران در موضع فلان باید کرد
 میگائیل حکم بجاء آورد و همچنین جبرائیل علیہ السلام را بر رویانیدن نباتات و گلہائی شجائر
 و غیرہ موکل ساختہ است و عزرائیل علیہ السلام را قابض ارواح مخلوقات معین کرده و
 اسرافیل علیہ السلام را بر نفع صدور موکل نموده بعد از ان فرمود جمیع انبیاء فاضل تر اند
 از ملائک خواص ملائک خواص فاضل تر اند از خواص مؤمنان و خواص مؤمن فاضل تر اند
 از عوام مؤمنان و عوام مؤمنان فاضل تر اند از عوام مؤمنین بعد از ان فرمود
 در بیان وجہ ہیئت اول تو را گردون بزیان دو مرتبہ صدیق گردان باین الکا فینہ
 حکام نیز ہیئت چون کافر ایمان آورد اول جان او از کشتن خلاص باید و دوم جان
 او از رفتن خلاص گردد سوم مع فرزندان او زنده شدن مامون گردد چهارم
 ناطق رنجانیدن خلاص با بدستچشم کمان بگردان بر پشت ششم بشویند
 و درخ نماید ہفتم برکت ایمان پانزہ ہیئت برسد بعد از ان فرمود اللہ ایمان
 بید ہیئت است اول ہستی خالصی البقیب باوردن و بچین ہیئت و درج غیبی با
 گردن با سبک امور آخرت دوم علم غیب خاصہ خدا تعالی و ہستین نمودن علماء را

چند

کمان

کمان

حلال اعتقاد کردن چهارم حرام سر اقماع و کرون پنجم از عذاب خداست
 ترسناک ماندن ششم از رحمت خداست تعالی امیدوار بودن هفتم باختیار خود
 آوردن بعد از آن فرمود اصول معین چهار اند آیه و حدیث و قیاس مجتهد و اجماع
 است هر کس از این چهار چیز روئ و در کار کند کافر گردد و شدت ائمه مجتهدین علیهم السلام
 آیت الحیوة اللہ والخیوة الرسول و اولی الامر من بعدتہ فرض گفته اند سید
 محل مولوی نور الدین بن رضد شست کرده که فرق غیر متعادلین مراد از اولی الامر بادشاه است
 سید از خواجه شمس العارفین فرمود که عبارت از اولی الامر صلحا و تقیاً اند که جلب جمیع اصحاب
 حمیده باشند و قرآن و حدیث را بخوبی دانستند باشند همچنین شاه عبید العزیز و بلوچ
 در تفسیر آیت **فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدَادًا** نوشته که کسانی که اطاعت آنها بحکم خدا فرض است
 شش گروه اند از این جمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق
 لازم الاتباع است بر عوام زیرا که فهم هر سر شریعت و دقائق طریقت ایشان است
فاسئلوا اهل الذکر ان ینصروکم لعلکم تنصرون نگاه فرمود بادشاه و جهان دان
 خدا اند که جمیع امور زیر فرمان ایشانند بخلاف بادشاه ظاهری که با امور دنیا مشغول باشد
 بهمدنی محفل حکایت فرمود که روزی از نگناب بصحابت نواب سعد الله خان بخاریت
 سیان میر صاحب حمه آمدی او اتفاقاً سیان صاحب وقت از جامه خود پیش من جتند
 خادمی عرض کرد که بادشاه بخدمت شما می آید سر بر آید فرمود من نستم که کدام سید
 است چون شاه موصوف نزدیک سید هیچ اتفاق نگردد نواب سعد الله خان عرض داشت
 کرد که لفظیم بادشاه چرا نکردید فرمود عجب بدیست که رزق خدا تعالی بخورم و جمیع حاجات
 از دستخواهم بگذرد سومی دیگری اتفاقات کنم بعد از آن فرمود اجماع است که علماء دین
 بین بر امری از امور دین اتفاق کنند چنانچه در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی
 عنه آواسی بیست گفته تراویح بر جماعت مقرر شد و محمد علیه حضرت عثمان رضی الله

مجلس

کتاب

مجلس

بهدران مجمع بودند که حضرت علی کرم الله وجهه نبودند چون آمده دیدند که قنات و میل مسجد
 روشن اند و جاکت تراویح قائم شده فرمودند قائم کنید خدا بیگانه اعمال حسنه ترا چنانچه قائم
 کردی تو سنت رسول علیه السلام را نگاه این بیت شریف بزرگوار مبارک را ندانید که صحیح
 اُمَّتٍ عَلَى الضَّلَالَةِ بعد از آن فرمود فرقه روفض و غیر مقلدین فعال قول خود را
 مطابق نص و حدیث شماراندا از عم ایشان باطل است زیرا که این هر دو فرقه از قیاس مجتهدین
 و جماع است منکراند و در حق ایشان طعن کنند بعد از آن فرمود ساکن آباد که چون قصد
 سلوک و ورع کنند هم از مذیب و احد که در لیلش احسن واقف و فائز اش اعم و اتم باشد غشیا
 کند و هر که ازین راه دیگر حجتی کند عیب و یاوه باشد و از راه مصلحت بیرون افتد بعد
 از آن فرمود که اگر شخصی بر تحقیق مسئله شریعت بحضور حضرت خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ
 عالمان دین و مفتیان شریعتین از فرمودی عمل در ایشان با جاوید صحیح و عین سلوک است
 مگر انگس که معرفت حدیث و طریقه استنباط مسائل کما حقہ ندانند باشد عمل بالمحدث جائز نیست
 پس ایشان لازم است اگر تحقیق مسئلہ کنند از کتب فقہ حنفیہ نمایند زیرا که استنباط مسائل ایشان از
 آیت و حدیث است مطابق هر دو بدان اسی عجز شریعت باعث ضلالت و گمراهی اکثر مروجان
 درین بیان است که در حق فقہا عظام و فقہرای کرام و کتب آنها طعن کنند چنانچه در باب فقہاء
 لفظی و قوف اصحاب لاری و سجا لفظ فقہ پیکیه میگویند و منکر انداز استغانت اولیاد استغانت
 انبیای طریقی خود را بحدیث منسوب کنند و حالانکه حکام حادیت از ناسخ و منسوخ و ضعیف
 قوی و طریقیه استنباط کما حقہ نمیدانند پس مخالف آن عمل کنند از آن جهت که استغانت اولیاد
 لغتاً و حساباً زاوہ محمدین عرض شد است که اکثر مروجان منکر است میگویند که اکثر مروجان
 آوردن حضرت نموت الاعظم تسبیح عب القادر جلیانی خلاف دروغ است زیرا که چون جلیانی
 و گیر شد باز ممالی نیاید پیش آن آن ایشی باز مروزند معلوم شد که نفس این کرامت دروغ
 است خواجہ شمس العارفین فرمود آن حیاتی که باقی است در روز قیامت باشد در نماز و دیگر

بسیار و بجز

بزرگ حضرت مبارک از آن بزرگوار

بزرگ بزرگوار

بزرگ حیات بندگان

چنین کار از اکثر اولیائی دار بطور آمن چنانچه حضرت خواجہ قطب الدین اوشی کاکی رشتنیدین
غزل کشتگان خنجر تسلیم را ہ ہر زمان از غیب جان و گیرست بد حالت فنا حاصل شد
قوال مصرع اول گفتی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی از بحالت اول
زندہ شدی چون ساعت اجل نزدیکت سید مصرع ثانی از زبان تو الان فرمودش شد پس حضرت
از دار فانی بدر باقی رحلت فرود پس از بحالت معلوم گردید کہ حیاتی بعد مماتی ہم از قبیلہ کرامت
ست ہمدری شکل سخن روز ذکر عزیر علیہ السلام افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود و تفسیر حسینی می آید
روزی حضرت عزیر علیہ السلام بر خر سوار شدہ توجہ بہ بیت المقدس نموده بدی کہ بدو فرسخ از ایلیا
بود رسید پس موضعی ویران دید اما در خان او میوم وار بود وقت ذکر خنجر بچسبید مقدار ک
انگہ گرفت و در سایہ قرار کردہ چند خنجر بخورد و باقی نیز خود داشت و انگور را بفشرد و پاره
بپاشاید و بقیہ در خیکہ ریخت و خر کہ داشت پیش رو بہ بست و نگویہ و دیوار کردہ بسوی ویران
می گرست چون از انبابت ویران دید گفت اِنِّیْ یُحْیِیْ هٰذَا اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِہَا یُنۢبِئُ
زندہ گرداند این دید را خدا تعالی یعنی چون آباد کند بعد از حشر کرد و باشندگان او را بچہ زندہ
گرداند بعد از مردن ایشان پس میرانید اورا خدا تعالی بہان تفکر و تامل تا مدت صمد
خر او نیز بر و چون بنیمبر بسوی آن رفت چه دید کہ سیصد مردمان مرده اند بنجا پارہ تعالی
سناجات کرد کہ ای خداوند کریم این کس از بقدرت زندہ گردان پس بجزر دعا کردن او ہمہ
مردگان زندہ شدند بجان صورت کہ بود بعد از ان ہمدرین سخن در ذکر ابرہیم علیہ السلام
افتاد خواجہ شمس العارفین زبان مبارک اند کہ در تفسیر حسینی می نویسد روز ابرہیم علیہ السلام
گفت ای پروردگار من بنما قدرت کاملہ چون زندہ میگردانی مردگان از گفت آیا تو ایمان
نیارودہ کہ من مرده را زندہ میکنم گفت ابرہیم بلہ ایمان آورودہ ام ولیکن این سوال کن
تا آرام بگیرد دل من بشما ہدہ چگونگی آن گفت خدا اگر معانہ این حال از زوداری پس بگم
چہار عدد ہرقان کیوتر و خردس و ذراع و لحاوس پس ایشان از ذبح کن و گوشت و پوست

مذکورہ

مذکورہ

و عظام ایشان کوفته با یکدیگر میسازند و سر ایشان روست خود نگه دارد آن گوشت و پوست کوفته را چهار حصه کرده بر چهار جبال جدا جدا بنه و هر یک سرخی را بنام وی ندا کن حضرت ابراهیم علیه السلام همچنان کرد و سر ایشان بدست گرفته آواز کرد که ای کبوتر و ای طوطی و ای زرافه و ای خر و سبک و سرخی خود بیا نید بفرمان ایزد و نشان عز و جل اجزای هر یک از دیگری جدا شده و با یکدیگر ملتزم گشته بدان ایشان درست شد و بسوی سرخی خود بر زمین دیدن گرفتند پس آن بدینها تا پیش پایی ابراهیم علیه السلام می دیدند و از آنجا پرواز کرده بسوی سرخی خود که در دست وی بود پیوستند بعد از آن فرمود روز فیما بین ابراهیم علیه السلام و فرود آمدن رسول جواب شروع کرد و دید ابراهیم علیه السلام گفت سخن توست که مردگان از زندگانی برون آید و زنده را مرده سازد و فرود جواب داد من نیز همین قوت دارم مرده را زنده و زنده را مرده میکنم و شخصی قیدی انجمنی را را کرده و مرد زنده با او کرد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت خدایتعالی من آنجا از جانب شرق طلوع برآید و تو آنرا از جانب مغرب برآری پس بین سخن ما جواب و مبهوت گشت بعد از آن این

آیت شریف بر زبان مبارک رانند **قوله تعالی اذ قال ابراهیم فان الله ياتى بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذي كفرا بعد ازان** سخن بزرگ سلیمان علیه السلام افتاد فرمود چون لشکر سلیمان علیه السلام بر اوی نمل و رود نمود نمل لشکر این خود را حکم داد که اشک حضرت سلیمان علیه السلام ورین میدان می آید باید که از سوراخهای خود سکونت و آید تا از پای کوبن لشکر این محفوظ باشد بعد از آن این آیت شریف خوانند **قوله تعالی یا ایها الملأ اذ خلوا مساکنکم لکن**

سکیمان و جنودة و هتد لا یسحرؤن بعد ازان سخن در کتابها و تفسیرها حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر رضی الله تعالی عنه افتاد صاحب او و محمد و بن صاحب او امیر است بر کاتبه عرض داشت که اگر مردمان میگیرند چون حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه را

براهیم علیه السلام

غوث الاعظم

حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم در شب معراج از زبان ورفشان فرمود یا و کدی
 قَدْ مَحَىٰ هَذِهِ عَلَيَّ رَقَبَتَكَ وَقَدْ مَكَتَ عَلَيَّ رِقَابِ كُلِّ وَبِي اللّٰهُ سُبْحٰنَ مَنْ مَحْبُوْب
 سبحانی باین سعادت و این سو صوف شدند فرمودند قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 برگردن من است و قدم من برگردن جمیع اولیا باشد پس هر یک باین قول و مقرر شدند
 و صدق آوردند اما شیخ صنعان ازین امر و گردانید آبا این قصه رست یازدهم
 شمس العارفین فرمود این چنین ذکر شیخ صنعان در کتب معتبر ندیده بلکه حضرت
 سولانا سولوی جامی قدس اللہ سرہ السامی و رفحات الانس شیخ عبدالحق در خیار
 الاجتامی نویسند که چون حضرت شیخ عبدالقادر میرین محی الدین بر منبر سوار شده و عظم
 سپگردند سه هزار عالم نامدار و سید صد و مکمل در محفل آنحضرت موجود بودند می روز
 آنحضرت از زبان گوهر فشان ارشاد فرمود که قدم حضرت رسول علیه السلام برگردن
 من است و قدم من برگردن کل اولیا باشد همان ستمردی که قدم مبارک آنحضرت
 گرفته برودش خود نهاد پس با وجود تسلیم کردن چند هزار عالم ربانی و اولیا صمدانی
 گردن شیخ صنعان ثابت نگزیده بعد از آن سخن روزگار امام غزالی و جلال الدین
 رومی رضی اللہ تعالی عنهما افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود چون حضرت رسول علیه السلام
 در شب معراج بر فلک چارم با موسی علیه السلام ملاقی شدند فرمودند علما استی کا بنیابنی التمر
 اندازین سخن در دل موسی علیه السلام تعجب بدو گفت میخواهم که عالمی از دست ایشان
 کنم حق تعالی روح مبارک حضرت جلال الدین را در پیش موسی علیه السلام حاضر کرد
 و فی ما بین ایشان گفت گو گوناگون پیدا آمد باز فرمودند که اکثر اهل علم بر آنند که روح
 امام عنک رحمة اللہ حاضر شد و موسی علیه السلام گفت السلام علیکم امام غزالی جواب
 داد و علیکم السلام و رحمة اللہ وبرکاتہ موسی علیه السلام گفت جواب سلام و علیکم السلام بود
 پس با وہ کلام چرگفتی گفت زیاد نیست بلکه مضاعف است باز موسی علیه السلام گفت ما

شیخ صنعان

در شب معراج

توجیہیت امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ گفت محمد بن محمد غزالی باز موسیٰ علیہ السلام گفت
کہ من فقط نام تو ہتفسار نمودم نہ نام پدر تو پس گفتن نام پدر چہ فائدہ بود امام صاحب
جواب داد کہ تو در جواب لبارتعالی و مَا تَلِكْ بِمِثْنِكَ يَا مُوسَىٰ جِزَا يَدُوهُ كَرُوْنِي و
گفتی اَتَوَكَّرُ عَلَيْهِمْ وَاكْفُرُ بِهِمْ اَعْلَىٰ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَا رَبُّ اٰخِرِي بلكہ جواب
لھی عصای کافی بود و فوائد آن حق تعالیٰ را معلوم بودند کہ خالق عصای و فوائد
او بود پس با طہار توجہ حاجت و حضرت موسیٰ علیہ السلام گفت کہ چون از جانب حقیقت
نہ آمد مَا تَلِكْ بِمِثْنِكَ يَا مُوسَىٰ و انتم کہ این سؤل منجانب عالم الغیب الشہاد
محض بحبت استیناس بل مرتبت پس باقتضای حال این مقال زیادہ کردم امام صاحب
گفت کہ چون شما را برای علم طلب نمودید پس من نیز با طہار حال خود این الفاظ گفتم چون
موسیٰ علیہ السلام این جواب شنید مرتبہ علمای امت محمدی را تسلیم کردند باز خواجہ شمس العارفین
فرمود مرتبہ امام غزالی از صحابہ تابعین و تبع تابعین است چون دینی را این مرتبہ
باشد رتبہ علی خود عالی خواهد بود بعد از ان سخن در عقیدہ حضرت مخدوم جہانیاں
گشت حمۃ الدین افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود روزی حضرت مخدوم رحمۃ اللہ بحضرت
روضہ متبرکہ کہ سرور کائنات خلاصہ موجودت صلی اللہ علیہ وسلم رسیدہ عرض کرد کہ از دست
در روز شتیاق عرفان آن حق سبحانہ سیدم از روضہ شریف آواز برآمد کہ اسی فرزند از
بولانت ہند در وہمی سرور کامل حال مقبولان گاہ ذوق کمال از مردان سلطان المشائخ
خواجہ نظام الدین بداولیٰ نصیر الدین نام لقب بہ چراغ دہلی مشہورست از و نشان طلب
تو حاصل خواهد شد سید موصوف حسب ارشاد سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم
بنزل و شہر دہلی رسید و کلوزی چند برای تنجی حضرت پرخسانہ خود را بدو
نمود آواب تسلیات بجا آورد و حوال خود طہار نمود ان جناب بالادفات حسب اشارت
آن سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم موصوف ان نعمت بالعتی عنایت فرمود و بعد از چند

بکر تحقیق و توجہ جہانیاں

بزرگوار حضرت عظیم بن علی

بزرگوار حاج حسن صاحب

بزرگوار حضرت عظیم بن علی

مدت یک جا به کهنه تبرک داده رخصت فرمود بعد از آن سخن در حسن اعتقاد و اقامت در
 سمرقند و این سال حافظ امیر سعد شست کرد که فسوس از تحصیل علوم بی بهره ماندم خواجہ شمس العارفین
 فرمود نمیدانی که اکثر مردمان با وجود تحصیل علوم از قرب حق سبحانہ و تعالی محروم شده اند زیرا
 اہم علم علوم حسن اعتقاد و سنت پس طاعت و تقوی را باید که در حصول حسن اعتقاد سعی مینماید و
 در طاعت شیخ کاظم باطنی و در مشغولان او و تاق جل جلالہ گوناگون علوم در اعطا فرماید
 چنانچہ مولوی سید سید علی پست چون کنی خدمت بخوانی یکا کتیب با علمها ناور
 بابی نصیب بگاہ ہمدین محل خواجہ شمس العارفین فرمود کہ حضرت خواجہ حسن بصری رحمہ
 علیہ پیغمبر و نیاز بجناب بیز و متعال التماس نمود کہ امی خداوند کریم این سچا رہ مفسرین
 علمی نصیب بکن کہ بر برکت آن عامر بجناب تو مستجاب شود روزی حضرت خواجہ حبیب
 سرید ایشان امانت میکردند ہمدین وقت خواجہ حسن بصری تشریف ارزانی فرمود اما پس از
 اقتدا نکردند ازین جهت کہ آن قرآن صحیح نمی خواند از غیب آوازی شنیدند کہ اسی دوست
 سن آن علمی کہ میخواہی کہ باعث آن مستجاب شود شوی بہین بود کہ این حبیب علمی
 کنی پس آنرا فوت کرومی و آنرا جابل و ہستہ می حالانکہ عقیدہ از جناب من از تو زیادہ است
 پس ازین حکایت حافظ امیر سعد شست کہین خاطر حاصل شدہ بخدایت حضرت خواجہ شمس العارفین
 جان رسول شغول گردید بعد از آن سخن در باب اعتقاد پختہ افتاد خواجہ شمس العارفین
 زبان مبارک را نہ ساکت اباید کہ ہمہ حال اعتقاد و خود را محکم وارو کہ اصل سلوک اعتقاد
 بعد از آن بر بہ بیتہ زبان برک را نہ پست در گاہ خاہ عشق از کفر ناگریست ہست
 را بسوزد و گر پوہست نباشد بعد از آن فرمود کفر در صطلح صوفیان بمعنی اعتقاد پختہ
 است کہ ہرگز زائل نشود بشکیک شکک مراد از آتش مصائب شوائد دنیا است
 مراد از پوہست اعتقاد حقیقی کہ تحمل پذیر میکنند بعد از آن سخن در عقیدہ حضرت
 امیر خسرو و افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود کہ روزی شخصی بحضور سلطان المشایخ حضرت

شیخ نظام الدین آمد و چیزی نخواست سلطان المشایخ فرمود هر چه درین ذریعہ از خواہم
 اتفاق در آن روز بیچ چیز نیاید باز دو م روز عرض کرد سلطان المشایخ بہمان طور فرمود
 آن روز نیز چیزی نیاید باز سوم روز عرض شد است که خواہ موصوف نعلین شریفین
 حوالہ ایش کرده حضرت فرمود چون بمیان آہ باد خواہہ اسیر خسرو کہ مال سوداگری بقایہ
 چهار لکھ بر شتران بار کرده می آمد ملاقی شد پرسیدند از کجای آئی گفت در دہلی شریف
 بخدمت سلطان المشایخ ہمیشہ حاجت دنیوی نقتہ بودم دو لکھہ در ماندم چیزی نیافتہم آخر
 خواہ صاحب نعلین مبارک خود عطا فرمود چون این خبر در گوشش میر صاحب رسید فرمود اینرا
 می فروشم گفت آری فرمود قیمت این چیست گفت ہر چه عنایت فرمایند ہمہ مال چہا لکھ
 بار کردہ مع شتران بود و نعلین مبارک ازان گرفته در جاہہ سچیدہ باد بکمال بر بستہ
 بخدمت سلطان المشایخ آمد حضرت صاحب پرسید کہ چیزی فائدہ در تجارت شدہ امیر
 صاحب عرض کرد غریب نواز آن قدر کہ منافع این بار حاصل گردید گا ہی نشدہ است کیفیت
 خرید نعلین مبارک بیان نمود خواہہ حساب فرمود بسا ازان خریدی حسب عتقا تو اگر مال
 رو چندان دادی کہ بودی بعد ازان فرمود کہ از گرمی عشق قمیصل میر خسرو و سہا از جای ال
 سوختہ بودی ہمدارین محل دعا گوی عرض کرد این چنین عشق بچہ طور حاصل دید فرمود
 قوله تعالی ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء باز امام بخش نذر بردار عرض داشت کہ
 با شتغال و از کار حاصل نمیشود فرمود بہ برکت شغال خطرات نفسانی و دوسوسہ شہیدانی
 دور شوند اما حصول عشق محض از گرمی دست بعد ازان سخن و زد و کوبن اسرار الہی
 غلام علی عرض داشت چنانچہ بنی کہ مہر تکلیفات بایر می بولت لاحق شود و غلام علی
 باشد باید خواہہ شمس العارفین فرمود عالم بنیان و جمیع امور است با حق و مومنین انبیا اکابر
 بعض ازان برائت حضرت سرور کائنات صلوات اللہ علیہ وسلم آورد روز ہمدارین محل فرمود
 پیدایش فرشتگان از نور است و چنانچہ از مار و لہذا شلیمان دیگر و اہل باہ و رافقاہ ہلوت

بسیار

لعنت در گروان و شد و اناخیر سنه گفت و از شرافت سجد آدم علیه السلام باز ماند بعد از آن
 فرمود در حوالی کوه قاف زمینی است که از کون قاف هفتاد حصه زیاد است و باز دیگر
 گرداوز زمینی است از مسین این هفتاد حصه زمین اول زیاد است و باز گرداوز زمینی دیگر است
 از نقره که هفتاد حصه زیاد است از زمین مسین باز گرداوان زمینی است از زر و آن هم فلخ
 تر است و بر آن قومی سکونت میدارند و از تکلیفات هر دو جهان فارغ است و از حوال
 ابلیس با هم بی خبر و عذاب موت و حشر و غیره ایشان را هرگز نخواهد شد و آخر نیز داخل بهشت شوند
 پس زمین خبر همه حاشیه نشینان متعجب ماندند انگاه فرمود و تکلیفات بیماری و خواری و عذاب
 جان کندن و عذاب با قبر و حشر و تر از و ثور و دوزخ و غیره هر بنی آدم را شامل است و
 اهل میازا بشفاعت حضرت رسول علیه السلام داخل بهشت کنند مگر آن هشتاد و طلب
 علم و فضیلت آن روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی احمد سکر پنهانی
 رسید الح شاه سلطان پور و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طلب علم افتاد و خواجه شمس العارفین
 فرمود که در طلب علم سعی بلیغ باید کرد و بعد از آن این حدیث بزرگان مبارک را نذند حدیث
 الْحَبِيبُ الْعَلِيمُ مِنَ الْمُهْدِي إِلَى الْكَلْبِ يَهْدِي فِي مَجْل سِيدَانَهُ نَحْشُ عَرْضِ شَيْتٍ كَمَا لَكَ رَا
 چند قدر علم ضروریست خواجه شمس العارفین فرمود سالک باید که کتاب کفر الدقائق بخواند
 خوانده باشد باز سید مذکور عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه
 میفرمایند که اگر سالک علم صلیق پنج گانه خوانده باشد هم کافیهست حضرت مولانا فرمود اگر چه
 همین قدر کافیهست مگر در خاندان ما اولی تر و وظیفه خواندن علم است چنانکه حضرت ربیع
 پیام صلی الله علیه و آله وسلم در میناب تا کید فرمود مَنْ تَرَ هَذَا بَعْدِي فَلْيَعْرِضْ لِي فَقَدْ مَاتَ
 كَأَقْرَابٍ وَجَبَّ جَنُودُهُمْ بَرَكَةٌ فَرَسُودُهُ بِمِثْلِ الْغَرْبِيِّ عِلْمٌ كَارِي بِشَيْءٍ كِيرُهُ
 شود کافر و یار یوانه میرود و هم فرمودند در رکعت عالم با عمل از عبادت تمام مخلوقات
 علم بهتر است باز سید مذکور عرض داشت که اکثر مردمان به نیت مضرب بودن و محدث شدن

علم و فضیلت آن روز جمعه سعادت

میخوانند نه برای رضای رحمان پس این چنین علم چه فائده می بخشد خواه شمس العارفین
 فرمود علم صحبت رضای رحمان باید خواند نه برای رضای شیطان زیرا که علم بدون خلوص
 نیست فعل شیطانی است ما بسید موصوف عرض داشت چونکه ورز ذکر هر نوعی و دیگر
 و لطائف اخلاص حاصل نمیشود و خواندن علم چگونه حاصل میشود خواه شمس العارفین فرمود
 اگر چه بجز خلوص نیست عمل مقبول نیست مگر آن عمل صالح هم فعل شیطان نیست که
 مقصود او همین است که مردمان از علم بهره مند نشوند تا بعد از آن فرمود

بیت یا ثانی بر علم موقوف نیست چنانچه حق تعالی میفرماید قوله تعالی و الله یهدی
 من یشاء ان صراط المستقیم و دیگر آنکه اگر در ادب است بر علم منحصر بودی شدگان

لعین با وجود چندین علم با معون گشتی بعد از آن شخصی طالب العلم عرض کرد که شوق
 خواندن علم سیدم اما لاچارم که والد بزرگوار من ضعیف است و اجازت هم ندهد که در
 نقطه بخوانم هر چه درین باب فرمایند بجا آرم فرمودند بر ادبی دیگر واری گفتی فرمود
 که ارم و جوی دیگر برای آرام و خدمت او میدانی علم بخوان والا حقوق والدین بر جمیع حقوق
 مقدم اند پس تا دم حیات والد بزرگوار خدمت او بجا آری زیرا که از خواندن علم مقصود عبادت
 است و شناختن حقوق اسلام با عرض کرد که چیزی از لطائف ارشاد فرمایند فرمودند
 بار کلمه طیب هزار بار در روز و وظیفه فرموده بخوان «اها مدیرین محل شخصی عرض است
 که در جهت حصول علم چیزی ارشاد فرمایند خواه شمس العارفین فرمود بعد از نماز فجر یکصد
 بار یا علیم علمنی خوانده بگونی اسی خداوند کریم بجز است این سهم مر علم صیبان هم
 درین محل فرمود که تقاضایم با انجام عمر سیدما اشتیاق مطالعه کنده
 توحید کنم گردیده بند عرض داشت که عشق را با ضعیف چه کار بکارد و بی حال یا در زرد
 بعد از آن شخصی مطرب ضیاء الدین نام بخد مت حضرت صاحب فرزند است که دعا
 فرمایند تا بقانون سماع بخوبی واقف شوم خواه شمس العارفین فرمود اصل بهره علم است

بیت اولی جلال

تا در علم ثابت قدم نباشی فن علم موسیقی را چه در آنگاه فرمود بر خور و از محمد بن صالح
 و بعد قوال و چند نفر دیگر همراه خود کرده جانب باک پتین شریف رفتند و در برج نظامی بست
 حضرت فوجی اللہ بخش سجاده نشین قدم بوسی حاصل کردند و صاحبزادگان مہاروسے
 در ویشان بگریز حاضر بودند میر و قوال خوش آواز غزل آواز کرد غزل خلوت گزید
 را بنما شایع حاجت بہ چون کوئی دست بہت بصر حاجت بہ تا آخر ہدیہ
 محل صاحبزادہ غلام فخر الدین مہارو دام برکاتہ روی سکو صاحبزادہ محمد دین صاحب
 کردہ فرمود قوال ایشان سخنان بہتر سگیوید اما از علم وقف نیست کہ صحت الفاظ
 و اند بعد از ان سخن در علم آدم علیہ السلام افتاد کہ پیدا شد بخش حاجت پور عرضدا
 کہ تفسیر آیتہ و علم آدم الاسماء ککلا چگونہ است خواجہ شمس العارضین فرمود
 بیاموز ایند حق سبحانہ و تعالیٰ آدم علیہ السلام را کہ نامہای جمیع مخلوقات از علم
 و سفلیات بلکہ تاثیرات ہمہ موجودات سرد و گرم حار و یابس معلوم گناید بعد از
 این مصرع بزبان مبارک رانند مصرع علم الاسماء یک قسم از وقت نیست
 و همچنین در تفسیر حسینی آورده چون آدم علیہ السلام را بشرافت علم الاسماء مشرف
 ساخت بعد از ان آن مخلوقات موجودات را کہ نامہای ان با دم علیہ السلام تعلیم
 کردہ بود بر و فرشتگان آورد و گفت قول تعالیٰ اَنْبِئُونِي بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ
 یعنی خبر دهید مرا بنامہای اینہا کہ رو برو شما اند اگر ہستید شمار است گویان در حق
 پرستحقاق خلافت آدم یعنی عرض ایشان آنست کہ آدم لائق خلافت نیست
 زیرا کہ از بین خون نیزی و فساد و ظہور آید و مایان تسبیح و تقدیس تمسب آوردیم
 شایان مضر خلافت مایم حالانکہ خلیفہ را علم باید شمارا نیست پس گفت حق سبحانہ
 و تعالیٰ خبر دهید مرا نام این اشیا قولہ تعالیٰ قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما
 علمت انک انت العلیم الخکیم یعنی گفتند فرشتگان بعد از جہل خود ما بدان

کلام علیہ السلام

اسامی بطریق مختص که تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی هیچ دانشی نیست مگر آنکه
 تو در آموختی ما را بستی که تو دانای آموزگار محکم کار و صائب کردگار و ازین آیه در چیز معلوم
 شد ندکی آنکه فضل علم بر عبادت زیرا که در میان فرشتگان انواع عبادت بکثرت جمع بودند
 و فضل حضرت آدم علیه السلام را حاصل شد و دم آنکه بعضی شایخین اند که ظهار آنها موجب
 نیبان ست که ابلیس عداوت حضرت آدم علیه السلام آنها را کرد جان خود را بفشارت بدست
 گرفتار نمود پس آن عزیز تر ابا بد که نقد علم خود را در تحصیل علم دینی بکن تا سعادتی در این در
 یابی و از عداوت و حسد دور باش تا فرشته گوهر باشی بعد از ان سخن در فضل آدم
 و موسی علیهم السلام افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود که چون روح حضرت موسی علیه السلام را
 روح مبارک حضرت آدم علیه السلام ملاقی شد گفت بسبب خوب بودن ایشان از آنکه من
 گوناگون گرفتار آیدیم اگر ایشان بخوردند می چهره بچندین سخن ما افتادند بی روح حضرت آدم
 علیه السلام جوانان را با چراغ هدایت میکنند و کتابی در بین کردند عزوجل زین قبل
 پیدایش من شب هزار سال طیار کرده است پس هر تن حسیست اگر آید و ندانند
 که خود می روح حضرت موسی علیه السلام را جوشد بهمدین محل سیرت ایشان و
 داشت اگر چندین است پس نامت کسی نیست بهر موزجیه و شکر بار او حق سوار و تقاضای
 میشود خواجه شمس العارفین فرمود آری چنین است که مبدای جمیع اشیاء بدست
 این روح بزرگان مبارک را در مصرع کج بود و منین باکن بیرون جی جوی بی بیرون جی
 بین نیایند هر چه بر تقدیرت برگیرد و بد جهان بشیت وارد حق تعالی بطهور می آید و
 با بیکه کار ثواب بحق سوار و تعالی منسوب کند و خسیه برانند و هر چه بکنند
 بیفر ما بر قه لدا ما احسانک نیز حسنته فی اللہ احسانک حسنته فی اللہ احسانک
 با سید مومنونند و شیتا که چون مبدای جمیع اشیاء بدست بیان فرمودند
 و حق نیست فرود جی بر حق تعالی کند و مبدایست و در ذریه عالم و عدالت او و دیگر آنکه هر چه

روح آدم و موسی علیهم السلام

Marfat.com

فرمود اکثر مردم از آنجا که علم ظاهری اوقات خود را صرف میکنند و به کتب سلوک و توحید مشغول
 نمیباشند تا امام غزالی در سولوی جامی جمیع احوال شغالی نماید و لکن مقصود از تحصیل
 علوم و معارف است که در اصل حق گردد چنانچه بزرگی فرموده است: **پیش علم نحو و صرف انی فقه و کلام**
با اصول به جز وصال حق تعالی دورمانی اسی قبول به بعد از آن فرمود **شنوی** که
 در فقه و اصول حکم هر دو در مطالع باید داشت که این هر دو کتاب مخزن سلوک و معدن توحید
 اند بعد از آن فرمود رفتی بخدمت خواجه توسوی رحمه الله علیه حاضر بودم روی سوز
 سوز کرده فرمود کتاب عوارف المعارف شیخ شهاب الدین سمرقندی در علم تصوف
 عجیب است باید که در مطالع آن مشغول باشی اگر مطالعه تمام کتاب بتوانی فصل که در او
 شیخ ستانمور باید دید بعد از آن فرمود که مدت دراز مطالعه شنوی کردیم حاصل
 هر شش ماه تفریح و الهامت شیخ دستیم چو الهامت شیخ درست آید همه شان از آن کتاب
 سلوک و در اصل شوند زیرا که الهامت شیخ خود و عین الهامت خدا و رسول است چنانچه بزرگی
 فرموده است: **چونکه ذات پیر را کردی قبول به هم خدا در ذاتش آمد هم رسول اگر خدا**
ز حق تو خواج راه که گم کنی هم متن و هم دیباچه را بعد از آن بزرگان مبارک را ندانند
 صاف را باید که در ابتدا می سلوک کتاب کیمیا سعاد را مطالعه نماید و در انتها سلوک
 به مطالع شنوی مشغول باشد و عاقل و عاقل شدت که مطالعه کتب فایده دهد و خوا
 شمس المعارفین فرمود مطالعه کتب مثل سطرست چنانچه کاتب بر سطر راست و در پیوسته
 هم چنین صاحب مطالع احکام شریعی دانسته برین عمل کند بعد از آن سخن در تفسیر
 بعد از علم لغت و معنی مولانا شمس المعارفین افتاد صاحب او محمد و جلال
 ارد که **سید محمد شیرازی** که نام است خواجه شمس المعارفین فرمود که در این کتاب
 سال سیده است ازین سه سال زندان بود که در این کتاب در این کتاب در این کتاب
 و نام ضوابط و معنی است سال است با صاحب را در صاحب را در صاحب را در صاحب را در

که کیفیت طالب علمی ایشان چگونه است فرمود و ماه بسا که به جدی در تقریر میکی و بهی که مانده
 کریمه و نام حق خواندم بعد از آن چند نامه شریف فریدالدین عطار در قصبه مکهد شریف بخدمت
 ما مونس صاحب آمدین شروع کرده تا آنکه تمام کتب درسیه نظم از ایشان تعلیم یافتیم و بعد از آن
 کتب صرف و نحو و منطق از مولوی محمد علی صاحب درس گرفتیم تا آنکه مدت بیست و سه سال در انجا سکن
 داشتیم بعد از آن در آن رقریه اندکس گذراندیم شرفنامه در اوایل و بطول در دوم سال
 خواندم بعد از آن شش ماه در شهر کابل با اندام هدایه شریف در انجا خوانده شد علم حدیث نیز بیجا
 کرده و بعد از آن چند کتب توحید مثل لواع مولوی جامی لمعات فخر الدین عراقی و شرح لمعات
 مولوی جابو سبب و کشکول و مرثعه شریف من تصنیفات خواجہ کلیم اللہ جہان آبادی
 در رقریه تفسیر شریف مجاہدین حضرت خواجہ توسوئی ^{رحمۃ اللہ علیہ} خواندم و بعد از آن محل بند
 عرض شد است که طالب علمی خواجہ توسوئی چگونه است خواجہ شمس العارفین فرمود ابتدا می شمر در کرب
 و رگ که مولد ایشان خواندم شمر و کرد بعد از آن در رقریه تفسیر شریف بدر سه حسن
 کتب نظم خواندند بعد از آن در رقریه تفسیر لاکه سخن که از رقریه تفسیر شریف بطرف مشرق
 بفاصله پنج کرده است بخندست ولی محذرحمۃ اللہ علیہ نیز چند کتب نظم درسیه خواندند
 بعد از آن بیست و پنج سال علم عربی با سمیت کوی مہرین رسیدند و در خدمت قاضی محمد
 صاحب بن حضرت قاضی محکم شمس اللہ رحمته سبغی شروع کردند و چند سال در انجا خواندند
 بعد از آن روزی حضرت خواجہ مبارک و در رقریه تفسیر آوردند و بهر او استاد واحد علم حساب
 رفته به بیعت خواجہ مبارک و می شمر شدند بعد از آن سخن در طالب علمی حضرت خواجہ نور محمد
 صاحب ^{رحمۃ اللہ علیہ} ناما در خواجہ شمس العارفین فرمود حضرت خواجہ مبارک و در شهر ولی سبغی علم
 عربی بیخوانند و در ولایتی بود چند باره تا آن حدیث جمع نموده پیش آنحضرت می نهادند و در
 ایام ^{رحمۃ اللہ علیہ} از او زنگی از در ولی شمر بیعت آوردند و در جای اقامت کرد و روزی
 در ولایت خواجہ مبارک و می بلکان مولانا رسید و آنحضرت از او رویش صورت و ایستادن و

چون آن رویش بخدایت خواجہ مہار و صاحب مدد گفت کہ امروز مردی در نجاشی آمدہ است
 از حال او تعجب کہ بقدر پنجابہ شصت گز سر او میل میدارد و قبا فراخ و دستار معہ کلاه شملہ و
 بر سر میدارد و معلوم میشود کہ شخصی امیر کبیر است و چون گفتار او شنیدیم و دانستیم کہ مردی عالم
 است در دل خواجہ مہاروسی آمد کہ آنرا بہ بنیم آن درویش را ہمراہ خود کردہ بخدایت آنحضرت
 رفتند و ملاقات کردند مولانا فرمود چہ میخواہید گفتند قطبی میخواہم فرمود اگر مرضی مبارک ایشان
 بامین تکرار سبق میگردد باشد گفت با چنین بدعتی تکرار نخواہم کرد مولانا فرمود تو کار خود کن بہ
 بدعت من چہ کار است چون در دیگر پیش است و کتاب کشاوند طبیعت ایشان شد کہ دیدیم چند فکر کرد
 ہیچ مطلبی نمیدانند تا گفت باعث چیست کہ ہیچ حرف نمی خوانی اگر کسی از نجاشیہ آزار خصی
 بجن در دل خیال کرد کہ شاید روز بان شخصی کلام حبارت امیر کرده ام شاید بیخ شدہ باشد بخدایت
 آن حضرت رفت و گفت کہ در روز سخن ناشایسته شمارا گفته بودم معاف فرمایند و بامین تکرار سبق نیز
 فرمایند پس چند روز برای تکرار سبق بخدایت حضرت مولانا آمدند روزی مولانا فرمود سبق تو این بہتر است
 کہ اللہ بگوئی پس بجز دوران تاثیر گذشت و با وی بیعت کردند و شغل علم ظاہری ہمانجا ماند
 رہے شغل باطنی مشغول شدند بعد از آن سخن در تدریس فاضی محمد قاضی محمد قاضی رحمۃ اللہ علیہ است
 خواجہ شمس العارفین فرمود مدبر علم علیہ او شان نجاشیہ سبقت برادہ بود چنانچہ علماء و ان
 کتاب لاخوانند تقریباً ہشتاد نفر بودند و باقی دیگران نیز ہشتاد ہزار گاہ فرید و مولوی
 احمد دین فلیحہ خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ منفرہ بود کہ قاضی محمد قاضی محمد قاضی محمد علیہ السلام اسباب
 بیعت چنانچہ وقتی سبب کہتہ و پیہندیش خواجہ مہار و صاحب مدد بدعتی بگزیدند و آنست کہ بعد
 حمیہ نذر گذارند ہمہ درین محل صاحب او محمد دین صاحب مدد است کہ قوم حضرت قاضی
 غافل محمد و فاطمہ محمد جمال ملتان ہست ہست فرمود یاد نماز ابا بابت چہ ہست ہست ہست
 است انگاہ این بیت بزبان مبارک ماند ہست عشق را با موسی ہانہ ہست ہست ہست
 این سخن بسجد و نجاشیہ میباید نوشت ہدیہ از آن سخن تدریس خواجہ توسوی افتاد خواجہ

شمس المعارفین فرمود بیست و سه فضیله کامل در توبه شریفه در این سبک یاد و بیست و
 زیاده سبق نزد هر کس خوانده میشد و دیگر حکما نامدار از اهل طریقت شریقی و غیرت جنون شریقی
 بیشتر می آمدند آنجا و فرمود که سبک توحید مثل لوح و لوح و قلم و قلم و کلام و کلام حضرت ماضی
 شد می چون نظر مبارک برین آقاوی با شماره دست مبارک نمر خود خوانده سبق تعلیم خود
 و اکثر آقاها و با بنامان پیش سبکی مینویسند و چون در روزی در قریه مهاباد شریفه کجاست
 در و ایشان جلوس فرموده بودند بسیار مردمان علمای و علمای و علمای و علمای و علمای و علمای
 اگر چه فراغت بود سبکی سخن بیست مبارک اشارت کرده و در آن حال آنکه در آنجا حاضر شده
 کشاد هم و سبکی خوانده هم بعد از آن فرمود در و پیش علم باید خواند تا آنکه از آنجا بیرون بیست
 همدرین شخصی از ملک چه چیز را آمد و گفت شانزده بار چه بیست شریفه کرده و از آنجا بیست
 در آن روز بعد از سکونت کردم و بسیار زهد و بسیار بر نفس خود واقفم هم چنانچه تا در چه چیز کور
 بر تبه خلافت طریقه قادریه رسیدیم و هم از سلسله کاروم بودیم مقرر است آنجا و خواجگه شمس المعارفین
 روی سواد جاگو کرده فرمود فسوس مرا کس اگر چه حصول نیامد عزیز خویش را با و کرد
 خالی است برقت بعد از آن فرمود و علم عجب نعمت است اگر این شخص علم و اشتهای هرگز بعد از
 ریا و حصول نیاشنودن بود بعد از آن فرمود اکثر مردمان بر آن تسخیر عبادت کنند و آن
 او میان حاجات خود طلب نندنی دانند که ایشان هم بدرگاه قاضی الحاکم حاج اندر و
 را باید که عبادت آن خالق حقیقی برای او کند که در همه حال کار سازست بعد از آن سخن
 در ظهور علم سحر افتاد - بنده عرض داشت که در علم سحر از کلام کس ظهور یافته است خواجگه شمس المعارفین
 فرمود علم سحر تقدیمی است و ظهور آن از فرشته ماروت و ماروت شده که در تفسیر حسینی آورده که
 ایشان بر او میان گنهاران طعن مینورند حق تعالی میفرمود که ایشان بسته نفس در سواد و
 شمار نیز همان حالت که ایشان است بود صدها عملها بدتر از افعال ایشان از شما همگان
 دشتی ایشان استیجا نمودند و حق سبحانه نفس شکر را بد ایشان داد و بر آنجا که حشر است

حرف سحر

زمین فرستاد ایشان بر زمین آمده بر زنی ز بهر نام عاشق شدند و بسبب سحر بخت قریب
 بناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آن منع کرد عذاب بر ایشان
 درین جهان مقرر شده و اگر چاه با بیل بگو سحر و نجات معذبانند و انزال سحر بر ایشان بحبت آن بود
 که در آن مان سحر و عو نبوت میکردند حق سبحانه و در زمان حکومت ایشان پیش از معصیت این
 علم هم علم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان کیفیت این علم در موخت تا جمعی بر کافران
 را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند
 بعد از آن علم سحر بر زمین منتشر گردید انگاره و مروتا سحر از کفار زیاد تر میشود یعنی هر قدر
 که در غلظت و خباثت مشغول باشد با قدر علم سحر آن در ترقی گردد و همین طور علم و سحر
 از مردمان نیکو کاران و نیک پذیر و خندانکه در الهامت از خلل افتد علم او هم کم گردد و سحر
 نعم و ذکر طهارت و صلوات و جز آن روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد
 نیاز در رویش و کریم بخش نو مسلم دیاران و دیگر نیز حاضر بودند سخن در طهارت و صلوات آنها
 خواجہ شمس العارفین رسول کریم بخش نو مسلم کرده معانی کلمه طیب و کلمه شهادت و کلمه تمجید
 کرد بعد از آن ترتیب وضو و غسل تعلیم نمود و فرمود چون حالت جنب شود غسل کند نو مسلم مذکور
 عرض شد که در مذبح بنود هر روز غسل میکنند خواجہ شمس العارفین فرمود غسل
 روز مکرر بر طهارت باطن هیچ فائز نگردد بدن او رویش طهارت در دو قسم است
 ظاهر طهارت باطن طهارت ظاهر نیست که جهت آدای نماز و مثل آن حساب شده است و وضو
 کند و چون جنبی شود غسل نماید و طهارت باطن نیست که در الازا و صا رویه مثل کلمه
 حسد و بغل و غضب با ک سازد و طهارت ظاهر بدون آن خاک پاک مجال و طهارت
 تریکه نفس و تصدیق حاصل نشود بعد از آن این بیت بر زبان آورد که در طهارت

در روز طهارت باطن
 در روز طهارت باطن
 در روز طهارت باطن

در طهارت باطن

دل پاک تا پاک مے بن باکی پاک ز بدیا	تسی من بوتیمان بجه نه سو کر مال ذریه بکد
هرگز هت نه آسیا مولی رخ چنیا ن بکنهی سلا	سپان مال که بپوزی نامل سیب کیا لیکل دا

شعر هفت کرد و نه با تیان بن تو و ان چه پدید آید چو عیب استیانتی بهر کس بدان خصلت
 بعد از آن بند و عرض داشت که سفون وقت صلوة خمسہ کدام است خواجہ شمس العالی فرمود
 فرمود وقت نماز فجر از صبح صادق است تا طلوع آفتاب و مستحب ادا ای وقت تا خیر است و در
 نصف ثانی از تمام وقت نماز بگذارد هر چند سفر بود مستحب تر است پس تا خیر کند تا وقتی که اگر
 نماز نماز ظاہر شود اعما و تواند کرد وقت ظہر از زوال آفتاب رسیدن سایہ هر چیزی بدو بر آید
 آن در سایہ اصلی و مستحب را و ظہر اکامیم گر تا خیر است و عدا و است که بگذارد و قبل از
 رسیدن مثل پس قبل از تمامیت مثل اول بعد از نصف آن مثل مستحب است زیرا که حدیث
 نصحت است وقت است چنانکه حدیث بعد از نصف اول وقت است و وقت عصر بعد از وقت
 ظہر است یعنی از شدین و مستحب نماز عصر تا خیر است تا آنکه قرص آفتاب تغییر نشود و وقت خیر
 بعد از غروب غیبی است شفق است و آن بیاضی است در افق که بعد از غروب خورشید
 و مستحب اوستی مغرب تعجیل است در ہر زمان و وقت عشا و وتر از غروب شفق تا صبح
 صادق و مستحب تا خیر عشا تا ثلث شب افضل است کہ بعد از شش ساعت شب تا ساعت ادا
 نمود و شود بعد از آن فرمود صلوة بر دو قسم است صورت و معنوی صورت آنست کہ حسب
 امر شریعتی بشرائط و آداب بجا آرد و معنوی آنست کہ از ماسوی اندر ک نمود بحضور حق و
 و تعالی متوجہ شود بعد از آن فرمود ذکر حق نیز نمیزد نماز است زیرا کہ مقدمہ از نماز یا و حق
 است چون من رزق حق تعالی مشغول شود گوید کہ در نماز است بعد از آن فرمود ارکان
 نماز بر تہ قسم است قولی و فعلی و قلبی قولی مثل زوات و فعلی چون قیام و رکب و سجود و غیرہ
 جمیع حرکات و قلبی مثل حضور دل یعنی از جمیع ماسوی اندر و گردانیدہ بحق متوجہ شود
 بیست ذوق طاعت بل حضور سی دل نیاید بیچگونگی طالب حق را دل حاضر درین گاہ پس
 و نیز و مضیا بدون حضور قلب زجا ز نمیشود چنانچہ در حدیث مسطور است لا صلوة
 الا بحضور القلب و معنی این حدیث بر چند وجہ گفته اند از نزول بعض آنست کہ کامل

ذکر اوقات صلوة خمسہ

ذکر صلوة صورتی و معنوی

ذکر صلوة امام حسین

ذکر صلوة علی

ذکر صلوة حکم دین

ثواب نماز بدون حضور حاصل نمیشود و نزد بعض بوقت نیت نماز حضور شرط است و نزد بعض بجز حضور هرگز جایز نیست و اینجایا هر حدیثی که عمل کند بعد از آن سخن در ذکر صلوة امام حسین افتاد فرمود چون بر نماز استادی برون مبارک ایشان متغیبه میگشت از زبان مبارک میفرمودند که خداوند آن امانت که زمین و آسمان عرض کرد کسی غیره از تحمل آن عاجز آمدند بنده عاجز را چه لطافت که برداشت او کند پس بهین مراقبه نماز را او اگر در می بعد از آن سخن در ذکر صلوة علی کرم الله وجهه افتاد فرمود وجود مبارک آن امیر المؤمنین در میدان جنگ و زمین شدی و وقت نماز مثل موسم نرم می شد چنانکه روزی در جنگ حدود یک مبارک ایشان تیر نخلبید هر چند بکشید بیرون نیاید چون در نماز مشغول شد تیر بکشید و ایشان از خبر نشد و برین اثنا صاحب او محمد بن حسان عرض داشت که نزد امام شافعی از جایار شدن خون ضوفا سد نشود دلیل ایشان بهین باشد بعد از آن ذکر نماز محکم وین سیرانی افتاد فرمود چون بر نماز مستعد میشدند اول قوالا از نزد خود بنشانند چون ایفا کردند نمودی نیت نماز بحضور در آن رست نموده تمام کردی تا آنکه باین طور نماز خود بنمایار رسانیدی بعد از آن فرمود که بزرگی نماز نمیشی خواند بعضی مردمان را گفتند که نماز بخوانید فرمود خوانم مگر سوره فاتحه نخواهم خواند گفتند که بجز سوره فاتحه نماز جایز نیست پس لا عار شد گفتند فاتحه را خوانم مگر ایاتک نعبد و ایاتک نستعین نخواهم خواند حاصل کلام چون حسب خواستش مردمان در نماز مشغول شدند چون ایاتک نعبد خواندند ازین هر کس او خون جاری گشت درین اثنا صاحب او محمد بن حسان عرض داشت که باعث جاری شدن خون بود خواجده شمس العارفین فرمود چون مردمان خدا در محبت حق بسجاده میخوابند از غلبه غلبه جاری شود بعد از آن سیدالارام شاه سکنه سیهلوی عرض داشت اگر بود نماز فوت شود قضای آن در کتب نفقه ثابت است و آن کلام عمل است که اگر فوت شود قضای آن نیست فرمود هر آن نفس که بغفلت گذرد و لمانی اش محال است بعد از آن سخن در ذکر

ذکر صلوة جعفر صادق

نماز خواجہ توسوی حرمہ اللہ علیہ ائنا وخواجہ شمس العارفین فرمود روز پیش از آمدن حضرت صاحب
 نماز جماعت بگذشت و در آن روز حضرت خواجہ صاحب بذاتہ امام شدند من نیز اقتدا کردم
 و غلبہ شوق الهی روی آن ذات والا صفات چنان گرفته بود کہ نماز را با سستی و اگر در آن
 توانستند و در رکوع و سجود چندان تیزی می نمودند کہ طاقت متابعت و معیت آن نتوانم
 کرد و از مریدان حضرت عین العرفان سید الاولیا نقل میفرمودند کہ ایشان میگفتند کہ در نماز
 تمام بچند خواندن نمیشود از جهت غلبہ حضور و حضرت سید محمد گیسو دراز در تبیان میفرمایند کہ طالع
 در نماز قرات اندک باید خواند تا از حضور قلبی باز نماند کہ نماز بی حضور حرکات پرہوده نیست
 بعد از آن فرمود چون حضرت خواجہ توسوی در موضع مہار شریف تشریف فرمودی جا
 مقرر کرده بود سکونت میکردند و روزی بر آواسی نماز مسجد درآمدند و جماعت طیباً بود
 متقدمان صفہ درست کرده ایستادند من نیز و حضرت خواجہ صاحب ایستادم از دماغ آن ذات بركات
 آواز مثل جوشیدن یک بشینیدم و امام قرات دراز کرد حتی کہ حضرت خواجہ توسوی را از جهت
 غلبہ شوق الهی طاقت ایستادن نماند و نشست بعد از آن سخن در ذکر فضیلت نماز
 ظاہری فناد - بنده عرض داشت کہ از مروی رند با شماع آمد کہ این ضو و نماز ظاہری بچکار آید
 تا آنکہ نماز حقیقی حاصل نکند کہ مراد وصال دوست خواجہ شمس العارفین فرمود بجان حصول
 نماز حقیقی از نماز ظاہری کہ مقدم بر دست یازمانند نماند کہ حق سبحانہ و تعالی در باب وضو

امر ظاہر فرمود قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم
 وایدیکم الى المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الى الکعبین ودر باب
 نماز ہم امر واقعہ الصلوة فرمود پس چون ساکن نماز ظاہری حسب مشرعت آو کند
 یقین است کہ آہستہ آہستہ بصلوة حقیقی مشرف شود کہ سولوی حامی علیہ الرحمۃ فرمودہ است
 ساجاز عشق روگر چه مجاز است ۴ کہ آن بحر حقیقت کار ساز نیست ؛ انگاہ فرمود مراد از
 مجاز امور شرعی است چون در حکام شرعی ثابت قدم باشد میگردانست کہ بنابر علیا

در فضیلت نماز ظاہری

کتاب

فانز گردید هر دو درین محل بنده عرض داشت که در ولشینی نقشبندی از من پرسید که در
 خواندن نماز معکوس سند چیست در جوابش فرمود که حضرت خواجه شمس العارفین فرموده اند ما این
 سند کافیهست که حضرت خواجه قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ در نماز معکوس ارشاد فرمود
 گفت ای فرید نماز پنجگانه جماعت بگذاری و یک خم قرآن روز مره در نماز معکوس بکنی حسب
 الارشاد شیخ خود در ادای نماز معکوس کمر بست و با حساب مرتب شیخ دست نماز شروع
 کرد چنانچه شخصی را هم از خود کرده گفتند بعد از فراغت آرمیان باپی ملاز رسن بسته در چاه آویزد
 و وقت صحر بیرون کنی پس یک ختم قرآن مجید در آن کردی و نماز پنجگانه نیز جماعت بگذاری
 تا آنکه بهین طور چیل روز تمام کردی که تا هنوز بمیان خوجگان بهمان طریق جایست مگر درین
 زمان بعضی چاه با سقف رسن بسته می آویزند انگاه فرمود مردمان میگویند که حضرت کبیر شکر
 صاحب و زده سال با تار ریسان در چاه آویخته ماند این قول عوام الناس محض سابقه است
 هم کتاب فوائد الفوائد مسطور است که شیخ ابوسعید ابو الخیر رحمۃ اللہ علیہ میفرمایند آنچه من رسید از
 حضرت رسالت پناه صلوات اللہ علیہ وسلم هر او اگر دم تا آنکه معلوم شد که حضرت در کائنات صلوات
 اللہ علیہ وآلہ وسلم وقتی نماز معکوس گذارده است برستم باپی خود را بر رسن بستم و خود را در چاه
 آویزون کرده هم چنان نماز او کردم بعد از آن سخن در ذکر نماز فوتیه و لوافل افکار
 قاور بخش را بر عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی میفرمایند شخصی که فرائض بخواند و
 ترافل شنوائ باشد مثل آنست که عورتی تانہ ماہ بار حمل بروست و آخر حمل او ضائع شد مثل
 آنست که شخصی که دیون کسیست و مخالف کوناگون پیش آن ببارد و در وضو و اولی کند
 خواجه شمس العارفین فرمود آنچه غوث الاعظم فرموده است حق است اما باید که ترا افکار
 او امین هم گذارد و بعد از آن حسب المقدور قضا نماز پنجگانه بگذارد و اگر نماز ترا
 و در وقت بعضی نقصان فرائض حساب کرده شوند انگاه فرمود چون نماز ای خود
 بنیم بجز بجهت قبولیست آن نمی یابیم هر قیامت چنین نماز ای مثل بایه کهنه چیده بر سر

صاحب صلتی خواهند زد پس معلوم شد که جز فضل او ربانی نیست بعد از آن فرمود که
 مجذوب در موضع همی تزد مسجدی بگذشت روی سونماز این آورده گفت همین نماز که
 شما در روز قیامت موجب عقاب شما باشد بعد از آن فرمود روز سولوی بعد الحکم رحمت
 همراه شما جهان بخدمت میان میر صاحب شرف زیارت یافتند سولوی صنا اعتراض نمود که
 شما در ویرانه میباشید که ازین باعث تارک جماعت میباشید میان میر صاحب فرمود
 در ویشان ما در باغ زیر درختان نشسته باشغال و از کار مشغول میباشند و چون
 وقت نماز میرسد یکی از آن که اذان گفته امامت کند و دیگر یاران جمع شده نماز جماعت گزارند
 و باز بجا خود مشغول ذکر شوند و دیگر اگر اکثر مردمان که طریق خواندن نماز ندانند پس مقتدا
 با آنها جائز نیست لهذا بکمان خود بجماعت بگذاریم بعد از آن فرمود هر چه در حقیقت
 در روح نماز هم جسم و روح دارد چنانچه قیام در کوع و سجود و دیگر فرائض و وجبات و سمن بمنزله
 جسم نماز است و خشوع و خضوع بمنزله روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد خدا درست باشد
 و الا چون جسم بجز روح است از لا صلوات الله بحضور القلب همین اشارت بعد از آن
 شخصی عرض داشت اگر نماز تهنید فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضا بخواند همان
 ثواب یابد که در شب خوانده است بعد از آن سخن در ذکر نماز جماعت افتاد و شخصی عرض داشت
 که درین اوقات نماز جمعه خواندن چه حکم دارد و خواجہ شمس العارفین فرمود درین اوقات وصیت
 جمعه موجب اجتهاد و ائمه ثابت نیست زیرا که بعضی شرط صحت جمعه درین اوقات نیست
 نمی شوند لهذا اگر بطریق شعاع رسد خوانند بهتر باشد و چهار رکعت فرض ظهر نیز بعد از جمعه
 احتیاطاً باید خواند هم درین محل دعا گوئی عرض داشت که بعضی اهل علم شرط وجوب
 جمعه اعتقاد نمی کنند و گویند که آنچه فقهای عظام شرط جمعه قرار داده است خدا تعالی در
 قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شرط فرض کرده است خواجہ شمس العارفین فرمود عمل ما
 مستقلان باجتهاد و مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی دانسته

در صلوة میان میر صاحب

در جسم و روح نماز

در ذکر نماز جمعه

احکام اسلام کردند حضرت و هم در ذکر زکوٰۃ و مذمت تارک آن در شنبه
 دولت پابوس حاصل شد طیب علام علی و سیدالمنعمش و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در ذکر زکوٰۃ و تارک آن افتاد و شخصی عرض داشت که ملک صاحبان بطاقت بسیار مال آن
 بود اما در فتق و فساد و تصرف کرد و زکوٰۃ نداد چون مرد مبلغ سه لکمه و پیه نقد و دیگر مال غیر
 اوسه کار و دیگر نیز می ضبط کرد و خواجہ شمس العارفین فرمود منوس صد منوس مرا بخشا از که آن
 مال خود زکوٰۃ ندادند و بی با خرج کردند بعد از آن فرمود که قارون خزانه بسیار سید
 چنانچه در تفسیر حسینی آورده که شخصیت اشتر منفاتیم خزائن و میکشیدند هر خزانه را نصف
 بوده و هیچ مفتاحی از صبی زیادیه نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد
 چون سید علیہ السلام بفرمان الهی قارون فرمود که از هزار دینار یک نینار زکوٰۃ بد قارون
 حسابا کرد مبلغ عظیم بر آمد بخل برد و غلبه کرد و انکار نمود موسی علیه السلام را تهمت زد و او
 چون بین قصه بنی اسرائیل روشن شد موسی علیه السلام رو بجاک نهاد از قارون شکایت
 کرد و خطاب رسید که زمین اور فرمان تو کردیم بفرمانی هر چه بخوای موسی علیه السلام زمین
 خطاب کرد که بگیر از زمین با منی می اورا تا کعبین فرورد و او آغاز تضرع کرد اما نطلبید
 بجای رسید موسی علیه السلام گفت خذ کلهم القصه تا از ان و بیان کردن زمین فرودت
 زار می آن در دل سید علیہ السلام اثر کرد تا زمین اورا تمام فرورد القصه بعد از حذف قارون
 سفنهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی علیه السلام دعا کرد تا قارون زمین فرورد
 و کنوز او را تصرف نماید چون موسی علیه السلام شنید و فرخواست است الحق سبحانه و تعالی که
 تا کنج های او نیز زمین فرورد پس هر روز قارون ملعون بقدر قمارتین غنای
 بعد از آن فرمود باعث جمعیت این قدر خزانه های سنگین بود بعد از آن فرمود
 زکوٰۃ بر تنه نوع است اول زکوٰۃ شایعیت است که چون اجناس نندزد و نقره و اموال و غیر
 بنصاب باشند و سال گذرد حصه معینه از آن مستحقان بدو و دوم زکوٰۃ بطریقیت که مکتوب

در ذکر زکوٰۃ و مذمت تارک آن

شریعت است یعنی حصه تعیینه در ملک خود نهد و باقی را بستیحقان تقسیم کند و سوم زکوات
 حقیقت که همه مال در راه خدا تعالی صرف کند بعد از آن لختی سخن در ذکر قربانی نماید
 فرمود قربانی کردن در مذبح حنظلی واجب است بر هر مسلمان متقیمی غنی یا فقیری
 شخصی عرض کرد که گوشت قربانی چگونه تقسیم کرده شود فرمود قربانی سه درجه دارد اولی و
 اعلی و آوسط اوئی است که تصدق نکند بر اقربای عیال خود و اعلی است که عیال تصدق
 کند و خود نخورد و آوسط آنست که ثلث را در راه خدا تعالی تصدق کند و ثلث اقل را
 در میان خود بدهد و ثلث را بر عیال خود صرف کند بعد از آن فرمود اکثر مردمان اهل
 مال با خدا عزوجل فریب کنند که چون مال کامل نصاب شود در ملک شخصی دیگر بکنند بعد وقت
 قرب آیدن ایام زکوة باز بگیرند تا دادن زکوة نشود بعد از آن فرمود هر ارکه فریب
 بکنند حق سبحانه و تعالی حساب مال و شان نخواهد گذاشت بعد از آن فرمود مردمان
 خدا در میان نیاول نه بنند انگاه حکایت شیخ بهاء الدین فرمودند که روز خامی خبر داد
 که صره های دنانیر ایشان گم شده است لختی سکوت فرموده گفتند الحمد لله چون
 چند روز گذشت همان صره دنانیر باز دست یاب شد باز همان طور سکوت کرده گفتند
 الحمد لله مردمان عرض کرد که در هر دو صورت باعث الحمد چیست فرمودند که چون گم
 شده بود خیال کردم که در اول همین شیخ غم پیدا شده است و دیدم که هیچ نبود پس الحمد گفتم و
 که یافته شد خیال کردم که چیزی خوشی در دل من پیدا شده است و دیدم که هیچ نبود پس الحمد
 گفتم بعد از آن فرمود بعض گناه گاران را از روزی بزرگوار ببارند آنها امید کنند که
 بیرون خواهند رفت باز بهمان جا بیدارند تا وقت تمام شدن شرعی اعمال خویش بیرون
 نیایند بعد از آن فرمود مردمان مکار او همیشه انداخته در روزی اندازند و چون بعد از
 دروناک با چاشنی میگویند که خداوند مال را ازین عذاب روزناک محفوظ گردان حکم فرماید که خدای
 چنین مردمان بهین طعم باید بعد از آن فرمود و انفسوس مرا آهسانا که با وجود مال نصاب چه کنم

خواب بر زمین سووم نعیلین خود را زیر سر داشتند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک آن بزرگوار
 جی تون چلیون مسافری تری گلان پیشی در کتاکھاون ہویں تے سون سرنی رکھن کھن
 بعد از آن سخن در ذکر چرخ الدین و از وی حمۃ اللہ علیہ افتاد خوابہ شمس العارفین فرمود
 کہ آنحضرت خلیفہ حضرت خواجہ نصیر الدین دہلوی بودند چون بہ نیت حج بیت اللہ رسیدند
 و بعد از چہدینہ نورہ شرف یاب شدند و بعد از چند مدت باز بخدمت خواجہ نصیر الدین
 خود سعادت قدم ہوسی حاصل کردند خواجہ نصیر الدین صاحب وی سوا کردہ فرمود آنحضرت
 کہ حج حدین شریفین بجا آوردی اما بہتر آنست کہ باز ازین جا خاص نیت زیارت
 روضہ مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروی بجز درین فرمان بسوی مدینہ شریف
 روانہ شدند و در جہاز را طوفان گرفت و خوف غرق شدن پیدا آمد آن مردمان بخدمت
 حضرت فخر الدین عرض داشتند کہ اگر موافق شریعت فتویٰ فرمائید تا چندین مال از جہاز
 انداختہ شود فرمودند علم پر خائف مال مسلمانان نخواندہ ام درین اثنا جہاز غرق شد
 ہمہ درین محل ذکر حضرت جلال الدین مخدوم جہانیان افتاد خوابہ شمس العارفین
 فرمود کہ حضرت مخدوم جہانیان بعد از نماز ساجد بسوی مدینہ منورہ تشریف بردند و چون
 زیارت روضہ مقدسہ شرف شدند مجاوران آنجناب کیفیت حال قومیت و اسمیت
 استفسار نمودند فرمود جلال الدین نام با قوم سادات کرام نسبت می دارم تعجب کردند
 و گفتند دروغ است زیرا کہ سیدان حسین صورت می باشند و شما سیاہ فام آید گفتند
 دروغ نمی گویم باز گفتند اگر سید ہستی پیش روضہ مبارک استادہ آواز بکن اگر از روضہ
 سبکہ آواز بشنویم قول شمار تسلیم نمایم حسب الامر ایشان بجناب حق تعالی توجہ شدہ پیش
 روضہ مبارک استادہ بجز و نیاز ندا کردند الصلوٰۃ والسلام علیک یا رسول اللہ فی الحال
 آواز آمد لبیک یا ابنی نبی و شنیدن آواز سرور کائنات صلوٰۃ اللہ علیہ وآلہ وسلم مرید
 آنحضرت شدند بعد از چند مدت اقامت کردہ رفتند و باز بعد از چند سال سیرکنان بہ مدینہ منورہ

تشریح ارزانی فرمودند باز مجاوران بطریق مذکور بخدمت آنحضرت عرض استند که توجیه
 فرمایند تا بطریق سابق آواز حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بشنوم و سعادت و ابرین بلیم
 فرمودند من لائق نیم کہ پیش روضہ مبارک عرض کنم اما حسب صلیحت او شان پیش روضہ مبارک
 استاده بطریق مذکور الحاکم کردند آمد لبیک یا ابنی و ہم بر حصول فیض باطنی اتجا
 کردند فرمان آمد کہ در ملک منبت شخصی نصیر الدین نامم باین علامات مشہور و معروف است بزعم
 فرمان عالی شان جانب ہند روانہ شدند و سعادت قدم ہوسی آن حضرت حاصل کردند و چند
 ایام بخدمت مانع فیض باطنی حاصل کردند بعد از ان سخن در تعظیم بیت امد فقا و سید
 امد بخش حاجی پور عرض داشت کہ در کتاب سلطان باہو نوشته دیدم باید کہ عام مردمان
 حرم بیت اللہ قدم نہند چرا کہ نمی دانند کہ بر کدام حجر و بکدام جا قدم مبارک آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم آمدہ است تا بسبب خبری بر آن قدم رسول علیہ السلام قدم نہادہ نشود کہ این
 تبرک اوست اما عارف کامل میدانند کہ برین حاجی قدم مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 آمدہ است و لهذا حذر کنند و بر آن قدم نہند بعد از ان فرمود بچندین امری ادبی است
 بکہ اگر بیت تبرک نہد عین ثواب مولوی مدظلہم دین عرض داشت اگر این من
 اوست پس جمع حاجیان کہ طواف کعبہ کنند بزمہ دینی او بارن شمرده شوند زیرا کہ جامعیت
 کہ قدم رسول علیہ السلام نہ آمدہ باشد بعد از ان فرمود کہ کتاب فوائد القواد نوشته
 دیدم کہ مزی کامل حال طواف خانہ کعبہ کرد شخصی دیگر بر قدم او قدم چہا از آن سر
 روی کردہ فرمود بر اقدام من چہ امی روی گفت بر تبرک و پیروی ایشان گفت
 من در ہر قدم یک ختم قرآن مجید میکنم تو نیز کین تاپی روی من تمام حاصل کنی الکی
 فرمود شاید کہ از مرتبہ لعل لسانی حاصل شدہ باشد بعد از ان
 آورده فرمود کہ قصہ برہنہ یکد گفتہ بیان فرمایند تا بشنوم خواجہ حسن اعانی
 در تعظیم عین نوشتہ است کہ ایہ من قبیل نجاشی کہ والی مین بودہ سوم بہر دست کہ

مردمان از اطراف و جوانب بی روی کلمه می آمدند و مدعی می گشتند که مقصد آنها مبارزه با بی عدالتی است
 و در طبعش حد آید و اذیت که در مقابل آن خانه بسیار هم در جمع حجاج را بدیدیم و منصرف گردیدیم
 پیش نه تیار کنانید و در و دیوار آوردند و در و دیوار جمع و منزه ساختند و مردمان و ولایت
 همین را برای طواف آن تکلیف نمود و امر فریضی اگر چه مخالف بودند اما بجز شکایتی بجای
 نماندند و مرکز از بنی کثان برای خدمت آنخانه مقرر شد و در تیره مجاورت یافت و شب
 و ران بیت محدث را به بیسک آلوده ساخته برت چون این خبر در اطراف آفاق منتشر
 گشت و مردمان از اطراف آن بازگشتند بر همه ازین حال خوشامدند و شکر جمع نمود و با
 خیال آن قومیت بقصد تحریک مردم محترم جانب که متوجه گشت و چون نزدیک رسید
 و بدیداری بر یکسان بینداخت و فیصل محمود که بعظمت مشایخ کوه بود همراه خود برد و جوا
 که معطر رسیده موافقی فریضی و شتران حضرت عبدالمطلب غارت کرد و او کار کرد و در کوه
 متحصن شدند مگر حضرت عبدالمطلب بجای خود بماند از بهر شکر این خود را حکم داد که بر آن تسلیم
 حضرت عبدالمطلب هرگز استقبال ننمایند چون حضرت عبدالمطلب می آید آن بدگیشان
 تشریف از زانی فرمود و پر تو می نور محمدی در چهره اش بکوه زو ابریه و جمیع لشکران
 خود شده تقطیم و استقبال کردند حضرت عبدالمطلب گفت شتران ما را بدیدید گفت ما را
 مساکر کعبه ایم ایشان شتران می لایند گفت با کعبه تعلق نمی داریم ایشان حساب
 بدانند بعد از آن بدیدیم محیب بیان امپا کرده و فیلا زار انگیزه روی بکجه نهادند
 محمود و زو دیوار شهر که بگردانید جانب لشکرگاه متوجه شد و هر چند پیل بانان کوشید که
 روی او جانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر سبب اعراض او از آنجا یک قدم پیش
 نرفتند پس بیان تقطیم و تقسیم آن بیت است بجا آورده بازگشتند بر همه ازین حال
 عاجز ماند و جماعت فریضی از بالای کوه نظر کردند که آیا حال ایشان بچه طور میگذرد و بهانه
 و گفتند که در جوش آنکه تا گاه از کنار دریا مریغان سیاه پدید آمدند و جمله کرده ران

لشکر سنگباران نمودند و بیگفتن به از قوم ابریم ملاک شدند و هر شکر سنگباران
 یکی در منقار و دو در پنجه باو بر هر عضو از بدن کافر زدندی از آن جانب دیگر و هر یک رفتند
 و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ لادن که قیمت خانه لک کعبه داشتند سی نوشته بود و بر تنها
 رفته پیش نجاشی خوردند خفت و مری که آن سنگ نام ابریم موسوم بود بر اهلک و در
 منقار داشتت بهار گاه نجاشی بالای سر ابریم پروانه نمود چون ابریم صورت جانم پیش
 نجاشی بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که مرغان چگونه بودند که چند پرند
 تو ملاک ساختند ابریم را در نیوقت نظر بر این مرغان افتاد گفتی که از آن مرغان نیست
 همان ساعت آن مرغ سنگی که در منقار داشتت تمام او بر سر ترا فکند و هم رو بر کنجاشی
 ملاک شد بعد از آن سوره فیل معترجه بر زبان مبارک راند بعد از شکر او عا گوشت
 داشتت که تعمیر بیت الله شریف کدم کس مرمت ساختت خواجہ شمس العارفین و مرید
 شاهان ابو جراح بن یوسف که در آمدین غلام موصوفنا و مشهور بود و اکثر با قوم سادات کرام
 عبادت میداشتت و هزار بخوان آن ماضی بخاکت اما در بعضی خوب ترا و صا در شدت کی
 آنکه تعمیر بیت الله شریف بانجام رسانید و در دم آنکه اعراب قرآن مجید عبادت و قوف اکر
 ربع و نصف و ثلث و کوع هم از ظهور یافت بعد از آن فرمود روز جماع و نصف
 اول نماز بخواند و پس سعید بن جبیر که یکی از تابعین است نماز سجدات آنرا جماع و راز
 و مفرین بود چون نظر حضرت سعید رحمة الله علیه بر آن افتاد فرمود ای جماع تو مزارعی
 که در کار خلد مشیاری باشی و در کار خلدت مالی نیست ازین سخن جماع غصباتک شد
 و گفتت نه ای تو نیست که زبان ترا بر م گفتت تعجب نیست که مقصود حاصل کار و عبادت
 عبادت برو است چه باش که اگر زبان بریده شوم باز گفتت و زان آنکه
 هم تعجب نیست ساعت است آن هم خواهد گذشتت گفتت و گمان نه از آنکه
 از قید رمانی بایم گفتت ای زانان نمی دانی که دنیا ق ساعت است به چه کند و گذرد

آخر کار از اشہد کرد بعد از ان فرمود شخصی حجاج را بخوابانید اما سیدہ زینب
 رسید کہ خدا تعالیٰ با تو چه معاملہ کرے و گفت بعضی ہر خون مارا یکبار قتل کردند و بعضی
 خون سیدہ بن جبر ہفتاد بار باز گشت حال بیان تو چیست گفت خدا تعالیٰ ایمان دادہ
 بعد از ان مولوسی غلام محمد گجراتی عرض کرد کہ چون اورا در قبر سزاوی خون مارے
 ناحق دادہ شد در روز قیامت باز ما خود شویمانی خواجہ شمس العارفین فرمودہ کہ حاصلت حضرت
 رسول علیہ السلام ست انہار کہ در قبر عذاب کنند در روز قیامت محفوظہ اند بعد از ان
 سخن رزق حجابیان ریہا کار افتادہ فرمود بعضی عجبیان چون بنیت حج از خانہ قدم ہر
 تہند خود را بنام حاجی شہور کنند و قبل از حج ثواب اوصاف کنند بعد از ان فرمود بزرگو
 بخانہ شخصی حاجی مہمان شد ان شخص نے خود را گفت بآن طبق طعام نیاوری کہ براہ حج ہر
 خود کردہ بودم چون این سخن بگوش آن بزرگ رسید گفت ای نادان افسوس کہ چندین
 مصیبت و محنت حج کردہ ہو با این سخن ریاضات کردا لگاہ فرمود کہ عبادت تکبر و ریہا کار مقبول
 نیست بعد از ان رسوی حاجی عبد اللہ خان دارا پوری کردہ فرمود و طائف میخانے
 گفت ہر چہ فرمودہ اید میخانم اما منزل قرآن مجید نمی خوانم فرمود خشک حاجی مہاش منزل قرآن
 مجید ہم بخوان زیرا کہ ہر چند جب بیت اللہ شریف بجا آرد اما بدون شغال و اذکار بمنزل مقصود
 نمی رسد بعد از ان سخن رزق حج کبر افتادہ بندہ عرض داشت کہ معنی دل بستہ آور کہ حج کبر
 است چیست خواجہ شمس العارفین فرمود دل بستہ آوردن کہست کہ حب سگاہ اول
 بیرون کند و در ہمہ اوقات دل را بزرگو کے مشغول اورد بعد از ان ہمہ سنی ذکر حضرت
 باہرید کبلائی علیہ الرحمۃ بن بیان کیا کہ ایک روز پیش حضرت باہرید آمد پرسید کہ کجا
 پیروی گفت حج گزینہ فرموداری گفت وہیست در ہم گفت ہن کہ صاحب
 عیال و بعضی امور ہست یا حج کن کہ حج تو اینست پس او جان کرد و باز گشت
 بیان اسی درویش قبلہ غلام حج کل است و قبلہ نامان حج کل است

اور حاجی

حج

قبله معنی شناسان جان مول	قبله صورت پرستان آب و گل
قبله عارف جمال زو و جمال	قبله عاشق زوال بی زوال
مرآت سینر و هم در ذکر تلاوت قرآن ندرت فارسی بهیچ	
<p>شب چهارشنبه دولت پابی بوس حاصل شد صاحب اده شعاع الدین مہر محمد بخش سکند لیثہ و حافظ امیر دیاران و دیگرید حاضر بودند سخن در تلاوت قرآن مجید افتاد و عمر الدین در پیش عرض داشت کہ در خواندن قرآن مجید بسیار سعی کردم اما بجز توجہ ایشان باین سعادت نتوانم کہ برسم خواجہ شمس العارفین فرمود باینکہ در خواندن قرآن مجید مستی و تہا و ن کنی کہ دولت عظیم ست ندانی کہ کلام اللہ جل شامہ است و پیارندو این جبرائیل علیہ السلام و نزول آن سور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم شد پس نفوس مرا لکسانا کہ این چنین نعمت عظیم را بگذارد و از سعادت دارین محروم ماند بعد از ان این بیت بر زبان مبارک را ندمیت مانع تازه برون آمدہ چاشنی گیر کہ چون آمدہ پدید رسید محل عمر الدین در پیش عرض داشت کہ برای ترقی فہم و لطیفہ فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود صد بار یا عظیم علنی بعد از صلوة منجب را بخواند بعد از ان فرمود کہ خواندن علم قرات نزو نام ماہ از ضروریات نیست بخلاف شافعی علیہ الرحمۃ کہ نزد ایشان قرات امر ضروریست باز فرمودند چونکہ خواندن قرآن بموجب قاعدہ قرآن نتوانند بعد اکثر مردمان انخوانند آن باز مانند انگاہ فرمود چون طالب صادق اگر بقدری پیر پابی بحضور آن مجلس معانی بخواند از ان تارک منزل بہتر است بعد از ان فرمودند کہ اکثر مردمان قرآن بخوانند و قرآن ایشان العنت میکند چنانچہ در حدیث شریف مسکت مرآت قال للقمر ان ما القم ان لک انکاء فرمود کہ ان ارباب کمال</p>	
<p>بر فہم معانی است اگر قرات نماند چون مردمان کمال ان کمال شرف و بہر چیز صورت محبوب خود است لذت یابند چنانچہ بزرگی فرمود بیت</p>	

برگ و نشان سبز در نظر ہو شیار
هر وقتی در غیریت معرفت کرد گار
مگر نزد اصفیا بہ طور می کہ باشد مقصود در یابند بعد از ان سید خد بخش
عرض داشت کہ قرآن مسرودہ بخانه خود میدارم بر ان منبر ان خواندن حکم چیست
فرمود چنانست اما حساب قیمت آن ذکر تو باقی ماند بعد از ان ہمعیل کہ
لایقی عرض داشت کہ شخصی قاری قرآن در وضع ماسکونت میدارد و شراتت با
منہ موجب و مقدمات ناتی بنام من برگزید و ازین باعث لاچارم خواجہ شمس
العارفین فرمود قاری نیست بلکہ قاری است چہرہ کہ پیشین افعال اکثر از مردمان
بظہور می آیند ہر آتش چہارم در ہم در بیان ذکر حق سبحانہ و تعالی
روز جمعہ سہا و شہادت قدم پرسی حاصل شد مولو سے منظم دین روزی رسولوی غلام
محمد گچہ پرتی و بیان دیگر غیر حاضر و بد سخن در فضیلت ذکر خدای تعالی افتاد بندہ عرض
داشت کہ وظایف حسب الامر شاوا ایشان بجای آرم اما بہترین شغال و بندہ ہر
احمال رشا و فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود در چہرہ قلبی مداومت باید
نمود کہ سعادت و آرزین رین مندرج است بعد از ان دعا گو باز عرض داشت
کہ وظیفہ ذکر چہرہ سبب ضعف و مانع کما حقہ ادانی شود فرمود در ذکر با پس
قلبی مداومت باید کرد کہ از جمیع عبادات فاضل ترست چنانچہ در حدیث آہل
افضل العبادۃ عن کل عبادۃ ذکر اللہ فی قلبہ خللا و مللا لیللا و نہارانی السفر و
السفر قیانا و قعودا و اوقعا جنونہم نہرا و علما بیتہ و علی کل حالۃ من احب شیئا
اکثر ذکرہ و در فضیلت پاس انفاس مولوی جامی فرمودہ بیت اگر تو
پاس داری پاس انفاس | بسططانی رسانندت ازین پاس
بعد از ان فرمود ذکر پاس انفاس اصل ہمہ وظائف است ساکت ابابکر

برگ و نشان سبز در نظر ہو شیار
هر وقتی در غیریت معرفت کرد گار
مگر نزد اصفیا بہ طور می کہ باشد مقصود در یابند بعد از ان سید خد بخش
عرض داشت کہ قرآن مسرودہ بخانه خود میدارم بر ان منبر ان خواندن حکم چیست
فرمود چنانست اما حساب قیمت آن ذکر تو باقی ماند بعد از ان ہمعیل کہ
لایقی عرض داشت کہ شخصی قاری قرآن در وضع ماسکونت میدارد و شراتت با
منہ موجب و مقدمات ناتی بنام من برگزید و ازین باعث لاچارم خواجہ شمس
العارفین فرمود قاری نیست بلکہ قاری است چہرہ کہ پیشین افعال اکثر از مردمان
بظہور می آیند ہر آتش چہارم در ہم در بیان ذکر حق سبحانہ و تعالی
روز جمعہ سہا و شہادت قدم پرسی حاصل شد مولو سے منظم دین روزی رسولوی غلام
محمد گچہ پرتی و بیان دیگر غیر حاضر و بد سخن در فضیلت ذکر خدای تعالی افتاد بندہ عرض
داشت کہ وظایف حسب الامر شاوا ایشان بجای آرم اما بہترین شغال و بندہ ہر
احمال رشا و فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود در چہرہ قلبی مداومت باید
نمود کہ سعادت و آرزین رین مندرج است بعد از ان دعا گو باز عرض داشت
کہ وظیفہ ذکر چہرہ سبب ضعف و مانع کما حقہ ادانی شود فرمود در ذکر با پس
قلبی مداومت باید کرد کہ از جمیع عبادات فاضل ترست چنانچہ در حدیث آہل
افضل العبادۃ عن کل عبادۃ ذکر اللہ فی قلبہ خللا و مللا لیللا و نہارانی السفر و
السفر قیانا و قعودا و اوقعا جنونہم نہرا و علما بیتہ و علی کل حالۃ من احب شیئا
اکثر ذکرہ و در فضیلت پاس انفاس مولوی جامی فرمودہ بیت اگر تو
پاس داری پاس انفاس | بسططانی رسانندت ازین پاس
بعد از ان فرمود ذکر پاس انفاس اصل ہمہ وظائف است ساکت ابابکر

ور ذکر فضیلت پاس انفاس و در فضیلت

دین سعی بلینج نماید بعد از آن خواه مجبور و مهابوری رحمت الله علیه گفت ساکن
 باید که بزرگوار دست نماید تا در اول آن نقش ذکر قوی گردد و بعد از آن شال آن
 رواج فرمودند که چون در آوردند و قدسی روح غرن پالند و در آن حدیث باشد چون در
 سکر یا بیهوشی طور کنند از همه سیرین او بیخبر باشد بشود و بقیس ذکر در اول ذکر و
 میگردد و بعد از آن نوره ذکر بهیست صفائی فکریه در شالی ذکر بهیست صفیست
 بعد از آن این چند استثنوی معنی و بیان مبارک آن است

این قدر گفتیم باقی فکر کن ذکر را خوشبید آن افسرده ست اصل خود جید است بیکه خواهی باش ز فکر ترک کار چون نازی بود با قبول در دین پیشانی ملام مرغ چند چون بز ما که خوش است	فکر که سیاه بود و ذکر کن ذکر که دشمن کرد در او بهتر از کار کن در خود همه آن چند است ناز که در خود جان بازی بود امر و مستند این در دستم چون بدیسی می کشد مع آن اثر
---	--

بعد از آن که مراد از این استنباط عدم حصول بعد از شغل باشد میان اگر
 اصل کار موقوف بر جید است بیکس از امر و نفس و در آن شایر و ناید این
 فرمود یک فرشته و بابتش بدل هر انسان لایق آن فرشته است به یکبار
 کند و خناس به بدی و سواد لایق نماید چنانچه حق بسیار توانایی این برای
 و الفصحی بعد از آن فرمود چون ذکر بیک حق برای می شود و نشاء
 کردید به بیرون رود و هر چند که ذکر زیاده ز بابت نماز خناس
 مستعمل فرمود ذکر حق مال است چون یکی سید زخت فرمود که این
 بعد از آن شخصه نداشت که حساب الله از ذکر چه میگردد لیکن شخصه مرگود
 که پیش حق سجده و تعالی جبر و خفی یکسان است که او که نیت خواهد شمس العارلین

در این حدیث

در این حدیث

در این حدیث

در این حدیث

فرمود اگر چه قول او راست است مگر آنکه نفس ناکر اند بدون جبر او ایچ اثر نشود
 و حق نشود بعد از ان خواجہ شمس العارفین فرمود طالب را باید کہ در ذکر با پس
 و وقوف قلبی مداومت نماید حتی کہ دل او را گرگردد و نظم کو بہر حالے کہ باشی
 بجنس غافل باش از ذکر رب و خوشی ذکر تو شکر نعمت است و ربلا ہاتجا
 با حضرت سرت بعد از ان فرمود ذکر کامل مثل حافظ قرآن است چنانچہ
 حافظ کامل بہر کاری کہ باشد بخواند ذکر کامل را نیز سو غیر از ذکر مانع نشوند در ہر حال
 ذکر از وجاری میماند بعد از ان شخصی عرض داشت کہ زکون در و ذکر بیت احمد اشنا
 فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود در ذکر کوشش باید کرد باز عرض داشت کہ سبب
 امور دنیا مشغول ذکر نمی توانم کرد اگر اجازت در و دشرفی فرمایند عین سعادت
 فرمود طالب صبا و ق را باید کہ اول در ذکر حجر خفی مشغول باشد چون اثر ذکر در
 ظاہر شود باز ذکر در و دشرفی داد او دیگر کوشش کند چرا کہ اصل عبادت
 ذکر است و دیگر او را پشت پناہی او اند بعد از ان روی سکو حافظ محمد حسن
 آورده فرمود سالکت اباید کہ چون ارادہ ذکر چہ کند اول صورت پیر خود را پیش
 حاضر کند و جمیع اسوی اللہ را نفی کند و بعد از ان یک صفت از صفات
 اسمای سبع صفاتی باری تعالی در دل خود تصور کند یعنی دانند کہ سماعت من از
 پر تو اسم سمیع است و بصارت من از پر تو اسم بصیر و علم من از پر تو اسم علیم و
 حیاتی من از پر تو اسم قدرت من از پر تو اسم قدیر و ارادت من از پر تو
 اسم مرید و کلام من از پر تو اسم متکلم است و اگر صورت مختلفہ در خیال می آید
 دانند کہ این ہمہ پر تو ذات اند و تشکل اوست و اگر خطرات بر ذاکر غالب شوند
 صورت شیخ پیش خود حاضر و ناظر دانند تا بہ برکت این تصور نامی یا بعد
 از ان شخصے حافظ قرآن عرض داشت کہ تخمیناً ہفصد ختم قرآن کرده ام

ذکر و دعا و استقامت
 و در تکرار و تکرار

اما تساوت دل تا ہنوز باقیست خواجہ شمس العارفین فرمود صیقل دل جزو کمال
 حاصل نیست چنانچہ در حدیث مسطورست لکل شیء صفا لله و صفا لله
 القلب ذکما لله بعد ازان فرمود سالک را باید کہ از او را در اذکار بیچو قوت
 خالی نباشد زیرا کہ ترک اشتغال علامت محرومیت نمی بیند کہ جمیع مشایخان با
 ابتدا تا انتہا با اذکار و اشغال مشغول قرآن مجید و درود شریف و پاس انفاس
 جہر و وقوف قلبی و مطالع کتب تفسیر و حدیث و سلوک و توجیہ مشغول بود
 بعد ازان فرمود جمیع وظائف خواجگان ما پرکند بگرفضیلت می دارند
 ذکر پاس انفاس از ہمہ اشغال فوقیت بیدار و چنانچہ در مضمون خواجہ نظام الدین
 اورنگ آبادی نوشتہ بود ذکر مولی از ہمہ اولی بعد ازان دعا گو عرض داشت کہ
 ارشاد فرمایند تا ذکر کوئے دویم کہ بریت احمد ادا نمایم فرمودند ذکر کوئے کہ ادا نمودی
 بہین کافیست بار دیگر چارنج و محنت میکنشی اما باید کہ در وظیفہ ذکر مداومت
 نمائی کہ مقصود بہین است بعد ازان لحنی سخن در ذکر نختہ شہادہ رسیدہ کہ
 در ویشان حضرت من بودند افتاد خواجہ شمس العارفین بزبان مبارک راند کہ چون
 سیدنتہی شاہ درین جا آمدہ بیعت کرد ذکر پاس انفاس اورا تلقین کردیم آن
 سر و صحیح الاعتقاد شب روز و در پاس انفاس مشغول گشت حتی کہ بیاعت کثرت
 ذکر و مانع او خالی شد و بہار گردید گفتیم ذکر را چند روز معطل کن اما چون ذکر در
 جان او آمیزش گرفتہ بود باز نمی تواند شد تا آنکہ بہمان عارضہ بحق تسلیم شد
 بعد ازان فرمود بہین طور سید احمد در ویش در ابتداء حال شب و روز
 بذكر مشغول میماند بعد ازان بذكر حبس مشغول گشت حتی کہ از
 آن خون از دماغ او جاری شد چندین علاج یونانی و ڈاکتری کردیم اما هیچ
 فائده نشد آخر جان شیرین بحق تسلیم کرد بعد ازان در حق آن در ویش

در صفا کتب قلبی

بکر اورست اورا در اذکار

بگرفضیلت پاس انفاس

فرمود زہی طالع مرا کسان کہ در یاد مولیٰ شہید شدند و این بیت بزرگان
 مبارک راند ہمیشہ حسنی نہ و کبھی ہوشفق اور صبح کے بہار پہ اگر تیرے شہید کو
 دیکھی کفن کے بیچ پہ بعد از ان حکایت فرمود کہ شخصے صادق لا اعتقاد بجدت
 حضرت محمد باران صاحب بدو بیعت کرد و وظیفہ جس اور ارشاد کرد و نہ چونکہ ان
 مرد عالی ہمت و کامل ارادت بود شب روز و روز ذکر حبس مشغول گشت تا آنکہ کبریت
 آن خون از و باغ او تھری گشت صبح معالجہ بند گردید آخر با بن عارضہ فوت شد
 چون ابن خیر بچھو و حضرت خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ رسید محمد باران صاحب ارشاد
 فرمود کہ پیش ازین مریدان خود را چنین مجاہد نظر میندیر کہ مردمان اینان کہ ہمت
 اند و مقصود یاد خداست پھر و چھی کہ بیشتر آید بکنند بعد از ان بندہ عرضہ گشت کہ
 شب بخواب بر فیل سوار شدہ دو انیدم تعمیر این جہت خواجہ شمس العارفین فرمود
 مبارک باد کہ این علامت سعادت است باز گفتم کہ ایشانرا نیز بخواب دیدم
 روز بان مبارک ایشان بشنیدم کہ حضرت خواجہ توسوی باراد و چیز تا کہید فرمود
 فرمودہ ہست یکی از ان ذکر حق است و دیگر یاد نماز فرمود شاید انان ان باشد
 عرض کردم کہ مر نیز یاد کہ ہین بود بعد از ان فرمود بر درویش دو چیز لازم
 سبت اول عبادت حق است دوم شفقت بر خلق صرأت پانزدہم در
 کہ فضیلت در و دشمنی روز پنجشنبہ سعادت قدم برسی حاصل شد
 پیر غلام محمد سیال و مہر محمد بخش سکند لیدہ و یاران دیگر نیز حاضر بود سخن فضیلت
 در و دشمنی افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود انالی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت است
 کہ گشت گفتم یا رسول اللہ بسیار در و میرسانم بر شاہیں خندان مقرر کنم برای و در و
 از ان وقت کہ برای دعا نمود مقرر کردہ ہست پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فرمودہ ہا تقدیر کہ خواجہ گفتم چہاں فرمودند ہمان قدر کہ خواجہ پس اگر زیادہ بکنی

حضرت خواجہ شمس العارفین
 فرمودند کہ این علامت سعادت است

در و دشمنی یاد نماز فرمود شاید انان ان باشد

حضرت خواجہ شمس العارفین
 فرمودند کہ این علامت سعادت است

آن بهتر است برای تو گفتم نصف مقرر کنیم فرمودند چند آنکه خواهی پس اگر زیاد کنی
 آن بهتر است برای تو پس گفتم دو و ثلث فرمودند چند آنکه خواهی پس اگر زیاد کنی آن
 بهتر است مگر پس گفتم مقرر کردم برای در پیشان تمام وقت فرمودند بحال
 مقاصد دین دنیا و دگر دگر و شونگنایان تو بعد از آن فرمود هر شخصی که بتعالی
 خوشبود و بحضور دل بر جای طاهر شسته در و د شریف بخواند روح مبارک آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم سوی آن متوجه شده بگوش خود شنوند و قبول فرمایند
 هر شخصی که بدون این شرط بخواند از او شسته که برای رسانیدن رو و د شریف
 بر پیشانی هر مؤمن موکل است در روز مره در جامه نور پیچیده و در طبق نوب
 انداخته بخدمت حضرت عبداللہ بن مسعود رساند باز حضرت عبداللہ حضور
 جناب رسالت آید صلی الله علیه و سلم حاضر شده میگویی که یا رسول الله
 فلان بن فلان سکنه موضع فلان بن قدر در و د شریف برایشان نوح انده
 بعد از آن فرمود روزی شخصی بخدمت میان نور محمد که پیر اسکنه موضع
 گروٹ عرض داشت که شنیده ام هر شخصی که در راه در و د شریف بخواند او را
 در و د نوح عارض میگردد و آنحضرت فرمود ای برادر باید که از خواندن در و د شریف
 بازماند مگر آنقدر ضرورت است که راه پاک باشد بعد از آن فرمود در و دستغنا
 و کبریت احمر در راه هرگز نخواند شود مگر بسوی اسپ و غیره بهارین محل بر
 غلام محمد سیال گفت وقتی حضرت خواجه سیالومی در راه نوسه شریف بجز
 سواری اسپ در و دستغنا شروع کردند و نعلین نیز از پای خود دور
 بعد از آن فرمود که روزی مرید حضرت خواجه قطب الدین اوشی فرمود
 در خواب بزیارت خیمه سول عالی السلام مشرف شد خواست که در خیمه رود
 خواب آمد که تو لائق نیستی بر خواجه قطب الدین ابگو که همیشه تخمه در و دستغنا

و اگر از ب در و د شریف

م و د ا ه شوی

در و د شریف خواجه قطب الدین

امروز چنان ساندی فی الحال مرید بخدمت حضرت خواجہ قطب صاحب آید و ماجرا
 مذکور بیان نمود فرمودند بلی بہ شب سہ ہزار درود شریف و تحیفہ روزمرہ مقرر
 شدت باعث نکاح فوت گردید پس ازین بہت مشکوٰۃ خود را حلاق دادند
 بعد از ان نور مصطفیٰ قریشی عرض داشت شغلی کہ در دین نافع باشد ارشاد
 فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود اگر خوشنودی داریں میخواہی درود شریف بہ
 سر عالم صلے اللہ علیہ وسلم بسیار بخوان کہ سعادت داریں در ان ست بعد از ان
 غلام علی طبیب عرض داشت کہ اگر ثواب درود شریف بار واج مؤمنان برساند
 جائز باشد یا نہ فرمود جائزست اما طریقہ آنست کہ بگوید خداوند ثواب این درود
 شریف بار واج فلان برسان و گوید اللہم صلی علی فلان فلان یا کہ صلوة بگفتن
 جز انبیا علیہ السلام بر کسی جائز نیست مرآت شائز و ہم در ذکر اوراد و نگاہ
 و شستن وقت آن روز و شنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد یہ بخش
 سخن و غلام محمد در ویش پوٹھواری واقف بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر
 بودند سخن در ذکر اوراد افتاد بندہ عرض داشت کہ اکثر مردمان نقش بند یہ وغیرہ
 حق خواجگان چشت طعن میکنند کہ مریدان خود را با سیاسک میفرمایند یعنی اوراد
 و اشتغال بسیار ارشاد کنند و در طریق مایان جز اسم ذات و تحیفہ دیگر نیست و اکثر
 جہال نیز در اشتغال مایان ہمچین میگویند خواجہ شمس العارفین فرمود اصل مقصود
 ماور ویشان ہمین ست کہ بیچہ وقت از یاد حق تعالی خالی نباشیم و این منوط لطف
 گوناگون کہ خواجگان چشت میفرمایند درین مقصودست یکی انکہ در ہمہ حال
 یاد خدا می تعالی خالی نباشد دیگر آنکہ چون مرد می شفته حال برای آسودگی
 حال ربانغ سیر میکنند گاہی درین چمن و گاہی درین حدیقہ سیر میکنند و گاہی توجہ
 بسوی گل میکنند و گاہی جانب سویہ راغب باشند بہین منوال صوفی نشان حال

در طریقہ رسانیدن ثواب درود شریف

مرآت شائز و ہم در ذکر اوراد و شستن وقت آن

ذکر لطف خواجگان

گاہے باور اور شغالی و گاہے بنواقل و گاہے بدو و شریف و گاہے بقدر آن مجید و گاہے
 بذکر یا پس انفاں و چہر و گاہے بو قوف قلبی گاہے مطالع کتب سلوک و توحید شغول
 میا شد لذت عبادت گوناگون میا بد با تسم کہ وہ فرمود ماور و ایشان را محض بر
 آسیاسائی آفریده است نہ برای آرام جان و آرایش دنیا چنانچہ خدا تعالیٰ میفرماید
 و ما خلقت الجن والانس لایعبدون بعد از ان این بیت بر زبان سا برک راند
 بیت نہ ایم آمدہ از پئے دل خوشی بہ مگر کز پئے رنج محنت کشی بہ خزان را
 کسی بر عروسی نخواندہ مگر وقت پختن کہ بنیرم نامند بعد از ان شخصی عرض کرد
 کہ در خاندان حضرت نقشبندیہ بنا سلوک بر بہت لطائف است و در خواندن
 ایشان جگہ است فرمود شخصی بخدمت مولوی عبید اللہ صاحب لکنانی رفت
 و گفت حقیقت مولوی صاحب فرمود من طالب لطیف ام نہ طالب لطائف
 بہدین محل مولوی علی محمد سکند کوٹ کالہ عرض داشت کہ در او امی اور او
 و از کار سست بہت ام جز تو جوہ ایشان بیج و در و شغول نتوانم شہ خواہم
 شمس العارفین فرمود ساک را باید کہ در وظیفہ مداومت کند بہر وجہی کہ باشد بعد
 از ان این ابیات مشکنو بر زبان مبارک ماند اپیات این وقت
 گفتیم ماتمے فکر کن بہ فکر جابد بود و ذکر کن بہ ذکر را خورشید آن افسردہ گاہ
 ذکر آرد و کرد را ہنر از بہ اصل خود جذب است لیک خواجہ تاش بہ کار
 کن ہو قوف آن جذب بہ سببش بہ زانکہ ترک کار چون ناز بود بہ نازکی و غور
 جان باز بود بہ مرغ جذب چون پروانگہ ز عیش بہ چون پدید می صبح شمع انکا گاہ
 بعد از ان فرمود ساک را باید کہ از او را در و از کار بہر وقت نماند باشد بر کرد
 شغالی علامت محرومیت نمی بیند کہ تبیع شایخمان ساسا یا مان از ابتدا حال
 تا انتہا باور او را ذکر و شغالی گوناگون شغول می شد بہ ہر وقت فرمود

بکر و بطا اعیان

ابیات مشہوری ہندی

همه وظائف باین بریکدیگر فضیلت میدارند اما ذکر پاس انفاس همه اشغال نمودن
 بعد از آن فرمود ساکن را باید که اوقات وظائف خود را نگهدارد زیرا که وقت گذشته
 باز نیاید نگاه این مصراع عزیزان مبارک راند مصرعه امید نیست که عمر گذشته باز
 بعد از آن بنده عرضداشت اگر سبب بیماری وظیفه فوت شود حکم چیست فرمود
 باز قضای آن حاجت نیست زیرا که چون ذکر بسیار شود حق سبحان و شکرگان خود را فریاد
 وظیفه هر دو میفلان بخوانید و ثواب آن در اعمال نامر او بنویسد پس در حالت بیماری
 همچنین کنند اما اگر قضا کند هم بهتر باشد بعد از آن فرمود ساکن باید که وظایف
 و اشغال خود را در اوقات آنها بخواند تا پیچ وقتی از اوقات وظائف غالی نگذرد
 چنانچه بعد از بیداری خواب خصوصاً نماز تجمید و دوازده رکعت بگذارد و بعد از آن
 اسماحه نماید چهار دستغفار یا نصد بار مراقبه کند و بعد از آن نماز فجر سبعا عشره یک نماز
 اسبوع شریف و چهار دعا کبیر و در دستغفار و کبریت احمر و سلسله شریف یک یک
 و در لاکل الخیرات یک نسرل و دوازده رکعت اشراق و چهار رکعت صلوات العالیین
 پنج یا نسرل قرآن و یک ختم خواجگان و چهار رکعت سنت عهد و شش رکعت
 نفل او امین و در رکعت حفظ الایمان ادا نماید و بعد از آن ذکر چهل صدقه
 و مراقبه و هزار بار درود شریف و یک ختم سوره یس و تکاسه بخواند و بگذرد پاس انفاس
 مشغول شده بخسب بعد از آن مولوی امام الدین سکنه بزمالی را بعیت کرده
 فرمود هر یک باید که اوقات اشغال را نگهدارد نگاه عزیزان مبارک راند و اشغال
 این وقت بعد از آن بنده عرض داشت که روزی حضرت استاذنا حافظ ولی
 صاحب مفتی لاهوری از من پرسید که شره وظائف شما چیست آیا ترقی مال است
 یا نقد خواجه شمس العارفین فرمود ایشان را باید پرسید آیا خواندن نماز و روزه و بجا
 آوردن امور شرعی جهت حصول نیاست یا دین چون جمیع احکام شرعی محض است

در وقت بیداری
 در وقت خواب

رضای موافقت پس اندن و طائف نیز این قبیل اند نه جهت حصول دنیا می
بعد از آن زنی خادمه عرض داشت که اکثر اوقات بسبب سستی بدن و طائف
تک می شوند خواه شمس العارفین فرمود ای ضعیفه بنجاب حق سبحانه و تعالی جان
بکارت نماز باید که همه اوقات و طائف خود را نگهداری بعد از آن میان
منقض بخش سکنه تپنده میان عرض داشت که عمرم در شمال لسانی با انجام رسیده اما
بقصد و در اصل زرسیدم خواه شمس العارفین فرمود ای باده برین شمال لسانی
کاروه بدوست کشید اگر خدا بخواهد آنچه بدان عرض شد قلبی غیر عشاقت و فریاد کند
طایف است بعد از آن فرمود میان سالکان دو چیز از ضروریات است اول
ریاضت یعنی سلوک ساکت چنین هر دو امر بجا نیچے بعد از آن
برای دفع بیماری و عمل مشکل مهم شنج خود صبر بخوانده و عم کند و عاقل
سقت و حاصل شود در عا گو عرض داشت که مهم شنج خود مگر در این
بروشن خواه تو سخی بر نیچه بخواند شنج محمد سلیمان و سایرین
مهر سلیمان شریف کند بهمان شکل بنده عرض داشت که در این
فرمان فرود بعد از نماز فجر صد بار بجز این مذکور شود بعد از آن
پیش روی عرض داشت کرد که بعد از صبح گفتگای مذکور در این
هم ذکر میکند خواه شمس العارفین فرمود بنده همه مخلوق خدا است و در این
پایه حق سبحانه فرمود قولا تمام این من شینی ای ایستند
فقیهون تسبیحکم با غلام محمد بنده عرض داشت که تسبیح این
عزیز که در این جنس در هم مانده پس کارم غیر جنس جاننده
بوری بوقت صبح بلبله بدو شت رسیده و آن را در این
روی سو غلام محمد کرده فرمود که آن را در این

نشسته است شاید غمخیز تازہ در نیجا نظر آید باشد فرمودند عاشق باور هر جا گل است
 یعنی چون عاشق در عشق معشوق خود را فنا کند در همه جا حسن به جمال معشوق می بیند
 بعد از این محل امام بخش نذر بردار این مهمل خوانند مصرعه ای مرغ سحر عشق
 ز پروانه بیاموز و گفت که مراد از مرغ سحر چیست خواجہ شمس العارفین فرمودند زود علما
 خواب هر خروس است و زود ابله است آنکه شب روز و ریا و خدا و تعالی مشغول باشد
 بعد از آن مولوی عمر عینی نیلوی عرض داشت کرد که باعث چیست که شوق
 ولادت عبادت حاصل می شود خواجہ شمس العارفین فرمودند چون مردی در گناہان
 مستغرق باشد شوق ولادت عبادت از او برود باز مولوی صاحب عرض کرد که قبل
 از این شوق ولادت وظیفہ نہایت کمال بود بحال همه سرد شد است باعث چیست
 خواجہ شمس العارفین فرمودند چون کسی در ابتدا بر وظایف شاغل باشد تا تاثیر وظیفہ
 در دل او بزود می اثر کند و شوق و جوش طبعیت او زیاد تر گردد و بعد از مدت و را
 چون در جهان و جسم او قرار گیرد جوش طبعیت او فرو نشیند چنانچه حضرت ابو بکر صدیق
 رضی اللہ تعالی عنہ صحابی را دید کہ بوقت خواندن قرآن ناله و زاری میکرد و حضرت
 صدیق رنم گفت سخن کتابک و فائز قسمت قلوبنا یعنی در ابتدا حال ما یان نیز
 در وقت تلاوت قرآن ناله و زاری کردی پس بحال متحمل شدند دل ما یان
 بعد از آن فرمود در زمان حضرت شعیب علیہ السلام مردی در فسق و فجور مستغرق
 بود ولادت عبادت از او رفته بود و گفت کہ باعث فسق و فجور ما را خدا تعالی بیج
 رنج و تکلیف نداده است حق سبحانہ و تعالی بسوی شعیب علیہ السلام وحی فرستاد کہ
 آن نادان را بگو چونکہ لذت عبادت تو رفته است زیاد تر ازین رنج و تکلیف چه باشد
 بعد از آن بختی سخن در ذکر ساکت و مجذوب افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود
 مثال ساکت مجذوب آنست کہ راہ بیت اللہ منظر منظر قطع کرد و برسد مثال

ذکر سبب گناہ ولادت عبادت نباید

ذکر ساکت مجذوب

محبوب ساک آنست که بزرگی کسی را بگوید که چشم خود را به بند چون بگشا و خود را در
 بیت اللہ دید پس ساک محبوب جمیع حکام شریعت را باند و بدایت کند محبت
 ساک محض خود و در جزایات الهی مستغرق ماند بعد از آن میسر به شاه و عرض داشت
 کرد که چون کسی را مشکلی در پیش آید چکند فرمود سوره تسنیم و یکبار تا سوره روز بخواند و در
 روز چهارشنبه شروع کند تا جمعه بخواند و در وقت خواندن سحرین را از زمین برینا
 بعد از آن دعا حاجت خود بخواند و بگوید خداوند را بجزست حضرت احمد مجتبی صلی
 علیہ السلام و بجزست آل پاک و صحابہ نواجبگان حشمت کارین آسان کن و
 بهمین طور سلسلہ حشمتیہ زکیا مریم سبت و پنج بار خوانده و عاقلہ انشا اللہ مشکلی
 آسان شود بعد از آن سخن در ذکر مسبعت عشره ائمه و خواجہ شمس العارفین بربان
 مبارک رانده و لطیفہ مسبعت عشره از ابیم یحیی رحمة اللہ علیہ منقول است کہ
 اورا از حضرت علیہ السلام رسیده و نوائی این در کتب مسطور است انکا و فرمود دعا

اللَّهُمَّ الْهَدْيُ بِرَفْعَتِكَ يَا نَافِعٌ وَيَا مُرَافِعٌ لَوْ فُجِيَ مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي
 بِالصَّالِحِينَ وَرَسَائِلِ دِيكَ غَمِي خَوَانِدُ وَسُنْدَائِي وَعَا مَحْضُ حَضْرَتِ خَوَاجِ
 نَقِطَامِ الدِّينِ رَضِيِّ اللّٰهِ عَنْهُ رَحْمَتِ رَسَالَتِ بِنَاهِ صَلَاةِ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَوَاجِ بَارِئِ
 فَرَسُودِ لِحْدَانِ خَوَاجِ بِنَانِ حَشْتِ مَرِيدَانِ خَوَاجِ بَارِئِ شَاوِ مَبْكَدِ وَبَعْدِ مَسْبَعَاتِ
 شَشِّ بَارِئِ خَوَانِدِ بَعْدِ اِزَانِ شَخْصِ عَرْضِ شَشْتِ كِهْ بَرَامِي وَفَعِ شَرْطَالِ حَبْرِي
 اِرْشَادِ فَرَامِي خَوَاجِ صَاحِبِ فَرَسُودِ مَبْكَدِ اَيَاتِ كِهْ مَرْتَبَعِ شَرْفِ نَرِشْتِ تِلَاوَةِ
 بَعْدِ مَسْبَعَاتِ عَشْرَةِ بَقِيَّتِ فَجْرِ بَرِيكِ رَا مَبْكَدِ مَبْكَدِ بَارِئِ خَوَانِدِ اِنْشَاءِ اللّٰهِ تَعَالَى اِزْ
 اَوْ مَحْفُوظِ بَاشِدِ بَاعْرَضِ كَرْدِ بَرَامِي حَبْرِي زَوِيدِ وَچِهْ كَرْدِ شَوُودِ اَمِيَّتِ بَارِئِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَنُزُوْدِ بَارِئِ اِلَى اللّٰهِ بِرُحْمَتِهِ وَنُزُوْدِ بَارِئِ
 مَعْلُوبِ صَلِّ شَوُودِ بَعْدِ اِزَانِ سَخْنِ دَرْ ذِكْرِ فَيَضِيَّتِ اَسْمَاءِ اَفْتَاوِ شَخْصِ بِنْدَامِي مَبْكَدِ

محبوب ساک آنست که بزرگی کسی را بگوید که چشم خود را به بند چون بگشا و خود را در

بیت اللہ دید پس ساک محبوب جمیع حکام شریعت را باند و بدایت کند محبت

محبوب ساک آنست که بزرگی کسی را بگوید که چشم خود را به بند چون بگشا و خود را در

بیت اللہ دید پس ساک محبوب جمیع حکام شریعت را باند و بدایت کند محبت

آنحضرت عرض داشت کرد که از مدت دراز بهارضه جذام گرفتارم و عافوانید
تا ازین بلا مائی یابم و بامر دمان هم خانچه شومن خواجه صاحب عافیه بود باز گفتم
و طیفه نیز درین باب ارشاد کردند فرمود هفت صد و هشتاد و هفت بار تسمیه فرمود
سخوان تاق سبحانه و تعالی صحت ازانی فرمایید همدرین محل فضیلت تسمیه
کردند که هزاره هزار عالم خدا تعالی آفریده است دعا گو عرض داشت که تعداد هزاره
هزار چو طپرست فرمود مثلاً انس که عالم است و جن عالم دیگر و همچنین از حیوانات
مثل اسب و گاو و گاو میش و خوک و گوسفند و آهو و از وحوش مثل گرگ و روباه
شیر و غیره و از طیور مثل خر و سوس و طوطی و باز و غیره و از خزندگان مثل مورچه و سگ
و حنظل و مار و غیره همچنین هزاره هزار عالم اندهمه با الحروف است که نوزده هزار
میرسد بعد از آن این بیت بر زبان مبارک ماند **بیت نوزدهم** حرفت
بوقت شمار به فیض رساننده چه شده هزاره بعد از آن شخصی عرض کرد
برای دفع قرض چیزی فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز با طهارت
از اسم یا و باب خوانده بحجاب ضعیف بجا است دست برداشته گوید **یا یا یا یا**
حضرت سید المرسلین و آل پاک و واصحاب و خواجگان جنت رضوان الله علیهم
از سلب ایقان و نزالان و این محفوظ گردان بعد از آن شخصی عرض کرد
چون مشاء دفع عارضه بر اسپر چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود که دست
خبر در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار اتم شرح و در ثانی بعد از فاتحه سوره فیل یکبار
بخواند و در ثانی بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره اتم شرح و در ثانی در ثانی
و در ثالث اشخاص بخواند یکی بارانشا الله صحت گردد بعد از آن شخصی
سید امیر نام گوید و می عرض داشت که برای دفع دژسرو دندان و تب و باور
یا کلامی ارشاد فرمایند **بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله البکر و الحمد لله**

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله البکر و الحمد لله

و ہشت کہ گدام دعا بہترست فرمود آنچه بدرگاہ خدا تعالیٰ قبول افتد ایا صاحبان
را باید کہ اکثر اوقات بعد اورد این دعا را و لطیفہ خود سازد و دعا ایست **اللهم**

ارزقنی منک وحب من احبک وحب من یحبک وحب عن یقر بنی

الی حبک و اجعل حبک احب الی شفاء الیسا من الماء البارد للعطش

یا ذوالجلال واکبر اللهم استجب لی **یا محمد** **صلی اللہ علیہ وسلم**

شربتہ **یا ارحم الراحمین** بعد از

شخصی عرض داشت کہ دعا جامع جمیع حاجات داری کہ گامست فرمود در وقت

حضرت بی بی عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا حضرت سرور کائنات

صلی اللہ علیہ وسلم عرض داشت کہ اگر خدا تعالیٰ مرا لیاقہ القدر نصیب کند چه

و حاجاتم فرمود **اللهم ان اسئلك العفو والعافیة فی الدین والدنیا**

والآخرة کہ جامع جمیع حاجات است ہمدارین محل خطہ مولوی غلام محیی

بخدمت آنحضرت رسید دوران نوشتہ بود کہ دعا فرماید تا خدا تعالیٰ فرزند

تیمبر شناسد فراید و قائم مقام من باشد خواجہ صاحب فرمود اصل مقصود ہنہا

عبادت خدا تعالیٰ است اولاد باشد یا نباشد چرا کہ بجز اعمال حسنہ خلاصی نیست

بعد از ان فرمود اکثر مردمان از خداوند کریم بسیار حاجت خواہند و ہیچ ثمرہ

آن نماند و بعضی بی گزنی طلبند آنہا را گوناگون انعام عطا فرماید این علیہ

فضل اوست بعد از ان شخصی عرض کرد کہ دعا فرماید تا فراغت دنیا حاصل

شود و آسایش حال گردد فرمود ہر چه کند خدا کند بندہ عاجزست اما دوستان

خدا بہر کس کہ غور کنند خدا تعالیٰ بر ان رحمت کند و کار او بر او بعد از ان

طہیر محمد قوال عرض کرد کہ در حق ہر سہ صاحب اوہ خویش دعا خیر فرماید تا خدا

تعالیٰ ایشان را سعادت داریں از زانی کند فرمودند سعادت و شقاوت اختیار

من نیست هر چه رضای خدا تعالی باشد کند آنگاه این بیت بر زبان مبارک اند
 بیست نه و دست من داده اند اختیار به که من خویشترین را کنم بختیار بعد از
 فرود مروی عالی عمت مرید حضرت خواجه جمال بلخانی رحمه الله علیه بود وظیفه او
 چنان بود که اول نماز پنجگانه مشغول می شد بعد از آن تا صبح بر اقامت می ماند و بعد از
 نماز با صد مرتبه فاتحه عشر و سبع و در وقت استغاث و دلائل الخیرات می خواند و بعد
 از آن نفل اشراق و منقرن قرآن می خواند و بعد از نماز مغرب نفل او این و حفظ آن
 و بیست و چهار بار که گاه طیب میکردی و بوقت فراغت سینه چینی میکرد
 و گفتی بچشم سگ حرص گزیده است گاهی بعبادتش پروردگار مشغول نمی شوم
 آنگاه فرمود در ویشن باید که در ادای وظیفه سعی نماید تا بر این اعتماد و تکیه نکند
 بعد از آن فرمود شیخ را مناسب است که موافق قدر و طاقت مرید وظیفه ارشاد فرماید
 چنانچه خواهد نوسوی و خادیان خود را موافق قابلیت هر یک دست و وظیفه مقرر
 کرده بود بعضی اشغال ذکر و بعضی را در و شریف و بعضی را در و مختلف بعضی را
 در کار گذاری لنگر مقرر کرده بود و حافظی بود که از آن خدمت شخصی بیار شاد فرمود
 بود حسب الامر در خدمت مستعد بود روزی در خدمت گذاری نماز مغرب او
 تاخیر شد احمد خان و در پیها و نمان او را طعن کرد که این بیار پستی چه فائده کند که
 تاخیر کردید تا نگفت توجه دانی من حسب الامر خواجه صاحب بخایت این بیار مشغول
 بودم و از اطاعت پریریزن زینتم مرآة هفدهم در ذکر فضیلت و
 مذمت تارک آن روز شنبه سعادت قدم حاصل شد مولود
 مولوی و مولوی غلام محمد خجراتی رسید اللهم بخش لا تگری یاران و بیار بیار بودند
 سخن در ذکر عبادات افتا و خواجه شمس العارفین فرمود در عمر خویشین بعبادت
 روان خدا را دیدم اول سید محمد ظریف بر بود قائم الیل و صائم الیه هر خیا آنچه

در روزی از این

بیت
 در روزی از این
 در روزی از این

در روزی از این

و تارک نیا چنان بودند که هیچ دنیا دارگر و خونیا مند می و نند هیچ کس قبول نمی بود
 مگر فضل سیاه شخصی معلوم کرد که بقل فل سیاه رغبت دارند رفت و یک سق
 لفضل سیاه آورده نذر کرد فرمودند ای برادر مرا دوگان داری فهمید که اینها نیستند
 پرده شسته حواله اش کردند بعد از آن فرمود چهارم از ایشان غلام حسین کلبیان
 جوان مردی و صاحب تقاضاست بودند و در اتباع شریعت مصطنعی چنان
 قائم بودند که در جمیع اسورات ظاهری و باطنی بجز متابعت سنت نبوی بوده
 تجاوز نکردی چنانچه روزی دختر ایشان بدر و ذو گرفتار که نصف حمل او
 بیرون آمده بود و وقت نماز تیار آمد چون آنحضرت را خبر رسید و نزد دختر خود
 آمد و در ادای نماز او را تاکید مینمود او گفت طاقت ندارم فرمودند بی عمل
 خود زمین کنیده نماز بگذار و از زبان مبارک میگفتند که ای خداوند کریم از شر
 ایشان مرا نگهدار و در تابع داری خود و حبیب خود مشرف گردان بعد از آن
 فرمود روزی لشکر گرفتار نزد آنحضرت سکونت کرد و آن حضرت کمر بستار سبته و
 تازیانه شریعت در دست گرفته بمیان لشکر آنها تشریف فرمودند و مسلمانان
 بگفتند که نمازهای او کنید آنها عذر کردند که ما ملازم کفالییم ازین باعث
 معذورییم بعد از آن سرداران لشکر را فرمودند که شما مسلمانان را از نماز منع کرده
 اید ایشان انکار کردند پس همه مسلمانان را شوییدن پوشش غل حکم کردند تا آن
 جمیع مسلمانان در نماز و عبادت مشغول شدند بعد از آن فرمود چشم از ایشان
 مکن لا ولیا امام افقره واقف امر احدیت کاشف روزات محمد است
 زمان حواجه محمد سلیمان قدس سره العزیز و جمیع اوصاف از ایشان بود
 بعد از آن فرمود روزی سولوی دادار بخش از سید محمد علی شاه خیر آبادی خلیفه
 حواجه توسوی بهم پرسید که در بیان مولانا فخر الدین به حضرت حواجه توسوی چه

در اعلام حسین

در اعلام حسین

از روی منازل و قریب فرقت سید موصوف فرمود ای سلومی صاحب این
هر دو حضرات از چیران مانند گرسولانا فخر الدین کاری که کردی توجہ کردی و این قبیلہ عالم
توسوی اگر این چنین امری پیش آید با ستم از سر انجام نمودی چنانچہ روزی مردمان
گردنواج بخدمت خواجہ توسوی آمدند و عرض میکردند کہ بسبب کثرت بلخ بسیار
تنگت لاچار شدیم و عافریا نیند تا دفع شود شخصی دلشاد نام خستہ حال بخدمت
حاضر بود تبسم کنان فرود دلشاد را گویند تا دعا کند پس حسب فرمان از دو عالمی
کردند فی الحال آفت بلخ دفع شد سال دوم باز بہمان آفت گرفتار شدند بخدمت
خواجہ توسوی عرض داشتند خواجہ صاحب فرمود بر قبر دلشاد بروید و دعا بخوانید
بمجر و فرمان بر قبر آن رفتند و دعا خواندند فی الحال از آفت مذکور خلاصی یافتند
بعد از ان فرمود روزی مردمان توسو شریف جمع شدہ بخدمت حضرت خواجہ
توسوی آمدہ التماس کردند کہ بسبب تنگی باران راعت ما در رکوع شدہ اند با
بعد از چند مدت عرض کردند کہ امی غریب نواز راعت ما میان بسبب خشکی
و سچو در رفتہ اند و عافریا نیند تا خدا تعالی بباران رحمت نازل کند خواجہ صاحب
فرمود نزد مسلمات فلان چشتیانی بروید زلف اورا بافتید پس مردمان حسب
فرمان ہجیان کردند فی الحال بارش با ریدن گرفت چنانکہ ہمہ جا آب مثل دریا
مینمود و باز عرض کردند کہ بسبب غلبہ آب لاچار شدہ ایم فرمودند باز نزد آن مسلمات
بروید زلف اورا بجشاید پس حسب حکم ہجیان کردند بہمان ساعت بارش بند
شد بعد از ان سخن در خدمت تارکان عبادت افتاد بندہ عرض داشت کہ
بعضی جہال از عبادت ایزد متعال خصوصاً نماز و روزہ وغیرہ محروم میمانند
سیگویند کہ اہل عرفان را بعبادت چکار معرفت چیرمی دیگرست و عبادت
کاری دیگر خواجہ شمس العارفین فرمود آن کو چشمان نمی دانند کہ جمیع انبیاء و اولیاء

فرمودند در خدمت تارکان عبادت

از ابتدا تا انتها بحسب حکم و ماخلقت بجن و الانس الالیعبدون در عبادات
 مشغول شدند و از اطاعت رسول علیه السلام بامر قتل انجمن تمجودن استنبول
 یحییٰ کم الله بقدر یکت می بیرون ز رفتند تا بمنزل مقصود رسیدند بعد از آن
 بهدین محل مولوی محمد علی سکره کوٹ کالہ طلب خصت کرد چونکه او را طبع
 قلبی حاصل نبود پیش خود نشاند و بیعت جدید کردند و سخنان گوناگون بر زبان
 مبارک راندند که دنیا ستر روزست روزی که گذشت و روزی که باید روزی که
 در حال موجودست پس وز گذشته باز بدست نیاید اگر چه روزی که در وقت
 زردی بود روز آئیند را یقین نیست که آید یا نه باقی روز که در آنی باید که در پایه و
 وقت خود را از دست ندهی بعد از آن فرمود در پیش باید که در ادای او را
 غافل نباشد بلکه جمیع مهمت خود بر آن صرف کند که هیچ وقتی از اوقات حماله
 نگذرد بعد از آن فرمود عبادت بر دو نوع است عبادت که از غلبه شوق و محبت باشد
 و عبادتیکه از خوف و ترس و امید بهشت باشد دعا گو عرض داشت که نیت عبادت
 محبت بچه طور باید کرد فرمود ساکت باید و نیت که خدا تعالی برین ناتوان
 گوناگون نهام فرمود چنانچه گوش و چشم و بینی و دندان دست و پا و صحت عینا
 و غیره که تعداد آن در تحریر نیاید پس بوقت نیت بگوید خداوند اهر عمل خیر که
 بتوفیق تو ازین نیت بوجود آمد محض بری رضا و ادای حق نسبت این عبادت
 خاص است که بجز غلبه محبت و استیاب نمیشود بعد از آن فرمود اگر عبادت و استیاب
 بدرجه محبت رسید باشد اما باید که از عبادتی عبود که محض است خوف و استیاب
 مانند که این هم ز زبان عبادت محبت است و هر کس که ازین بیرون عبادت باز ماند
 بی نصیب در روز قیامت بجز حضرت و پریشانی حاصل نخواهد کرد بعد از آن
 فرمود در پیش باید که درین چند ایام توشه را ومانه که بصرط و میدان قیامت

عبادت بر دو نوع است

مہیا سازو تا در روز حشر حسرت نباشد ہمدرین محل این بصرع بزبان مبارک را
 در عصر عہ ہتہ پرانی کھوسکے ٹر بسنتی ہو رہی الی بعد از ان فرمود عمر تو ست
 ساعت بلکہ ستہ و مہ ست و سفر تو در از چنانچہ پھر طہ سنی ہزار سالہ راہ ہست
 و روز قیامت ہم باندا زہ پنجاہ ہزار سالہ راہ باشد باید کہ در ہمہ اوقات و حال
 تیج و ہم از یاد حق سبحانہ و تعالیٰ خالی نگزر و ہمدرین محل بندہ عرضداشت کہ
 اکثر اوقات در دل من سیگزد کہ بتوجہ ایشان بہرتبہ محبت و عشق بر ہم آچکنم کہ
 خطرات نفسانی و وسوسہاں شیطانی در راہ اند فرمود این کار یک روزہ نیست
 بلکہ باید کہ ہمہ عمر خود را در راہ حق ضرب کند چندانکہ محبت خدا تعالیٰ زیادہ باشد
 ہا نقدر خطرات کم شوند ساکت باید کہ در راہ دوست کم حوصلہ نباشد استی
 کہ رفتہ رفتہ ہنزل قرب خواہد رسید بعد از ان حکایت سلطان سکندر بزرگ
 مبارک را مذند کہ سلطان سکندر بولایتی رسید کہ نہایت آباد بود چون گجرات
 رفت دید کہ بر سر ہر قبور سنگ نصب کردہ وہاں عمر ہر یک صاحب قبر نوشتہ بود
 یکی را دو سال و دیگر را چہار سال و کسی را وہ سال حتی کہ نہی بجلہ زیادہ از وہ سال
 بر ہیچ قبر نوشتہ نہ بود تعجب کرد کہ این مردمان بسیار قلیل العمر اند مردم آنجا گفتند کہ
 عمر ایشان بیشتر بود مگر زرد ما آن عمر معتبرست کہ در یاد المعی صرفا شود لہذا عمر آنھا
 بحسب مدت نوشتہ است بعد از ان فرمود ابتدای عبادت استغفارست و
 انتصای آن رضا و تسلیم بعد از ان فرمود روزی در راہ بکہد شریف و شہر
 خوشاب بنخانہ دوستی دیرینہ رفتیم و احوال او پرسیدم گفتند آن فوت گردید خواہم
 شمس لعانہ بین چشم پر آب کرد و این بیت بزبان مبارک را مذند بیت
 در میان باؤ ما خوردند و رفتند ہتھی خم خانہ ہا کردند دستند بعد از ان
 فرمود بسیار عاقلان در ہر عقل را دخل دہند انما بقابلہ تقدیر خدا تعالیٰ ہیچ نہی

ہزار سالہ

گوشتند پس این مہتی موموم اعتبار ندارد چند روزہ است بہتر آن است کہ
 این مدت قلیل را در یاد حق تعالی صرف کند بعد از آن فرمود چون خوشتر
 خدا تعالی کسی را نصیب کرد وہمہ کار دین دنیا و آسان شود و خوشتری
 او زیر اطاعت اوست در ہمہ حال بعد از آن سخن در ذکر نصیحت و اذیت
 باشندگان دین خود را افتاد جمیع باشندگان دین بچند حضرت التماس کردند
 کہ بسبب تنگی افلاس نہایت لاجار شدیم و عاف فرمائید تا ازین بلا رهایی یابیم
 روسی او نشان کردہ فرمود افسوس است کہ مردمان اطراف در حین
 آمدہ فائدہ حاصل کنند و بہ نماز و روزہ و خواندن و یاد شعواں شوند اما ہمیشہ
 تا ہنوز بہچ اثر ظاہر نشد کہ گاہی جانب حق متوجہ باشید و نماز و روزہ او انما
 اگر چہ خدا تعالی سبب گناہان روزی کج تنگی کند اما سبب شامت اعمال
 بد زکات و قنوت نازل کند شما یان را باید کہ خدا را حاضر و ناظر و ہستہ بر
 و روزہ قائم باشید و از حق غیبہ اگر چہ اندک باشد خدا کند و در ادای حقوق
 خالق و مخلوق صہیت و جلاک باشید یقین است کہ بہ برکت حسنات انجم
 بلیات رمانی یابید بعد از آن رسولی معظّم دین صاحب عرف و ہست کہ
 و عاف فرمائید تا خدا تعالی باریان جہت عنایت فرماید فرمود شبت فریبنا
 خدا تعالی دعا خیر میلیم اما بسبب شومی گناہان مانگی افلاس می آید اگر گاہ
 بیت بزبان مبارک اند پست شنیدم بر مرغ و مور و دران ہر شود تنگ
 روزی ز فعل بدان ہا ز رسولی صاحب عرضہ شبت کہ بسبب
 نہایت لاجار اند و اہر بصورت باریدنی می آید انمی باریدنی و درین روزہ
 بر حکم کردگانہ و اللہ یفعل ما یشاء انکاد فرمود شاید کہ ایشان را بہین حکم باشد
 کہ نہاد اصرار بباریدنی نہاید پس انما کہ گفتہ است کہ ذوق الابدان

اگر چہ روزہ و نماز
 و یاد شعواں
 و خواندن

اگر چہ روزہ و نماز
 و یاد شعواں
 و خواندن

بعد از آن فرمود رحمت خدا تعالی غالب است بر غضب و چنانچه
 در حدیث مسطور است سبقت و حمتی علی غضبی الگاہ فرمود اگر رحمت
 خدا تعالی غالب می‌وی‌مانند گاه کار از بدخول چنان آید نبود می‌داین سید که در ایم
 محض از فضل است بعد از آن فرمود اکثر مردمان مرکب کبار را افضل خوشتر
 و اصل بهشت کند بعد از آن فرمود بر عبادت خود مغرور مشو هر آنکس که عطا
 الهی و این گیر شود همه سیئات او بحسنات بدل شوند بعد از آن این مصرع
 بر زبان مبارک رانند مصرع کجا که یاند و متحی به پاک نہیں بکستان
 کنیسم بچینیان نے دعا گو عرض داشت که ازین مصرع معلوم شود که مدار قرب
 حق برزید و عبادت نیست پس حج اعجابات کنیسم خواجہ شمس العارفین فرمود عبادت
 شرط عقل است باید که در آدمی آن غفلت نکند و عطای فضل است هر که خواهد
 بد بقوله تعالی ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء بعد از آن مروی شد
 الدین نام عرض داشت که دعا خیر فرماید تا ذوق عبادت حاصل شود خواجہ
 شمس العارفین فرمود مقصود بدام عبادت است و حصول ذوق بجز فضل او
 حاصل نیست کسی بکوشش خود بمنزل مقصود نرسد بپیت وین عبادت بزود
 بازو نیست به تانہ بخشند خدای بخشنده + همچنین شیخ سعدی فرموده است
 خدا کشتی آنجا که خواهد برود و گرنه خدا جامه بر تن و در بعد از آن غلامین
 قریشی عرض داشت که در شغال داؤ کا حضور دل حاصل نشود و بیچ لذت نمی
 آید چیزی فرماید تا ذوق عبادت بیایم فرمود ساکت آید که در عبادت سوز
 شرب روز جهان خود را بگذارد و خواهد حضور باشد یا نه زیرا که در راه عشق طلب سیر است
 الگاہ این بیت بر زبان مبارک رانند بپیت گزشتاید بد دست آه بر دوش
 شرط باریست و طلب دن بعد از آن این بیات منثوی بر زبان مبارک رانند

اسیات اصل خود جدت لیکای می آید باش به کارکن موقوف آن چندیم
باش به زانکه ترک کار چون نماند بود به نازکی در خوردن باز بود به مرغ جذب
چون پروناگه ز غش به چون پدید صبح شمع آنکه بکش بعد از آن فرمود ساکت
را باید که در عبادت حقیق و زود سعی نماید و مقرب القلوب آن بابت تعالی است
هر طور که خواهد بکند هر بین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث بخواند

این حدیث در کتاب...

القلب بیدنا صبعین من اصابع الرحمن بعد از آن فرمود و مریدی بجا
حضرت خواجه توسی عرض داشت که از عبادت خود هیچ حلقه نمی یابم و از مشغله
خور می جان گذازی تنگ آمده ام خواجه فرمود و شغال را از کار برای جان گذازی
منفر خوری باشند نه برای آرام جان بعد از آن فرمود ساکت اباید که عمر خود
الهی صرف کند که زندگی برای عبادت است نه برای شحوت نفس چنانچه پور
فرموده بهیتم زندگی آمد برای بنگد به زندگی بے بنگد شرمندگی
صراحت هژدهم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریاء
روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی معظم دین مولوی و مولوی
غلام محمد گجراتی رسید صالح شاه سلطان پوری غلام فرید پھر و کھ دیاران و گجراتی
نیز حاضر بودند سخن در اخلاص افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ساکت را باید به
علمی که کند محض بر رضای خدا تعالی کند چنانچه در حدیث آمده حدیث

خالص الأعمال الذی یحق له الله لا تحب أن یجهد علیه أحد بعد از آن
فرمود چون موسی بصدق و اخلاص بسوی حق سجانه و تعالی متوجه شد و در آن
تعالی نیز بلطف خویش در کار او مددگار شود بعد از آن سخن سخن در مذمت
ریاء افتاد رسید آرام شاه عرض داشت که روزی در جامع مسجد چهره در محراب و غلظ
حاضر بودم و غلظی بر من بر سر نهاده بود صاف صوفیه کرام بیان نمود بعد از آن بر ما

اہل مجلس عکس آن صوفیہ تقریر نمود تا انکہ فیما بین انہا تنازعہ واقع شد جو اسیچشمس
 العارفین فرمود اکثر طریقہ واعظان این مان ہمین ست کہ بریاد و غلط میکنند و حق را
 می پوشند مرت آنوز و ہم در ذکر محاسبہ مراقبہ شب یکشب دولت پاک
 پر سر حاصل شد مولوی سلطان محمود ناژوی و سید احمد ہلوی و صاحب زاوہ
 شعاع الدین صاحب یاران یک نیر حاضر بودند سخن در محاسبہ افتاد و سید ہتی شاہ
 بشیاری پوری عرض داشت کہ از اوصاف مذکورہ بچہ طور مانی حاصل شود خواہد
 العارفین بر زبان مبارک اند ساکت اباید کہ بوقت خفتن محاسبہ کند کہ از صبح تا
 این وقت کدام کار نیک بد کرده ام اگر نیکی بیشتر بود بچہ گوید و اگر بدی
 شود استغفار کند تا روز جزا حساب و سہل باشد در عین العلم آورده مرابطتہ

مراقبہ افکار و اعمال
 در روز جزا

النفس بالمحاسبۃ فی آخر النهار و فی آخر کل وقت و ساعت و هو

الینظر ای الفکر بعد العمل من الحسنات و السیئات فورد حساب

انفسکم قبل ان تحاسبوا و هو اثر من عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال

تعالیٰ ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ و تنظر نفس ما قدمت لعد بعد ان

سخن در مراقبہ افتاد و عا گوید سید مولوی معظوم دین صاحب عرض داشت کہ چیزی از

مراقبات ارشاد فرمایند تا از خطرات ماسواسی سد گذشتہ بعشق حقیقی بسم خود

شمس العارفین ہر یک از خود دور ساختہ بندہ را پیش خود بنشانند و بر زبان مبارک

رانند کہ کدام وظیفہ سنجوانی عرض کردم نفل تہجد و اشراق و لو امین و منزل قرآن مجید

و ولما انجیرات و در دستغاث و کبریت احمد و اسبوع شریف و پاس انفاس و توف

قلبی و دیگر وظایف کہ ایشان فرمودہ اند حسب خویش اوانما یم فرمودند مراقبہ

ناظری و اند معنی باید کرد چون مراقبہ اند ناظری کند و اند کہ خدا تعالیٰ مرا ناظر ست
 جمیع احوال چه بوقت خواندن و نوشتن خوردن و خفتن و دیدن شنیدن چنانچہ حق تعالیٰ

و کرم

فرمود اللہ تعالیٰ اللہ یروی و همچنین در مراقبہ اسمعی و اندک خدا تعالیٰ در
 جمیع احوال با من است چنانچه در قرآن مجید میفرماید و هو معکم انما کنتم
 مرآت ہیستم و ذکر توکل و صبر روز و شب سعادتی است قدم به
 حاصل شد سید احمد ہیلوی و امام بخش نذر بردار و یاران بگریز نیر حاضر و بدین
 در توکل افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود سالک باید کہ توکل بر خود لازم گرداند
 چنانچہ خدا تعالیٰ درین باب تاکید فرموده قوله تعالیٰ و علی اللہ فتوکلوا
 انکنتم مؤمنین و همچنین حضرت رسالت پیام صلی اللہ علیہ وسلم فرموده
 من سن ان ینکون اقوی الناس فلیتوکل علی اللہ ہم یرین
 محل دعا و عرض داشت کرد کہ توکل بر چند قسم است خواجہ شمس العارفین
 فرمود توکل بر سه قسم است اول آنکہ بہر کاری کہ مشغول شود شمره آن از حق سبحانہ
 و تعالیٰ بداند و بران کار تمکین کند چنانچہ مولانا رومی فرمودہ است کہ توکل سبب
 بر کار کن + کسب کن پس تکبیر بر جبار کن + و این توکل شریعت است و کسب
 آنکہ دل را جمیع تعلقات ظاہری و باطنی فانی نموده بحق مشغول شود تا آنکہ حاصل گردد
 چنانچہ شیخ سعدی فرمودہ است حاجت دلی حاصلی + جوہر ہونند ما کیسے و اصلی +
 و این توکل طریقت است سو م آنکہ ہستی و ہمی خود را چنان محدود کنی کہ بجز ذات
 حق سبحانہ و تعالیٰ هیچ چیز باقی نماند و ہمہ جا و ہمہ حال بہمان باشد و این توکل حقیقت
 بعد از ان ہیلوی سراج الدین سکنہ کھڑ پیر عرض داشت کہ قبل ازین پیشہ کشند کہ
 بیکروم اما الحال بسبب ضعف بدن عدم حصول منافع آن بگذارتم کن
 چیزی فرمایند تا معاش عیال پیدا شود خواجہ شمس العارفین فرمودند
 صوفیان بر عکس اہل دنیا باشند یعنی اہل دنیا برای حصول مال و غنا سیکت و
 جہت ملاست خود تا کہ در گمان مردمان باشند کہ ایشان ہم اہل دنیا اند از گاہ

در توکل و صبر

سنا سبب این حکایت حضرت خواجہ محمد یاران خلیفہ خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ بزرگان
 مبارک اندند کہ پیشہ کشتکاری میکردندی اما گاہی غلہ مزروعہ خود بخانه
 نیارودی بعد از ان شخصی عرض کرد کہ وعاف فرمایند تا کہ ام صورت نوکری
 پیدا کرد کہ از خرچ عیال تنگ ام خواجہ شمس العارفین فرمود اکثر مردمان جب تکرمی
 در سہ دارند و پورا وسیلہ رزق خود شناسند و ندانند کہ حق تعالی رزق بندگان
 بذمہ خود کرده و ایشان را برای عبادت خود پیدا کرده است چنانچہ حق سبحانہ میفرماید

قوله تعالى وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا بعد از ان سید

مختاب شاہ خلخالی عرض داشت کرد کہ قبل ازین علقہ ملازمت و شتم الحال ہرچہ
 فرمان شود بجا آورم خواجہ شمس العارفین فرمود اگر پیشہ کشتکاری بحسب کلمہ شریف
 بجنی و وظائف ہم در ان قضا نغنی اولی است بعد از ان فرمود کشتکاری بہین
 سیلابی از زمین جایی بہترست زیرا کہ در زمین جایی فرغت حاصل نشود کہ نازو
 اوراد بوقت خود ادا نماید بعد از ان فرمود روزی حضرت موسی علیہ السلام
 در چشم لائق شد بجناب حق سبحانہ مناجات کردند کہ ای آلہ العلیین برائے
 صحت چشم خیر ایشاد فرما حکم آمد ای موسی نہاتی فلان را استعمال بکن جب
 الامر سال کردند پیچ فائدہ نشد باز عرض کرد کہ ای شافی الامراض فرمودہ تو
 بجا آوردم اما صحت حاصل نہاید حکم آمد کہ ام طبیب دو بیماری خود بر سر گفت
 خداوند اجرت تو دیگر کسی را طبیبی و انم حکم آمد آنچه گفتی صحیح است اما این عالم سبب
 است ہر کس کہ با سبب دنیا عمل کند من کار او بحسب عادت خود تمام کنم پس موسی
 علیہ السلام نزد طبیبی رفتہ دو اگر حق سبحانہ و تعالی صحت بخشید بعد از ان چنان
 سید احمد خوشبالی عرض داشت کرد کہ دوستی من بعارضہ تپق لاچارست
 و عانی فرمایند تا اورا صحت حاصل شود فرمودند چنین امراض صحت پذیر کم می شوند

توسوی علیہ السلام

در کتب و روایح

Marfat.com

حمید الدین حمید علیہ در توکل و زہد نہایت کمال بودند چنانچہ در خانہ ایشان
بجز کایچہ در دیگر جا مہ سو جو نہ بود چون برای نماز و مسجد شریف ازان فرمودندی
اہل خانہ ایشان در غلہ وان نشستند و ایشان چادر بر بدن بپچیدہ مسجد نماز ادا
میکردی و بعد از جماعت انتظار معانی کردی و زود بخانہ می آمدی با اہل خانہ
ایشان بچمان چادر بہ نماز مشغول شد و خواجہ صاحب غلہ وان نشسته
روزی سلطان وقت حال آن صاحب ریافت کرد کہ آنجا چرا انتظار و نماز کنند
مروبان کیفیت حال بیان نمودند سلطان وقت بخدمت آنحضرت عرض داشت
اگرینطور باشد چندین بیمار محوری ایشان مقرر کردہ شود خواجہ صاحب با اہل خانہ
خود مصالحت کرد کہ اگر مرضی ایشان باشد انعام قبول نماید آن گفت اگر قبول
کنی نام تو از دفتر متوکلین محو کنند بعد ازان فرمود چون مرید با و صاحب
حمید ہانند صبر و توکل و یقین و فراغت دل از ماسومی آمد و صوف نگردد
نماز او بجناب حق سبحانہ و تعالی کے قبول باشد بعد ازان این بیت بزبان
سبارک اندزد بیت بزبان تسبیح در دل گاؤ خربہ اچین تسبیح کے وارد اثر
بعد ازان شخصی عرض داشت کہ دعا فرماید تا از حوائث مرمانہ رہائے یابم
خواجہ شمس العارفین در جواب فرمود خدا تعالی ترا در جہ توکل نصیب کند بعد
از ان فرمودند ساکت رہ چہ حاصل باید کرد توکل و تحمل و صبر بہر تہ تہ
برسد بعد ازان سختی سخن در صبر افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود سر تہ صبر
سخاوت ہا لا ترست و در جہ گر سنگی از سیر خوردنی اولی ترست ہر جا یکہ صابران
رسیدند اہل سخاوت ازان جا خبر ندانند و بچہر جای کہ اہل فافہ مشرف شوند تو نگران
را ازان بوزر سیدہ است چنانچہ گفتہ شد کہ بزرگان شنیدہ ام بسیار
صبر و ولایت بہ زبندل غنی بقضائر بخش کردن ز گنج نہ باشند قیرات از دست بر

و کہ بعد از نماز و شب بوقت استقامت

و کہ فضیلت صبر بہر سخاوت

بعد از آن شخصی عرض داشت که وجه تسمیه طریقه صابریه چیست خواجه شمس العارفین فرمود از خلفای حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر و کس در مرتبه ولایت کمال بودند یکی حضرت نظام الدین دوم حضرت مخدوم علی احمد صابری رضی الله تعالی عنهما و حضرت مخدوم علی احمد اکثر عمر خود را در ویلته گذرانیده است و از ماکوت به قسیم نهایت ترک کرده بودند مگر قدری برگ شتره با تپو چو شمشیده تپو و فلهار تناول فرمودی ازین باعث صابریه موسوم اند و دیگرانکه در حالت طفولت والدیه ایشان بخدمت حضرت خواجه گنج شکر سپردند و حضرت صاحب ایشان از لانگریه همان مقرر ساخت حساب لام تصرف می نمودند مگر خود چغیری نخوردی چون مدتی در از باین احوال خواجه گنج شکر اطلاع یافت در حق ایشان لفظ صابریه فرمودند تا از آن روز با اسم صابری مشهور شدند بعد از آن شخصی سخن در تعریف حمد و شکر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود بهر وصافی که از زبان چیرن آید از آن حمد گویند و هر فعلی که از جوارح صادر شود آنرا شکر میگویند و تفصیل این در کتب سلوک مسطور است مر آن بسیت و یکم در ذکر مذمت غضب و تفصیل این در کتب و تحمل اینها و جز آن روز یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد و بولوی سلطان محمود ناردی و غلام محمد درویش پوپه ناری و امام بخش نذیر برادر سپید بوش حاجی پوری یاران دیگر غیر حاضر بودند سخن در مذمت غضب افتاد شخصی عرض داشت که غصه در من بسیار است چون آتش غضب جوش از دلمی خود شد چنانچه بیسانم و پس از آن پشیمان شوم خواجه شمس العارفین فرمود چون غم تو بجا آمد پیری رسیده است مناسبت که غضب ناک میثوی بلکه تپو چو شمشیده تپو که با هر کس نفع رساند و خوشدل سازد و از نقصان مسلمانان بزداند و کسی را آزار ندهد و دل نکند که سعادت و آبروین است چنانچه در حدیث شریف آمده

وجه تسمیه طریقه صابریه

کتاب سلوک مسطور است مر آن بسیت و یکم در ذکر مذمت غضب و تفصیل این در کتب سلوک مسطور است

سلوک مسطور است

الْمُسْلِمُونَ مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَوَيْدِهِ وَوَيْدِهِ وَوَيْدِهِ وَوَيْدِهِ وَوَيْدِهِ
 من یبفیج الناس بعد ازان هم برین معنی حکایت حضرت بی بی عائشه صدیقہ
 زہرا زبان مبارک را نماند کہ وقتی حضرت رسول علیہ السلام عائشہ زہرا فرمود کہ
 بخواب هر چه خواهی گفت بصحت والدی زکوار ابو بکر صدیق زہرا کہ یار غار ایشانند
 بخوابم خواست پس گفت ای حال پیش بد خود بیان نمود فرمود بگو آن راز ما کہ حق
 تعالی در شب معراج بر شما عطا فرمود و او هم با آن منع کرد ازان بجز از عنایت و مائتہ
 چون این سخن بسبح رسول علیہ السلام رسید متذکر شدند کہ آیا بچشم کہ حق تعالی منع
 فرموده است و باین بجم وعده کرده ام بخواب هر چه خواهی بگردم بین اثنا جبرائیل
 علیہ السلام آمد و گفت حق تبارک و تعالی شمار از حضرت داد کہ یک ازان بگو
 حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم روی سوچی بی صاحبہ آورده فرمود از نخل
 راز ما کی است کہ چون مؤمن از کسی انداختند خلیدن خارج کند خدایت
 بکند گناہان او عفو نماید و درجات بہشت عثایت کند چون این خبر بصحابہ
 ام رسید خشت نود شوند و ابو بکر صدیق اگر یہ وزاری شروع کرد پرسیدند کہ
 باعث گریخت گشت گفت گریخت من از نیست کہ چون این قدر عمل باعث عفو و عجل
 بہشت شد و انخان کہ در گناہان پیمانند و دیگر ازان اید امیر ساند انجام کار ہا
 بخوابید بعد ازان سخن در تحمل بیا افتاد و عا کہ عرض داشت کرد کہ اشخص
 با من عداوت کند چکنم خواجہ شمس العارفین فرمود سالک اباید کہ تحمل اید کند
 بپرسد اصفیاء شمرده شود چنانچہ در حدیث آمده من تحمل بلا اللہ و بلا
 الناس فهو صوفی الصافی بیت وفا کنیم ملامت کشیم خوش باشیم
 کہ در طریقت ما کا فریست رنجیدن و همچنین در تفسیر حسینی آمده کہ حق تا
 پیغمبر علیہ السلام را فرمود قولش کہ قل لعل اجد الحق قول الحق الحسن

کتاب التوحید و التذکرہ

بیت

و بگو مرید گانرا یعنی مومنانرا که با کافران بگو بیدان کلمه را که آن بهتر باشد یعنی متقابل
 جنای ایشان و شستی نکند بلکه دعا کنند و رتبیان آورده که یکی عمر فاروق راضی
 و شام و او نیز جو است که در مقابل او شتم کند حق تعالی این سیه و تیار و بعضی فرمود
 بعد از آن بنده عرض داشت که بعضی مردمان در حق من عداوت میکنند بر آن
 دفع ضرر آن چیست فرمایند فرمودند این عداوت دشمنان و حق مومنان از
 قدیم است چنانچه کافران و منافقان با حضرت رسول علیه السلام عداوت میکردند
 همچنین بسیار جوان و بدخواهان با بولیا کرام بدخواهی کرده اند پس رویش را
 باید که چون بلا و سختی در پیش آید صابر و متحمل باشد بعد از آن هم برین معنی
 حکایت فرمودند که چند مردمان اند در شهر پاک پٹن آمدند و احوال مولانا محمد امین
 رحمة اللہ تعالیٰ علیہ را شنیدند که در مرتبه توحید کمال اند شخصی از آن مردمان پیش سرگروه خود و عرض
 که اگر فرمان شود و امتحان آن حضرت بچشم پس آن نزدیک بچرخه سیریم همراه خود کرده باز
 بنشست چون مولانا از آن بازار بگذشت زندگفت ای ملان بیاسوی من
 یک رویش آنحضرت آمدگفت مرا با تو کار نیست من آن ملان خوانده ام پس حضرت
 مولانا نزد آن رفت گفت این مال در دست گرفته آب پنک اصاف سخن
 چون ملان مال در دست گرفت گفت گاهی در مجلس آویسان نشسته اگر فتن
 مال میدانی بازگفت نام تو چیست مولانا فرمود نام من فخر و فخر و میگویند بخت
 و گفت که این خنجره بچه هنام ایشان است بعد از آن گفت حقه تیار کن چون
 مولانا حقه را استه کرده پیش آن نهادگفت این را بنوشانید پس آنحضرت دست
 کرده حواله اش کردند و روان شدند چون آن زند پیش سرگروه خود آمد
 آنحضرت بیان نمود سرگروه آنهاگفت که آن خوب نیست چنانچه شاید بمردم
 همچنان یافتیم بعد از آن خواجہ شمس اعجازی فرمود مولانا محمد امین چند

درویش همراه خود کرده بر کنار تالاب گذشت دیدند که چند مردمان بنویسند و نجاشی
 میگردند و بر بنای از چسب ز نقد میدادند مگر بر مبنی ضعیف العمر چند چیز معموله غسل
 و دست گرفته بطریق مایوسان ستاره بود مولانا چون حال آن بر زمین معلوم
 کرد و در یون خود را فرمود اگر برین نجاشی نشوید این بر زمین خوشنود کنم گفتند چه حال
 کرد کار ایشان ما خوش شویم پس مولانا لباس خود بشماره ایشان ساخته نزدیک آن
 بر زمین رفت و گفت که من بر آن غسل نزد تو آمده ام آن بر زمین نشوید شد و مولانا
 حسب رسم خویش غسل کنانید بعد از آن مولانا مبلغ پنج روپیه اورا داد و عذر نمود که
 بحال این اندک نقد را بسیار دان آن بر زمین خوشنود کردید و گفت شکر مخلص
 که این بیکس مایوس چند مبلغ ارزانی فرمود بعد از آن مولانا بمقام خود آمده غسل
 تجدید کرد و لباس خود را پوشید باز روز دیگر با نجاشی بطریق سابق غسل
 کردند و مبلغ ده روپیه آن بر زمین او دادند و باز سوم روز بهین طور غسل نمود
 مبلغ پانزده روپیه او بوسوی مقام خود روانه شدند و آن بر زمین نیز در پی ایشان
 روان گشت مولانا غسل تجدید کرده در مسجد شسته بودند آن بر زمین بخدمت
 حضرت مولانا حاضر شد و گفت مرادین محمدی تلقین فرمایند پس مولانا ان بر زمین
 و متعلقان آنرا اسلام تعلیم نمودند و نام آنرا عظمت الله ساخته خلیفه خود گردانید
 بعد از آن خواجہ شمس العارفین فرمود روزی حضرت مولانا فخر الدین بسواک
 پاکلی بر سر بازار میرفت کودکی بنویسند چند قدر شیرین بحبت تمام پیش مولانا
 نهاد و گفت این را بخورید تا خوشنودی من حاصل شود و آن ایام رمضان
 شریف بودند پس مولانا قدری از آن شربت بیخی بخورد چند مردمان بازار
 و بعض مریدان بجمع افتاد شدند و گفتند باعث چیست که روزه شرعی را فاسد
 کرده ایید مولانا فرمود کفارت روزها صدی از امور مملکت است از ادوی غلام با

طعام شصت کس و یا شصت روزہ پی و پنی و من این ہر تہ راہ انما یجم باز
 و رویشان عرض داشت کہ درین چہ حکمت است فرمودند کفارت روزہ آسان
 است از آزدن بچیل بعد از ان سخن در ذکر ماہ صفر و جز آن فتا و خواہ
 شمس العارفین فرمود کہ چند ہزار رحمت در ماہ صفر می آید باید کہ چون ماہ صفر
 در آیہ از رحمت نامی صفر خود را بخدا تعالیٰ پناہ خواہید و عاقبت طلبید و صدقہ
 بپدید انگاہ فرمود حضرت رسول علیہ السلام در ماہ صفر بیمار شدند چون رو
 بیمار شد نبی آخرین ماہ صفر بہا بد خدا تعالیٰ آنحضرت رحمت از زانی فرمود

آنحضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من بشری بخرج الصفر
 نقذ بشری بدخول الجنة بعد از ان فرمود روزی در ماہ صفر بخدایت
 خواجہ توسوی این دعا گو و فقیر فاضل شاہ و یاران دیگر نیز حاضر بودند حضرت

خواجہ توسوی این حدیث بزبان مبارک اند من بشری بخرج الصفر
 نقذ بشری بدخول الجنة پس معین ماہ صفر تمام شد این دعا گو و یاران

دیگر برای دیدن ماہ ربیع الاول سعی نمودند اما پیش از ہمہ یاران ملاحظہ کردم
 و بعد از ان فقیر فاضل شاہ و یاران دیگر نیز پیش فقیر فاضل شاہ رسید کہ پیش از
 ہمہ کس بحضور حضرت خواجہ توسوی جماع نمایم اما من نیز در پس او دویدم نیز

گرفتم کہ دیدہ شد و بخدایت حضرت پیش ازین رسید اما نتوانست کہ جز طلوع
 ماہ نو بگوید چون بحضور آنحضرت شرف شدم حاجی بخا و پیش آنحضرت عرض
 و ہشت کہ ماہ نو طلوع نمود ہست نمود کہ کم کس اول سیدہ حاجی پیش

اشارت نمود پس آنحضرت بدین شفقت بیاریت نمود و در ان روز
 علم بر علم مقدم آید و ہشت ہزارین محل میان انیل مع صد ہشت کہ اگر
 نریمان برو عطا ہوئی غلام رسول چاویوال خوش نشوندیہ کہ در حالت

و در حدیثی است کہ

و در حدیثی است کہ

و عند غضب نماک شده سخنان سخت میگویند خواجه شمس العارفین فرمود عالم را باید که در بند نصیحت و اذن علم را اختیار کند زیرا که علم بی علم درخت بی ثمره و ثامن بی نام است بعد از آن سید فضل شاه عرض داشت که شخصی فلان در حق ایشان ناسزا میگوید و شما در حق او حسان میگویند خواجه شمس العارفین فرمود هر کس بی اصل خود کار کند و این بیت بر زبان مبارک راند بیت هر کس بر خلقتی خود میبیند به مفاشا ندر سنگ خود نمکند به مرآت بیست مودوم

و ذکر سخاوت و خدمت مہمانان فضیلت عراس خواجگان

شب و شب سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پور سے و غلام محمد درویش پو پھواری و امام بخش نذر پروار و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر سخاوت افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود میان سخاوت و ایستادگی فرق است سخاوت آنست که از خوردن و پوشیدن عیال و اطفال باقی مانده در راه خدایتعالی صرف کند و ایثار آنست که با وجود مفلسی خود در هر چیزی که حاصل آید در راه او ایثار کند و نفس خود را محروم سازد و بعد ازین محل این بیت

شریف بر زبان مبارک اند قوله تعالی ترون علی القیم ہم ولو کان کیم

خصوصاً انگاہ این بیت بر زبان مبارک رانند بیت با ایثار مردان سبق برده اند و نه شب زنده داران کدول مرده اند بعد از آن مولوی نور احمد چنبوٹی عرض کرد کہ حضرت مولانا و مرشدنا امام علی شاه رحمۃ اللہ علیہ از زبان مبارک میفرمودی ہر کس شخصی کہ تا یک صاڈہ و غافل از عبادات باشد خوردن طعام نکر با برود حرام است خواجه شمس العارفین جوایش فرمود حضرت مولانا خواجه توسی رضی اللہ تعالی عنہ فرمودات در جمیع مظاہر دانستہ ہر یک را خدمت کند کہ روی خیا سچہ چند مردمان از قوم ہنود ہری جوانان علمائشا و غیرہ

بیت مودوم در ذکر سخاوت و خدمت مہمانان فضیلت عراس خواجگان

در خدمت امام علیشا و دعوائ توسی

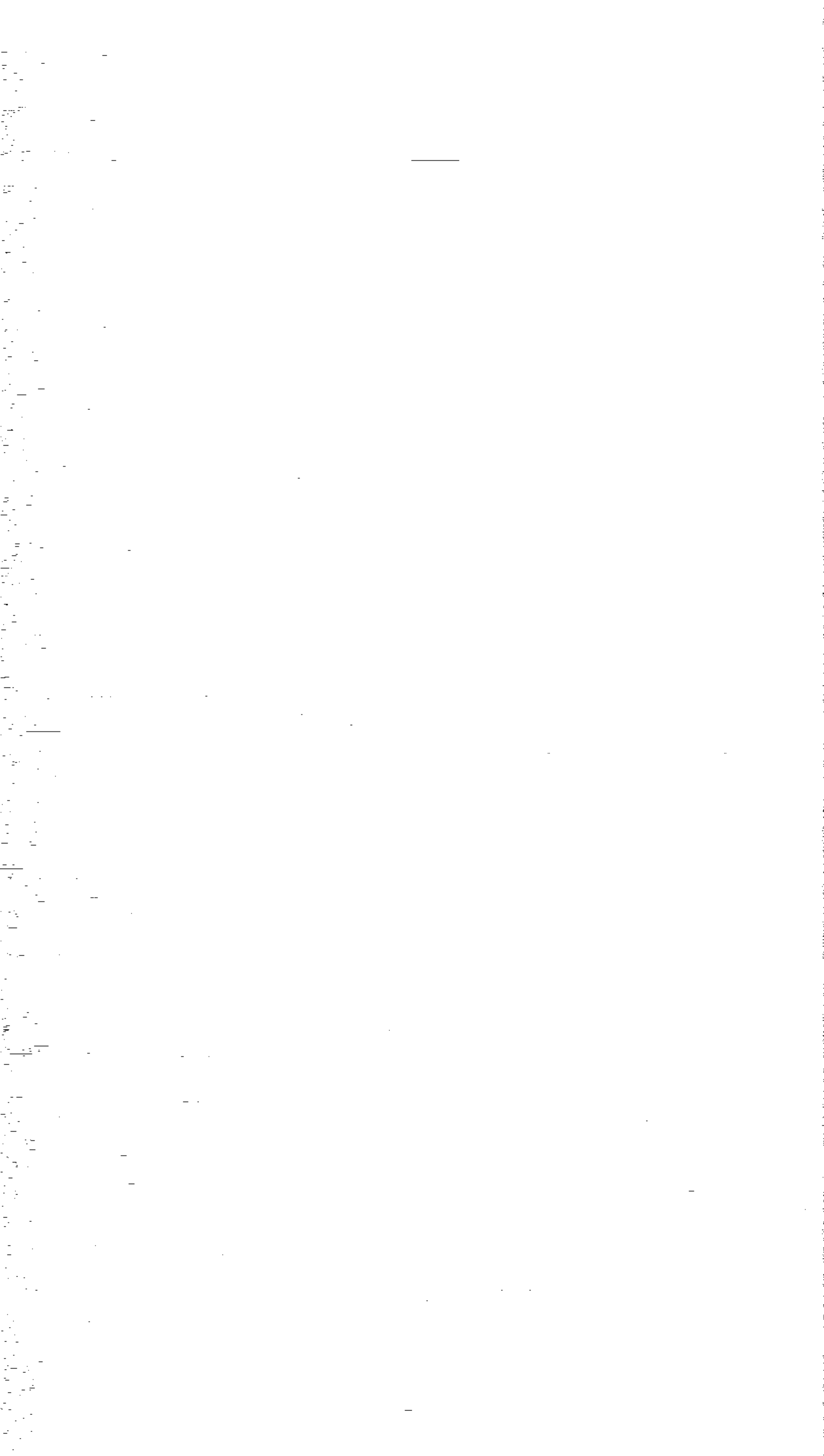
سکونت کرده بودند و حضرت خواجہ توسوی روزینہ آنها مقرر کرده بود و زندگی نیز بحضور آن حضرت سکونت میداشت مبلغ دو روپیہ ماہوار می و مقرر کرده بودند علی بن القیاس اکثر درویشان گوناگون بحضور آن حضرت گذران میکردند بعد از آن فرمود ساکت باشید که اگر چیزی در دیده او باز بدست آید آنرا بلا خدا تعالی ایشار کند تا از نحوست او محفوظ ماند بعد از آن فرمود مردی صدوقی شنی داشت روزی حکم الهی در دید شد بعد از چند مدت شتر او باز بدست آمد اما بسبب نحوست آن نوبعفران از دل تربیت بعد از آن لغتی سخن و فضیلت نام داوود انما و خواجہ شمس العارفین فرمود روزی سید اگرام شاه کیفیت سنادل سفر خود پیش من بیان کرد و گفت که روزی سعد درویشی بسمت سیال شریف بروا رسیدم چون در شہر تہرا رسیدم مولوی احمد دین بگویی رحمتہ اللہ علیہ رسیدیم درویشان گفتند از اینجا بروید و بسجد فلان شب گذران کنید تا اگر سنا نماند درویشی فریق من گفت اگر مان نیست این و ما بگرد چنانہا ساخته آید بعد از آن فرمود نام داوود از جمیع امورات و عبادات فضیلت بیدار و چنانچہ شیم عطار رحمتہ اللہ فرمود صبح نماز و غیر حلال علیہا نام داوود است بعد از آن فرمود صدوقی فرستج محمد مرید حضرت خواجہ توسوی با من ملاقی شد و گفت مولوی سرفراز را خایفہ خواجہ توسوی نمی دانم زیرا کہ نام داوود بچہا نام خاصہ خواجگان چشت اہل بہشت است و من صاحب این امر نیستم بہرہ اند کہتم عجیب ندانم است برس کہ بخلالت منور شد چنانچہ او فراتر گشت بعد از آن نور مصطفی زریشی عرضہ است کہ نزد ما بہا نام بسیاری آیند و خایفہ آیند تا خدمت او شان بخوبی انجام رسد خواجہ عبادت منور بہا نام بر دو قسم اند فردی و شکد بہا نام زونی اعتبار ندارد کہ بہا نام خدا می چون بجانہ کسی در آیند و جب خیر و برکت باشد بعد از آن سخن در ذکر کی

بزرگ فضیلت نام داوود

بزرگ فضیلت نام داوود

زبیده افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود کہ روزی بی بی زبیدہ کو خواب آئی کہ سر و ہاتھ
 روی زمین با شکر سماع میکنند و برای تعبیر این خواب کثیر کتب بخندست امام عظیم
 اللہ تعالیٰ عنہ فرستاد و گفت کہ گوی این خواب دیدہ امام تعبیر این عسیت پس
 پہچان کرو حضرت امام صاحب فرمود تو با این چنین خواب لائق نیستی با کثیر کتب
 گفت این خواب بی بی زبیدہ است امام صاحب تعبیر فرمود کہ کجی محل انبی بی زبیدہ
 صادر شود کہ اکثر مردمان جهان از وفادہ پانہد پس ازین در دل آن صاحب
 خیال آمد کہ اگر در میان حرمین شہر نفین نہر جاری شود نہی سعادت پس
 از ان میان حرمین شہر نفین و دیگر شہر نہر جاری کنایہ کہ امکان نہیں آن
 جاری ست کہ آدمیان و وحشیان از ان آبچہ نوشند بعد از ان این بیت
 ہندبان مبارک را نذند بیست نہ انجیر نام ست ہر چو پوہ نہ نشناید بیدست ہر چو
 بعد از ان شخصے عرض کرد کہ برای دفع و با مویشی چیزی در آیند فرمود
 باید داد کہ برای دفع بلا و از ازار صدقہ بہتر ست چنانچہ در حدیث آید ہ التصدق
 قطعی غضب الرقب بعد از ان برین معنی حکایت فرمود کہ روزی در
 مکہ معظمہ آتش قہر الہی واقع شد ہر چند برای دفع آن سعی کرد ہرگز فرو نگرید ہرگز
 جمع شدہ بحضور حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ عرضہ نشد ہند کہ در صحبت اس
 گرفتار شدیم چہیکہ فرمایند تا در امن باشیم حضرت فرمود صدقہ بدهید گفتند یا
 صدقات دادہ ایم فائدہ نشد حضرت فرمود ان صدقہ شما ان بسبب یا قبول
 نیفتاد اکنون دیگر بدهید پس حسب فرمان ان حضرت صدقہ دادند فی الحال
 بلا آتش خلاص شدند بعد از ان فرمود روز کتب مطالعہ بملغ نذند
 ہمراہ خود کردہ جانب خواجہ توسوی روانہ شدم در موضع تاریکی شب گروم
 در انجا اسباب نذرانہ حضرت مولانا زبیدہ رفیق من گفت خداوند برای تو

برای دفع بلا
 کتب مطالعہ



سگ نیز ہمراہ من میرفت حاصل کلام بہر جہاںی کہ رفتی پیسے من نگذشتی
پس بوجہ قادیاری این دو گوہر در گردن آن لستم بقیہ قصہ در چہار و پیش
مسطورست بعد از ان ذکر صحاب کھف افتاد و خواہ شمس العارفین فرمود
چون جوانان صحاب کھف از خوف و قیافوس میترسند شخصی را عی باخصا
ملاتی شد و احوال پرسید گفتند برای طلب خدا میرفتیم گفت من نیز ہمراہ ایشان
روم و سگے آن بود ہر چند آرزو باز داشتند لیکن پیسے او نگذشت و خدا تعالی
آرزو زبان داد و گفت ای دوستان خدا مرا مگذارید کہ دوستان خدا را دستم
و پاسبانی ایشان کنم پس بگردشیدن کلام او ہمراہ خود بردند و در غار کون سکونت
کردند خدا تعالی بطفیل دوستان خود آرزو صورت انسانی داد و ہمیشہ داخل کند
چنانچہ شیخ سعدی فرمودہ **پیت سگ صحاب کھف روزی چند چنان**
گرفت مردم شد بعد از ان فرمود اکثر مردم بباعث خدمت سگ آرزویدہ
شدند انگاہ فرمود شخصی در بیابان سگے تشنہ یافت کہ بسبب گی جانفش قریب
مرگت سیدہ بود دل آن مرد رحم آمد و کلاہ خود را دلو ساختہ بجای جہل دستار
خود با وی بست و از چاہ آب کشیدہ پیش آن سگ نہاد پیغمبر وقت را خبر داد کہ
کہ جمیع گناہان او بطفیل سگ پیامزدیم بعد از ان این ابیات بر زبان مبارک نثار

ذکر صحاب کھف

حکایت مردی

بدون از دمیق از جانش نیافت
چو جہل اندران بست دستار خویش
سگے ناتوان را دمی آب داد
کہ داور گستاخان او عفو کرد
کجا گم کند خسیب بانیک مرد

یکے در بیابان سگی تشنہ یافت
کلاہ دلو کرد آن پسندیدہ کش
بخدمت میان بست باز و کشاد
خبر داد پیغمبر از حال مرد
کسے با سگے نیکوئے گم نکرد

حکایت بی بی ہودہ

بعد از ان ہمیرین معنی حکایت بی بی رابعہ بصری بر زبان مبارک راند کہ

در سخاوت

روزی در صحرای سنگی شتر را دیده رجم آمد و چهاره خود را از چاه تر کرده بکشید و هر دو را از خود راهیم آورده بروی افشرد و چو آب قران گرفت پیش آن سنگ نهاد خدا تعالی بلفیل این کار و پیرا بر تبه اعلی رسانید هم درین محل بنده عرض داشت که عجب حیرانم که اهل سخاوت اگر چه مرتکب کبیره مثل خمر و قمار و غیره باشند او را فاسق نمی گویند فرمودند که سخن حبیب خدا تعالی است اگر چه فاسق باشد چنانچه در حدیث آمده السخیر حبیب

الله ولو كان فاسق و البخيل عدو الله ولو كان زاهدا بعد از آن سخن در سخاوت و شجاعت اهل عرب افتاد بنده عرض داشت که در اوصاف حسنه کدام مردمان فاضل تر اند فرمودند مردمان عرب در همه اوصاف حمیدة سلیقت برده اند خصوصاً در سخاوت و شجاعت بعد از آن درین معنی حکایت کردند که وقتی دو تنه مردمان افغان در نیجا آمدند روی سوی آنها کرده این آیه شریفه

خواندم قوله تعا المال والبنون زینت الحیات الدنیا اولشان وز زبان افغانی گفتند نه مال کریم و نه زن کریم و نه غم کریم یعنی غم مال وزن و وزند هیچ نداریم بعد از آن افغان همان مذکور سخاوت اهل عرب بیان کرد که برای حج بیت الله رفته بودیم و فحل سالی نهایت بود روز در باره رفتیم و یک نیم مرغ غله خرد و بقیمت یکت یال خریدیم نان پنجم رفیقی را دعوت کردم گفت نمورم که بقیمت گران خریدیم و حاصل کلام با هم خوردیم و راه سفر گرفتیم و شنگاه بخانه مردک مهان شدیم چون وقت داشت آمد صاحب خانه خانچه پیشین نهاد و عیال طفلال وی بسبب گرسنگی در گریه و زاری شدند ما را رعایت آنها بر کردیم بعد از آن فرمود طریقه مهان نوازی اهل آب چنین است که اگر مهانی در خانه ایشان می آید برای ضیافت او به حیثی که دسترس باشد تیار میکنند تا آنکه اگر چیزی بجز شسته نماند مهان شتر را برای یکم و نوبت کنند بعد از آن

نوازی اهل عرب

فرمود که سخاوت امامین خداوند خواجه شمس العارفین نقل است که امیرالمؤمنین
 حضرت امام حسن و حسین بن عبدالمطلب بن جعفر رضی الله عنهما کبیر مرتبه برای
 حج میرفتند اتفاقاً شتر سفر حجاج پس ماند و در سنگی فلک بردنجا نشست
 شتر چه شنید و بدید کندنی بر دروازه نشست است فرمودند ای صاحبه نزد
 شما اینی است عرض کرد که موجود است شما بیان از سوار میارو و آید و آرام کمینید
 و آید بنوشانید پس هر سه شانه اوگان فرود آمد آرم کرد و نزد آن صاحبه بی
 شیر دار بود شیر دو شیده پیش آنحضرت حاضر کرد و بدان آن پرنشیر آورد
 یعنی مهابلی ایشان فرج کرد و هر سه صاحبان را بخورانید چون آن حضرت
 ازین امر واقف شدند بخور می و خور سکند فرمودند ای صاحبه اگر گاهی
 اتفاقاً آمدت در مدینه منوره افتد مهران ما باشی که تا حق خدمت تو را می
 شایم و ما هر دو پسر علی کرم الله وجهیم و این عبدالمطلب بن جعفر است چون شوهر
 آن زن آمد گفت بزایمان کجاست آن صاحبه تمام حال او بیان کرد آن
 نهایت خشم ناک شد و گفت قوت ما برین شیر بود الحال درین دیرانه چکنیم
 آن صاحبه گفت خدا رزاق است عوض هر چیز عنایت کند الغرض این
 هر دو بعد از چند مدت سوی مدینه مبارک رفتند اتفاقاً آن صاحبه از کوچ
 گذر میکرد حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه گفت ای مادر محرابان ما
 می شناسی گفت من درین شهر ساورام کس را نمی شناسم حضرت فرمود که
 من همان خیم که در بر آورد یک چهاره من بودند و بمان تو رفته بودیم و تو از رو
 نکال مهر را و شفقت خدمت مایان بجا آوردی و بز خود فرج کرده همان
 ما شیر را صاحبی نکال حق تو را خواهم کرد پس آن هر دو را بجان خود بردند و
 همان ایشان بود چه احسن کردند و هزار بزرگ یک غلام همراه او کرده بخدمت

حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ روانہ کردند ایشان نیز همچنان کرد و هزار بزرگوار
 کرد و بخدمت حضرت عبدالعزیز رضی اللہ عنہ فرستاد ایشان نیز هزار بزرگوار داد و
 ضیافت بنجوبی بجا آورد پس آن صاحب سه هزار بزرگوار بسیار ممنون و شکرگزار پس
 آن صاحب را مع سه هزار بزرگوار غلام با عزت و حرمت و ادب کردند بدان آورد پس
 این نتیجه سخاوت است که آن صاحب یک بزرگوار تقدیر داد خدا تعالی بعبود او
 سه هزار بزرگوار فرمود و الفرض جز احسانات که بخله منیت باشد بدرگاه خدا تعالی
 از حساب بیرون است خصوصاً در حال درویشی **بمیت** بقنطاریه شکر کردن
 زنگنج به نباشد چه وقت ایستاد دست ریخت بعد از آن سخن در ذکر سلیمان الشایخ
 افتاد و خواجہ شمس العارفین بزرگواران مبارک را اندک چون حضرت فرید الدین گنج شکر
 خواجہ نظام الدین را وقت روانگی یک تنگه سیاه عطا فرمود حضرت سلیمان الشایخ
 چنان دعا بخصت برورد و این **شکر گنج** شکر آید نشینند که صاحب و گان گریه
 میکردند حضرت عالم و صاحب متفصلاً کردند فرمودند بسبب آن تنگی سبب سلیمان
 الشایخ نمود یک پیشتر از آن تنگه تریدند و بخدمت صاحب و گان بگذرانند
 گان بیدار گشتند چون حضرت گنج شکر بخانه آمدند دیدند که گان خود بخود
 فرمود این دانه نمود کدام کس داده است حضرت و والد صاحب گفت که زنی را الدین بهوت
 رخصت آمد و نمود یک پیشتر بید کرده داد آن حضرت فرمود دینار دانه نمود پدر کرد
 بودم لیکن نظام باز بگذاشت بعد از آن فرمود این بود تو حات و گان است
 یکی خاندان نظامیه برکت آن یک تنگه تا حال جایست بعد از آن
 کس یک بیت فرمود که روزی در آن به تقدیر سکونت کرده بودم تا
 در آن به سبب آمدن این شد یک فلوس نزد من بود و به سبب است آن کرد
 گان بزرگوار فرمود که چهار دیوار ساخته بود فاتحه خواند ثواب آن امام بود

بزرگواران حضرت امام حسین

حضرت مامون صاحب برسانیدم چون بجزوہم بخلوس بر زمین افتاده بروشتم گفتم
سبحان اللہ این فلوس از زمین برکت عرس آنحضرت حاصل شد بعد از آن فرمود
در سداک میان عمل نان دادن بر جملہ اعمال مقدم داشتند پس درویش را باید که
المقبور در زمین باب سعی بلین نمایند بعد از آن فرمود در عراس مشایخ بسیار
فرامدند کی آنست که عبادت متعدیست و تعریف عبادت متعدی در حدیث

آمدہ است خیر الناس من تنفع الناس پس ازین باعث چند کسان بہرہ یابند و
دیگر آنکہ ارواح مشایخان عرس کنندہ را مدد کنند و دیگر آنکہ اکثر اوقات اتفاق تھا
کہ پرنسپس در خانہ خود برای فاتحہ چیری ملیسر نشد و چون وقت فاتحہ آمد بہرکت
صاحب عرس چیری از طعام حاصل شد سبحان اللہ کہ فیض اولیا بچہ طبرمید
پہرہ پیکل بندہ عرضداشت کہ برای عرس چند قدر طعام باید فرمود ہر چند کہ زیادہ تر
باشد بہتر و اولے است و اگر نتواند ہر قدر کہ سیتہ آید کافیست اگرچہ برمان خود ختم خواند
بخور و ہم ہا نہرست باز عرض شستم کہ طریقہ اہدای ثواب بچہ طورست فرمود طریقت
از حال فاتحہ اینست اول بروح قدس حضرت رسول علیہ السلام رسانیدہ
یا روح پیران سلسلہ خود اسم باسم برساند و چون نام غرس آید بگوید خداوند آبا
طعام و کلام بروح فلان شیخ و والدین و اولاد و خلفا و مریدان آن برسان
بعد از آن روحی سکو مولوی سلج الدین سکنہ کہڑیہ آوردہ فرمود باید کہ شمع
عرس از عرس حضرت رسالت پناصل اللہ علیہ وسلم بجنی بعد از آن فرمود تاریخ
وفات حضرت سرور کائنات اختلاف کردہ اند نزد اکثر تاریخ دو مہ ماہ بیع الاول
روز و بعضی ششم روز و بعضی دوازدم اما قول اول اصحست بعد از آن فرمود
روزی حضرت سلطان المشایخ از حضرتن رسید الدین گنج شکر طلبت خصت کرد
فرمود ایام و عرس حضرت رسالت پناہ است و آن روز تاریخ دو مہ ماہ بیع الاول

بعد از آن فرمود و چه مختلف وفات آنحضرت است که بتاریخ دوم ماه رجب
 الاوّل وفات شد و از واج مطهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه و سلم نه عدد بود
 و هر واحد یکت و زعرس کردند و بعد از آن بتاریخ دوازدهم حضرت ابو بکر صدیق
 عرس کردند بابران اکثر مردمان عرس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتاریخ دوازدهم
 میکنند بعد از آن غلام محمد درویش عرض داشت که زمره مسلمانان بر روز جمعه
 شنبه آخر که ماه صفر عید کنند چگونه است فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر
 بیمار بودند و بر روز چهارشنبه خشک صحت یافت و میان جمیع و بستگان آن
 خرمی و خورسندی حاصل شد ازین جهت میان مسلمانان طریق عید جاریست
 بعد از آن فرمود مؤکد و بزرگترین اعمال و طریق خواجگان چشت نان دادن
 است که در دیگر خوانندان چنین دش بمانند نمی شود در هر آبست و سوم در ذکر
 جهاد و صغر و جهاد اکبر و جنگ حضرت علی کریم الله وجه و امیر معاویة
 شب دو شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد بید صالحه تساه سلطان پوری و
 غلام محمد درویش پوٹو ماری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 فرمودند جهاد بزرگ قسم است جهاد و صغر و جهاد اکبر که اصحابی بخدمت حضرت رسول
 علیه السلام عرض داشت که میان جهاد و صغر و جهاد اکبر فرق چیست فرمودند جهاد
 با کفار صغر است و جهاد نفس اکبر که فرمود در معنا من جهاد الا صغروا جهاد
 الا کبر و تنویمی می شهبان کشتیم با خصم بروان و ماند و خصم تیر و اندرون
 قدر جناس من جهاد الا صغریم و این بیان اندر جهاد اکبریم و سهل تیری
 و ان که صغرها بشکند و شیر آید و ان که خود را بشکند بعد از آن
 جهاد و صغر آن بهتر باشد که اگر کسی از اهل اسلام با دشمنان کافر یا کفرین
 نماید و سبها او را قتل کند این شهادت کبریا تیری گویند پس بازان

بیت
 در روز دوازدهم ماه صفر عید است
 و در روز دوازدهم ماه صفر عید است
 و در روز دوازدهم ماه صفر عید است

حکایت نواب مظفر خان
 لسانی بزبان مبارک اندک که چون قوم سیهگان شهر
 لنگران را محاصره کردند و در جنگ بسیار مردمان قتل گردیدند صرف چهل تن
 سپاهی همراه نواب صاحب باقی ماندند و شیران نواب شوره دادند که صلح کردن با
 سیهگان برایشان اجتناب نواب صاحب زیره مصلحت نهایت در غضب درآمد و
 گفت ای نادان منی دانید که اول نهین ریش در بیت ابد شریف طواف کردم
 و بعد از آن بستان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین ریش مشرف شدم و الحال
 بهمان ریش کاثران را تعظیم کنم لائق نیست پس چون تقصیر طپش مع چند سپهیان
 شمشیر بر بنه بر آورده به سیهگان جنگ نمودند و مدارج شهدا یافتند بعد از آن
 فرمود نفس هر انسان مثل خرس است و ساکت ماند قلندر مرید را باید که چنانچه
 قلندر با خرس کشتی کند این هم در مخالفت نفس خود کوشش کند تا حق تعالی
 از شکر آن نگهدارد و نرد و صوفیان این جهاد اکبر است بعد از آن سخن در ذکر
 سلطان روم افتاد و درین اثنا راجه عبدالعزیز خان و اراپوری که برای نواز شهر
 استنبول رفته بود بخدمت حضرت صاحب آمد و تسلیات مریدان بجا آورد و خوب
 شمس العارفین احوال سلطان روم متفصلاً نمود عرض داشت که قوانین سلطان روم
 نهایت قوی تر بودند مگر از چند مدت بعضی امران در همراه شاه روس سازش
 کردند ازین جهت حکام سلطنت سلطان روم در ضعف اند و راجه شمس العارفین
 فرمود عجب مسلمانیت که قوم نصارا از یک هند اید و سلطان روم می کنند
 و مسلمانان امیران او مخالفت شوند بعد از آن راجه شمس العارفین فرمود که
 دراز می شکر استنبول و دیانت باشند که آن چگونه گفت دراز می شکر
 تخمبیا عبیت کرده باشد و عرض پانزده گروه و دیانت آنها چنانست که همه مرد
 وزن و در حکام شرعی شب و روز مشغول اند و همه عیال و اطفال خود را قوانین

جنگ تعدیل کیلئے تا وقت غزاکار آئندہ چون خواگند نام خود از دست ملازمت
 دو ساختہ محض لشکر جہادی کشتہ و مساجد نیز در آن شہر بیشتر اند و مسجد جامع از
 ہمہ کلان ترست چنانچہ قیاساً لکھہ مردوران میگنجد و گفت پیش ازین ابن سجاد
 بحکومت انصار عبادت گاہ آنها بود و چون سلطنت اسلام در نہ صد سال از
 فتح یافت آن عبادت گاہ آنها را مسجد جامع مقرر کردند بعد از آن سخن در ذکر
 جنگ حضرت علی کرم اللہ وجہہ و امیر معاویہ نہ افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود
 آنچه میان حضرت علی و امیر معاویہ نہ نزاع و خصوصیت واقع شد ہست از رو
 اجتہاد بود نہ از حجت عبادت پس ای درویش اگر چه امیر معاویہ بر خطا بود لیکن نفس
 مجتہد اگر بر خطا افتد ہم کثرت حاصل شود پس درویش را باید کہ در حق ایشان
 هیچ نگوید بعد از آن فرمود روزی حضرت امام حسین علیہ السلام بر آن مبارک
 رسول علیہ السلام نشسته بودند حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ خلافت
 اسلام تانسی سال باقی ماند و بعد از آن قابض این خلافت مردے صاحب اسلام
 باشد چون از یسعا و مجہود شش ماہ باقی بودند حضرت امام حسن علیہ السلام
 امیر معاویہ را طلبید و علاقہ خلافت اور بخشید پس ازین حدیث اسلام حضرت
 امیر معاویہ ثابت شد و قول اہل فضل باطل کہ در اسلام امیر معاویہ شک
 می آند و سخن ناسنہ می گویند بعد از آن این چند ابیات بزرگان بیاوردند

و اگر جہاد علیہم

ابوات بر نہ دست رانض

حب علیہی فرض العین	خانوں زوجہ بیگہ سین
جای بنیدی حسن حسین	شان اوسد موح بل اتے
لا الہ الا اللہ	رانضی جو در حجب
اسکو ایچہ سول نہ تارے	اسکا ایچہ سول نہ تارے
گا کہ سے اوہ اندر نہ تارے	لا الہ الا اللہ

موت ہون حب علی سداون	خارجیان واکم بتاون
راہ علی کے مول نہ آون	حب نصیبین ایچہ ہے جتنا
لا الہ الا اللہ	موت ہون حب سداون کوڑھی
دشمن ہین علی کے پورے	جوڑن بت بناون چوری
پوچن لات تی عت اتا	لا الہ الا اللہ
سنجین یاوی بکوی گھنٹے	پین کارن ہون او تہلے
خوب کرینے نہ نوٹھ موکالے	رب کہیتونے ایچہ قواہ
لا الہ الا اللہ	رافضی ایمن رب کوڑھی
دشمن ایمن علی کے پوری	پین اندر ہر عاشورے
شکر ترے کرن نوا	لا الہ الا اللہ
کوڑھی کر دی ہین جالی	جالی شیطیانان والی
تھین نوالین مرد سہالی	گھت بہوت کرن ہے
<p>مرات بیست و چہارم روز کبریا و مجاہدہ حضرت خواجہ توسوی</p> <p>شب دو شنبہ سعادت صحبت حاصل شد مولوی معظّم دین مولوی دکنیہ</p> <p>اسد بخش حاجی پوری و پیر غلام محمد سیال و مہر محمد بخش سہرا سکندریہ و بیارن</p> <p>و دیگر نیز حاضر ہوئے سخن در ذکر مجاہدہ خواجہ توسوی افتادہ خواجہ شمس العارفین</p> <p>مرد حضرت مولینا خواجہ توسوی پیش از بر آمدن ایشان مبارک با حضرت خواجہ</p> <p>نور محمد ہاروی بیعت کرد و تا انتہای بیعت وقت از گشتگی و تشنگی و بی خوابی کہ</p> <p>ایضا صوم معنوی گوینہ حالی نبودند و در موسم ستر چہار ماہی بہر ہنہ خواب کر</p> <p>و گاہے جانماز زیر پائی مبارک گسترانید و چار ماہی آنحضرت بر میان بر</p> <p>خدا کھان بافتہ بودی و اکثر اوقات در از انوشستی چنانچہ بلد ساقین</p>	

مرات بیست و چہارم روز کبریا و مجاہدہ حضرت خواجہ توسوی

هر دو پا مبارک سخت و مائل بسایه شده بود و گاهی مربع نیز نشستی و گاهی برپا
 جلوس فرمودی و هرگز بر چپ نه ساختی و از همه سیویات چیزی نخوردی
 مگر ثمره درخت اراک سنت حضرت گنج شکر دانسته بخوردی انگاه این مصرع
 بر زبان مبارک راند مصرعه و اندک گنج شکر سلیمان تو سوی بعد از آن فرمود
 نسوار تا کو سادو بدست چپت اعمال فرمودی با وجودیکه نسوار گوناگون بنامی و
 پشاور می و غیره بجز آنحضرت موجود بود بعد از آن فرمود درویشان است آن
 حضرت از گذیدن پیشه و زن پیشه بسیار تنگ لاچار بودندی و حضرت صاحب گاه
 از گذیدن آن شکایت فرمودی و هم کس را بروحه کشی ارشاد فرمود بلکه گفته که
 خون جو دمن تلخست ما را پیشه نمی گذد بعد از آن فرمود آنکس که مستغرق
 محبت باشد آرا از ایند سو ذی چه پاک بعد از آن این بیت بر زبان مبارک
 راند بیست طار روح ام قدس نشین شد چه پاک چه تنم گر چه شود چو قفس جاک خاک
 بعد از آن فرمود او را و از کار آنحضرت بیشتر بودند که ماسوای صلوته تجدید
 اشراق و چاشت بیست کعت صلوات او را بین بعد صلوته مغرب میخوانند و
 ماسوای بین تمام شب در اذکار و شغال بگذاردی بعد از آن فرمود که خوش
 آنحضرت اکثر نان گرم سادو با شور با گوشت بودی و قدری و غن زرد نیز در آن
 انداختی و گوشت خوردنی آنحضرت نیم بچته می بود که دیگری آزانی تواند خورد و
 بقدر دو یا سه شامی از آن طعام بخوردی و بوقت خوردن طعام جام خوردن
 آب پر ساخته نزد آنحضرت نهادی و لقب قدری خابید و پس آن قدری
 نوشتید تا آنکه بیچ لذت از آن طعام نیافتی بعد از آن فرمود آن بار عادت
 آنحضرت این هم بود که گاه است تنها نخوردی آنکه اوقات بلوی محرابین همراهه نوشتند
 و اگر بخانه تشریف آلودی دختر شریفیه همراهه بنشاندی تا که بطریق معموله

طلب کرد و والد صاحب آن دختره رضه بهشت کرد ای غریب نواز آن دختر ایشان
 باقر شده بهشت اکنون همراه شمانی خورد همان وقت که یابی که علامت خطیه باشد
 طلبیده هر همیشه خود نهار و گفت که این ناله دختر خود به سپهر شما کردم بعد از آن
 اگر بدولت اخانه خورده ای دختر سپهر خود گل نهم صاحب همراه بنشاندی بعد از آن
 فرمود در وقت بیستت معارف شریفین من خاوهان استمان تشریف از زانی فرمود من
 شیرماهی کباب بودم تا که باران سخت باریدن گرفت موضعی بود هم یاران بسیار با
 خانه بخانه رفتند من در خیره صاحبان و گل محمد آدم و چون وقت بهشت بیا نزد
 سلووی محمد امین را بسیار دید تا همراه او بخیریم گفتند هم یاران بسیار آمدن بدان
 جای بارفته اند مگر این حافظه قرآن حاضر است فرمود این هم سلووی است آن همراه خود
 بنشانید و طعام خوردند پس از آن در آن جا کلمه بنام سلووی مشهور شد بعد از آن
 فرمود اگر چه از پیش امام بود آنحضرت بهشت در شرم پیش امام است و سلووی دو با
 پیش امام شدم و دو بار پیش آن حضرت افتد اگر دم بعد از آن فرمود بسیار پویه که
 گوناگون مانند پسته و کشمش و بادام و انگور و غیره که از کابل و قندهار می آمدند
 بدین ایشان استان و دو استکان تقسیم میکرد و خود از آن همیشه شکر می خورد
 از آن فرمود مردان ضعیفان بسبب ضعف با آن عمر خردان ناشدند و
 باسی طاقت نمی دارند آنحضرت گاهی جانبی شسته المثلث المثلث و المثلث
 بسبب ضعف و در آن منقی می خوردی روزی خاوهی سله و آن منقی را فرمود و بعد از آن
 جهت آرام دل کافیست بعد از آن فرمود خورنده و تر بودیم بخوردی به جهت
 نمک بودی کباب و جگر آب نوشید و با اسل حفظت نیز به تکلف بود
 به وجه دیگر نوشید و سلووی از تقسیم بی سله مخصوصه کرده بود و در کباب
 اردای سبز خطوط داشتی و گاهی لکلی سرخ و زرد خطوط پوشیده بود آنحضرت

آنحضرت قمتین کلاه چهار ترکی سبزه مغزی و سر و لب بود و بوی گلستان
 زاده علامت نبی مہاروی ننگ بار یک خط و سہ خود کرده بود بعد از ان فرمود پیش
 ولایت و بیعت خواجہ مہاروی شہرت یافت کہ حضرت خواجہ توسوی رہت
 چنانچہ از دیار پنج و بخارا و ابران حرات و مہند و مہند و حرمین شہر بصرہ ہر کس جو
 ہمت و خود از ایشان فیضیاب شدند بعد از ان فرمود پیش از زیارت خواجہ
 توسوی در دل خیال بود کہ مشایخان نقادین مانند غوث الاعظم و شیخ بہا و دیگر
 بدرجہ ولایت کمال بودند چون بیعت خواجہ توسوی شرفیاشدم و اکثر کہ شہادت
 مقدسین ہم برین تہذیب رسیده باشند بعد از ان فرمود جمیع انماں و اقوال و
 خلاق آنحضرت مطابق سنت نبوی بود بعد از ان فرمود خواجہ میسر سے
 بر کس دنیا را بدگفتہ اما آنکہ ولانا روم گفتہ ہر کس گفت
 اہل دنیا پرہیز چہ کھین بدعت اللہ علیہم ہر کس گفتہ اگر مارا ہر کس
 علم بود از مولانا روم ہمیشہ گفتی بعد از ان فرمود حضرت خواجہ توسوی
 کہ گاہے خواجہ ضر علیہ السلام تشریف آوردی شاہچہ و نبی ہندو ختم شد
 بودم کہ در شب ریش پر کن جمال نیر کے پس ہفت ہفتاد ہفتاد ہفتاد
 ہفتاد ہفتاد نیز علیہم او بی او و جوان این ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد
 فرمود کہ این شخص ضعیف است ہم ہر کس کہ فرمود ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد
 تکلم الدین و بلوی التہذیب خواجہ ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد
 اور زما و انہست معنی صاحب ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد
 ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد
 ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد
 ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد
 ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد ہفتاد

شهرس العارفین عرض نصبت نمود فرمود امر وزورینجای سکونت کنید انگاه حضرت
صاحب بود مردی را باید که از خواہش نفسانی و وسوس شیطانی پرہیز کند و با وصفا
پر خود موصوف شود ہمدرین محل حکایت حضرت محمد شاہ لکنوی از زبان
سبار کہ را نیک سید محمد علی شاہ مردی زاہد بود چنانچہ شش سال در شہر اجیر نیفا
برگان خواہر معین الدین آب کشی میکردند و بعد از ان بہ باریت روضہ مبارک
شہر تہرا خواہر فرید الدین گنہگار سجاد آمد و بہان سال حضرت خواہر توسوی نیز
و ان جا آمدند حضرت محمد علی شاہ بخد مت خواہر توسوی معترض حال دیوبان کرد
وقت نصبت آن سید موصوف ہمراہ خود کرد و روانہ شدند و در اثنا ہی را حضرت
خواہر توسوی فرمود ای سید چیری از سخنان شوقیہ بگو حسب الامر شروع کرد حضرت
سید چیری در کوی پدید آمد واسپ ماوی حضرت را نیز بہ تمام بدن خرق جگر شد بارہ
روز و ہمین مدت بخوان تا چند کرت بگفت و بعد از ساعت در توسہ مشرف
بشدند و از شاہ صاحب پرسیدند کہ حاجت تو چیست گفت میخواہم کہ بہ بیعت ایشان
مشرف شوم فرمود چند چیز مخالف بیت در وجود تو موجود اند تا از ان از و ہائی
بشکل مقصود نرسی اول آنکہ بہ منصب زانی موصوف گروی مرو کہ باہین منصب
منسوب باشد مردان دیگر در نظر او ہیچ می نمایند و دوم بصفقت ذات موصوف
شدہ ہو مردی کہ فارسی باشد دیگران را بغلط خوانی منسوب کند سوم فقر علم
سید اگر شخصی کہ عالم باشد مردان دیگر در نظر او جاہل نمایند چهارم فقر قوم سید اگر
کہ سید باشد گوید اگر کسی بسیار علوم می خواند سید نتواند بود چون شاہ صاحب این
سخن را بشنید زار زار بگریست در ویشان استہان گفت ای سید گر یہ ممکن این سخنان
محض بر اقلقین تو میگوبند ہشیار باش بگوش ہوش بشو سید موصوف
عرض داشت کہ من سبب اوصاف مذکور را گذارم بارادت کامل حضور ایشان

حکایت سید محمد علی شاہ

آمد چون طایب صادق دانستند به بیعت خود شرف کردند بعد از آن وارد وازگ
 ساسال اوارشاد فرموده بجزیره واحد بنشانند بعد از چند مدت به مدینه خلافت
 موصوف ساخته روانه کردند بعد از آن به سمت شهر طبره غازینان سفر کردند
 در بازارها آن شهر میرفتند و گاهی با بل دنیا التفات فرمودی بارگاه تو
 به اول خان حجت زیارت ایشان می آمد اما هیچ غرض نشستی روزی که
 عرض داشت که این گردش کوچ و بازارها که می کنند چه فائده دارد اگر یکجا
 فرمایند بهتر باشد آن شاه صاحب این بیت بزبان مبارک اندمیت هرگز
 نشوی شیرجایان طریقت به تاسک شده در کوچ و بازار نگروی بهر نخل
 بنده عرض داشت که حاصل مطلب این بیت چیست فرمود بدو که خدا تعالی
 عجز و نیاز بسیار پسندست لهذا مردان خدای جناب کبریا خود را بسک منسوب سازند
 و از همه کمتر میدن تا به مرتبه شیری برسند بعد از آن فرمود و شیخ را باید که موافق
 استعداد مریدان بدو شغال فرماید و مرید را باید که از صحبت غیر حذر کند بعد از آن
 فرمود در روشن اباید که شب و روز بدو عبادت که صحبت به بندگ تا از کمال نفس
 بر بعد از آن فرمود روزی چند خادمان بخدمت شیخ فریادین گنج شکار
 آمده عرض کردند که سپهر ایشان بسبب فاقه قریب مرگ است اگر چه رعایت فرمایند
 بخورایم فرمودند احوال هیچ چیز موجود نیست از کسی قرض بگیرد گفتند ما را کسی ضرر
 نمی دهد و خیر هر چه کند خدا کند بعد از آن که مدت خبر دادند که صاحب او ایشان
 فوت گردید فرمود تجویز و تکفین آن بکنید گفتند نه جا نیست و آنقدر که کفن او
 فرمودند خسر نه زیر بالا کرده و شن کنید پس همچنان کردند سبحان الله که
 اسکان نیا جیفه را ترک کرده بحق مشغول شدند بعد از آن بحسب سخن در ذکر توفیق
 انشاء دعا که عرض داشت که توفیق نام کسی باشد خواب شمس را عافین فرمود توفیق

بازار طبرستان

بازار طبرستان

بعضی از صوفیایان بسیار سگوار و اما از آنجمله بر سه قسم اند اولی و اعلی و اوسط اولی
 آنکه از ترویج شیعه و تعالیف شیعه از خود جدا و جدا از خود و اوسط آنکه در
 جمیع شریعتها و احکام و غیره تحقیق نماید که آیا حلال است یا حرام بعد از آن
 سخنان کند و اهل آنکه از ترویج ماسوی و غیره که در فیر از آن کن برکناره آب
 روان از شمشیر و غیره که از یک و عثمان کند و آب از چشمه بنوشد و
 پیران و دیگران در میان آن بخورد و درین محل میگوید غلام حسین
 در شرفی که در آنجا بود و آنجا که در آنجا است و آنجا که در آنجا است

بعضی از صوفیایان بسیار سگوار و اما از آنجمله بر سه قسم اند اولی و اعلی و اوسط اولی
 آنکه از ترویج شیعه و تعالیف شیعه از خود جدا و جدا از خود و اوسط آنکه در
 جمیع شریعتها و احکام و غیره تحقیق نماید که آیا حلال است یا حرام بعد از آن
 سخنان کند و اهل آنکه از ترویج ماسوی و غیره که در فیر از آن کن برکناره آب
 روان از شمشیر و غیره که از یک و عثمان کند و آب از چشمه بنوشد و
 پیران و دیگران در میان آن بخورد و درین محل میگوید غلام حسین
 در شرفی که در آنجا بود و آنجا که در آنجا است و آنجا که در آنجا است

در عظامه...

در عظامه...

حکایت بابا زید

دیگر در یاد حق سبحانه تو کجا مشغول باشی بعد از ان حکایت بزبان پارک
 راندند که روزی حضرت فریدالدین گنج شکر رضی اللہ عنہ بر ملاقات نبیر حضرت
 جنت پید بغدادی رحمة اللہ علیہ رفتند و چون نزد یکدیگر روانه آن غار که در و خلوة
 مشین بودند آمدند و از اندرون غار آواز دادند که در پنجا سیالین آن حضرت بعد از
 روز ملاقاتی شد و پرسید که چه سبب از آمدن تیران و منع فرود گفت که آن
 وقت برسج عالتی بود که اگر شما نزدیک سجد می سوخته میشدی باز حضرت گنج
 شکر حال نفس و پرسید گفت این پاس من بریده که می بینی از شاست نفس است
 وقتی سال درین غار عبادت خدا تعالی بگذاشتم و روزی از فی رحمة گو سپید
 درین کوه می چرانسی چون آواز او شنیدم خودم که با صحبت کنم چون این
 بیست پای از غار بیرون کردم از غیب آمد که اسی در پیش از دوستی ما رو کرد
 بشهرت نفسانی مشغول شدی بجزر و شنیدن آواز باز در غار رفتی و تمام کردم و با
 که بیرون کرده بودم اورا قطع کردم و اکنون پنجا و سال گذشت پس عبادت
 ریاضت مشغول ام اما از شتر نفس من نیستیم بعد از ان سخن در ذکر بیرون سید
 بیکی افتادند و اوج شمس که ما بین نور بود و در هر دو ریاضت بی مثل بودند و در مرتبه
 ترمیدند نیز کجا رسیدند روزی بر بیان نمودند و چون در آن وقت آواز آنی بود
 سید و نفس سرایش من بچو شل مد و اما آن ندعوی من شتا سال بود شما ابد
 اوزه های و فویشکاید و لباس ای سو فیان بین ای جلالی هر خود را لباس
 صد و نوبه دشمن آن وقت دست آید از نفس کشیدن با نماند بعد از ان نفس
 ذکر سالها ان بیوفتا و بوسی نظام الدین سید زید در میان سخن
 حدیث بود سال که از اولاد عالمی ان با نوبه سید و اولاد
 و بعضی از آن صاحب او مخالف تیرانیت است که ان وقت از آن

ذکر آن

تنبہ سخنان درشت میگفتم و در ویشیان او گفت که چنین سخنان در شان ایشان
میگونی و از جد بزرگوار آن سلطان باہو صاحب مخفی نمی داری خواجہ شمس العارفین
فرمود کہ اکثر مردمان در ولایت سلطان باہوشک می آزند کہ او شان در کدام
کتاب خود نوشته است کہ اگر حضرت خواجہ نصیر الدین گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ در زمان
ما ظهور یافتی راز سجانی و اسرار یزدانی او را تعلیم نمودی اما نزد من کہنت کہ چنین
سخن از آن حضرت بظہور نیامده باشد و اگر تسلیم کنیم تا ہم در حالت مستی گفت
باشد و اقوال و افعال مستان را از خدایت بعد از آن بر زبان مبارک راند
کہ مرتبہ و مقام حضرت گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ بالاتر بود سلطان باہو صاحب را
با ایشان چه نسبت بود بلکہ فیض یافتگان ایشان نیز از ہمہ سبقت بر زمین
معنی حکایت سید محمد گیسو در از افقا و خواجہ شمس العارفین فرمود سید محمد
گیسو در از مرید حضرت شیخ نصیر الدین در کوہستان دو آزدہ سال بر یک سنگ
نشسته ماند و بہ سبب استغراق از عالم جہنم خبر نداشت ندوموی سر در آ
شده ہمہ بدن را پوشیدند و شخصی طالب خدا را خواجہ خضر علیہ السلام ملاقی
شدند و فرمود اگر طالب حق باشی بخدمت حضرت سید محمد گیسو در از بر حسب
الارشاد آنحضرت بخدمت سید موصوف حاضر شد سید مذکور سر بردہ ششم فرمود چه
حاجت داری گفت برای رسیدن اہ خدا تعالی آدم آن حضرت فرمود من سبکین
را ازین امر چه خبر است آخر الامر چون آن شخص بسیار الحاح نمود آنرا بیعت کردہ
راہ خدا تعالی تلقین فرمودند بعد از آن خواجہ شمس العارفین فرمود کہ غلامان
غلام حضرت خواجہ توسوی رضی اللہ عنہ در مرتبہ ولایت نہایت کمال بودند
چنانچہ حضرت محمد باران خلیفہ آن حضرت چون بطرف اجمیر شریف روانہ شدند
صرف نیم پاد پیوہ زیب زر را ہ ہمراہ خود بردند و یک فیق نیز ہمراہ شان

کتابت شد در روز ۱۱۸

بود روزی در راه شخصی آواز داد حضرت محمد باران صاحب بسوی آن رفتند
 و رفیق ایشان همانجا ماند بعد از سلام حال او پرسیدند گفت خضرم باز
 آن حضرت گفت مطلب شاهین با خواهد شد چرا مشقت سفر بر خود تحمل کنید
 محمد باران صاحب فرمود ما را از فتن در احمیر امر ضروریست زیرا که فرمان پیر من در
 است پس از خضر علی السلام نخواست فتنه نبرد رفیق خود آمدند و بسوی احمیر
 شرفیاب رفتند و بعد از چند مدت مراجعت نمودند بخانه خود رسیدند و پیروزان
 تیرت سفر پنج توله باقی بود همچنان که بعد از آن حتی همین فتنه که خضر علی السلام تمام
 داری او شان میکرد و به چندین سفره از قدری توبیخ بخوردند و باز بسلامت
 بخانه رسیدند بعد از آن فرمود هر یکی از مریدان حضرت محمد باران صاحب
 محمد مراد نام در غار گوشه شسته بود روزی شخصی بخدمت خواجہ توسوی آمد گفت
 خود مرا در پانزده سال بود که در غار گوشه نشین شد هست خواجہ صاحب آب و آرد
 نیست که بسیار حیوان وحشی و کوهستان میانند بدان اسی عزیز اگر چه گوشه نشینی
 بغیا بزرگ ترست گریه مرید خواجہ توسوی هیچ قدر نبود اگر چه حضرت سیدنا
 بود مرید کمال بود که نسبت مرتبه عالی شایع کردید الدین گنج شکر گریه و تالانها
 تالان ایشان مشهور است چه چاک استایل ایشان در منزلت و پیروی اوست
 در آن سخن در آن خواجہ توسوی افتاد خواجہ شمس الدین فرمود در وقت نماز
 سوی رضی الله تعالی بنزد مرتبه تجرید نهایت کمال بود چنانچه در وقت
 نینا پانصد همان بصدقه آنحضرت بود ای با وجود چنین لوح و کتاب
 در ساختن بود و آنحضرت مانند مرادی چنین بجز آنست که در وقت نماز
 آشتی بعد از آن ذکر ماتم اصم حیرت عافیت خواجہ شمس الدین فرمود
 ایک اندک روزی ماتم صم خواب تیلو نمود و بیدار شد و بیدار شد

کہ امم کہ انہم شخصید باند و کلام کہ امم چھا و کمن بمرو ما از ازین سخن تخییر آید کہ ہدیت غفتن
 ایشان بنگ پگو نہ شروع گشت بعد از ان ہمدین محل فرود کہ روز با حضرت
 خواجہ توسوی کشتی سوار شدیم و انہوی مخلوق نہایت بود بجد کشتی در خوف
 غرق شدن بد و تپش آفتابا نیر غالب بود من پیش آنحضرت عرض کردم کہ از بہت
 کشت آرمیان کشتی از خوف غرق در پیش است ارشاد فرمایند تا چند آرمیان از
 کشتی بیرون شوند کہ تا کشتی بخیرت برسد سوی من نظر کردہ سرنگون کرد و معلوم
 شد کہ نظر شفقت است یا غضب مر ازین سخن شرم آید کہ چہ شوخی کردہ ام بعد از
 شخصی سایہ چتر بر سر کس آن حضرت کرد سوی آن نظر کردہ فرمود این ابر طرف
 من کس ہی اورا گفت برو باز بر سر آنحضرت سایہ بکن اگر منع فرمایند بگوئی کہ سایہ
 پیچہ کردہ ام و جای دیگر نیست کہ بروم پس از ہمچنان کرد حضرت صاحب
 خاکشوش شدند و قیام کہ کردند ہمان مان کشتی روان گشت چون کشتی بہان
 دریا رسید لرزیدن گرفت و ہر کس را رسید زندگانی منقطع شد و ہمہ با یکدیگر
 و مراجع کردند چون حضرت صاحب بیدار شدند احوال کشتی پرسیدند و یہ ان
 کشت بخیرت کجا رہ رسید ہمدرو مان از کشتی بسلامت بیرون آمدند
 ہمان وقت حال حال تمام اصہم یاد آید کہ بزرگان را گوناگون حالات باشند بعد
 از ان فرمود کہ روز از کشتی غلام حسن عثمانی رحمۃ اللہ علیہ باستماع آید کہ ظہر
 و چہ حضرت خواجہ توسوی بصفات جلال چنان جلوہ زدہ بود کہ ہیچ کس
 الحاققت نمودی کہ مقابل سحر مبارک او نشینید و ہمہ محفل نشینان خورد و
 چنان بن تصویرات بنشدند ہی و بجز اجازت آنحضرت زبان نکشادند
 و بالین ان بصفات جمال منور بود کہ اکثر مردمان را از تعلقات جدا ساختہ
 راہ ندا ارشاد فرمود پس از ان ذکر خواجہ معین الدین غنی تعالی افتاد

کلامی کہ در کتب معتبرہ مذکور است
 و در کتب معتبرہ مذکور است
 و در کتب معتبرہ مذکور است

خواجہ شمس العارفین فرمود کہ در ملک ہند تارکین کفر نہایت باوجود چوں کہ حضرت
خواجہ بزرگ بارشاد رسول علیہ السلام در دیار ہند کثیر نصیب از ان فرمودند کہ
کفر را نبویست و اسلام روشن کرد و حق را کفر چنانکہ کفر اسلام علیہ و آس
و فی ما بین اجمہ پورا و آنحضرت مخالفہ واقع ہوا و بارہ بار ایشان را کفار و کافران
بیچ نتوان کرد و گفتہ کہ ہذا قوت مقام چہ پار ہم حیرت انگیز است ایشان را شیطان
الہی است اگر معاملہ بر ظاہر بودی آنچہ تو نسبت می کردی بچند بار در
صوفی را ظاہر باشی نیست و باطنی باطنی تقویت با بد داشتہ بود و میری حق را
حافظ انسا و فرمود فرمی خواجہ صاحب دہلی صاحب دہلی صاحب دہلی صاحب
دیوان حفظ تعلیم میکرد خواجہ صاحب دہلی صاحب دہلی صاحب دہلی صاحب
دیگر باشند آن معلم تفسیر دیگر آغاز کرد باز فرمود بخور و شکر باشد و شکر
دیگر باشد ہمین طور پنج بار تفسیر دیگر بیان کرد و آخر آن معلم بزرگ صاحب
ہنا و گفت گمان میکنم کہ خواجہ صاحب دہلی صاحب دہلی صاحب دہلی صاحب
بیت از خیال لطف می مشاہدہ چاک طبع ہا در فہم کرد کہ حق حق حق
کتاب ہمدیہ میں محل فرمود مراد از می عرفان از تہذیب الی است و کلام
جمع عبارت از عارف کامل است و ہر کس کمال کلام ہستند و کلام
حقیقت ہست یعنی چنانکہ کتاب بزرگ کل سترست و کلام حق
بباش بر بیت بہان رسیدہ و یعنی تمام خود را بشہادت آہنگ
مشرین سازد و مراد کامل ہما کرد و بعد از ان فرمود انشا اللہ
اوقات سبحان از سخن او چہ کہ منہی و کلام ہستند و کلام
ست و سخن سخن ساقی است اجمہ از ان صاحب دہلی صاحب دہلی صاحب
کہ ہدی گشتی چنان کہ در جہنم ہدی گشتی چنان کہ در جہنم

اگر حسن و را پوشیدہ اور دہر کس چہتہ دیدار او شقائق شود اگر چه سیاه فام باشد
 ہمدین محل فرمود الا انسان حریص علی ما منع یعنی انسان جو آہش
 کندہ است بران چیز کے کہ ازان بازداشتہ شود بعد ازان سخن دذکر
 صوفیان افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود صوفیان متقدمین مال دنیا را بحکم حیات
 الدنیا جیفہ و لہا لہما کلاب قبول نکردند و اگر چہ کہ آمد باز براہ
 خدا تبتالے وادند و صوفیان حال مال دنیا را دوست دارین دستہ جمع میکنند
 مرآت بیست و نهم روز ذکر تہمیر و کیفیت فنا و ہستی مہوم
 روز جمعہ صبح حضرت خواجہ شمس العارفین حاصل شد مولوی سلطان محمود
 ناٹھ پوالہ و غلام محمد درویش پوٹھوٹاری و عالم شیر لانگری و پاران دیگر نیز حاضر ہوئے
 سخن در ذکر تکبیر و حزن آن افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود عبادت شکر مقبول
 نسبت پس تکریم موجب غضب خدا ایتعالی و مضر ایمانست و باز دارندہ از عرفان
 ذلیل کنندہ بندگان ست ہمدین محل حکایت ابلیس بزبان بہارک راند
 کہ روزی حضرت موسی علیہ السلام بطریق معہود جانب کوہ طور میرفت دیدند کہ
 شخصے در راہ شمسہ گریہ و زاری میکرد حضرت موسی علیہ السلام فرمود کہ نام تو چیست
 گفت ابلیس فرمود این گریہ زاری چرا یہی کہی گفت چند لکھ سال عبادت آن ایزد
 تعالیٰ بجا آورده بودم الحال مرا از جناب ملعون و مردود گردانید اگر ایشان
 بجناب پروردگار بخشش این گناہگار میطلبند عین سعادت چون موسی
 علیہ السلام بر کوہ طور فرستند عرض کردند کہ ابلیس لعین جناب تو التماس بخشش سدا
 از حق سبحانہ و تعالیٰ نہ آید کہ ای موسی او مردود از لیست لیکن آزا بگو کہ اگر منور
 قبر حضرت آدم را سجدہ کند خواہم بخشید چون حضرت موسی علیہ السلام نزول
 آمد نگفت نہ ای ابلیس خدا ایتعالیٰ میفرماید کہ اگر قبر حضرت آدم را سجدہ کند بہ

مرآت بیست و نهم روز ذکر تہمیر و کیفیت فنا و ہستی مہوم

حکایت ابلیس

پچشم گفت امی سوسنی چون آدم را در حالت حیات سجده نکردم اگر الحال سجد کنم
 پیش مخلوق شرمسار شوم و گویند که در حالت حیات سجده نکردی الحال خاک را سجد کردی
 بعد از آن فرمود اکثر مردمان بنسب خود مغرور شوند و از هول قیامت هیچ
 غم نمیدارند و نمی دانند که بجز اعمال صالحه برای نیست چنانچه در حدیث مسطور است
 مَنْ بَطَّحَ عَمَلَهُ كَمَا لَيْسَ رَجُلٌ بِسَالِكٍ أَبَدًا كَمَا أَنْفَخَ نَسَبَهُ خَوْفَ قَطْعِ نَظَرِ
 کرده بحق مشغول شود بعد از آنکه بندگی عرض داشت که اکثر مردمان کذاب خود را
 به نسبت اوقات منسوب کنند حکم چیست خواجہ شمس العارفین فرمود حضرت رسول
 علیه السلام در حق ایشان فرمود لعنت کند خدا بر تعالی انگس را که با وجود قوم غیر خود
 بقوم سادات نسبت کند و بر آنحضرت که با وجود اوقات بقوم خانان منسوب سازد و این
 حدیث بزبان مبارک را ننداختند لعنت الله علی الداخلین والخارجین الحدیث
 بعد از آن لحنی سخن در ذکر رفع هستی مہوم افتاد و خواجہ شمس العارفین کی و مہوس
 بندہ کرده فرمود سالک اباید که اکثر اوقات این ابیات مولانا روم را مطالع
 نماید کہ برای رفع هستی مہوم نہایت نافع اند و آن اینست ابیات

فایز

باز بجز

بجای

<p>کہوش دایم با برین سحر ایستے کہ خلدابی نشان ست تو بھی نیستی جویند جہاںی رخسار کار کا ہشت نیستی دلا ہوتی کا حق و کار کا ہشت ایستے بیہوش ہوتی دلا ہوتی کا ہشت نیستی دلا ہوتی کا حق و کار کا ہشت ایستے</p>	<p>چون شنیدی شرح بحر نیستی چہ کہ اصل کا گاہ نیستی ست جملہ استادان پے اظہار کا لاجرم ہتاد ہتاد ان صمد کہ کجا این نیستی انزوں ست نیستی چون ہست ہست طبیعت خامدہ درویشان کہ شد ہر ہر سائل آن باشند مال خود نیست</p>	<p>چون شنیدی شرح بحر نیستی چہ کہ اصل کا گاہ نیستی ست جملہ استادان پے اظہار کا لاجرم ہتاد ہتاد ان صمد کہ کجا این نیستی انزوں ست نیستی چون ہست ہست طبیعت خامدہ درویشان کہ شد ہر ہر سائل آن باشند مال خود نیست</p>
--	--	--

همچنین محل مولوی نور احمد چینیوی عرض داشت که برای نفع هستی چیزی فرمایند
نور احمد چینیوی عرض داشت که ما اگر ساکنان سوهی سر گذار رسیده بحق مشغول نباشد
نور احمد چینیوی عرض داشت که این صحنه بزرگان مبارک اندر مصرعه

نور احمد چینیوی عرض داشت که در اینجا چنانکه بیان آنست که در بعد از آن
برود و آنست که در اینجا چنانکه بیان آنست که در بعد از آن
نور احمد چینیوی عرض داشت که در اینجا چنانکه بیان آنست که در بعد از آن
نور احمد چینیوی عرض داشت که در اینجا چنانکه بیان آنست که در بعد از آن
نور احمد چینیوی عرض داشت که در اینجا چنانکه بیان آنست که در بعد از آن
نور احمد چینیوی عرض داشت که در اینجا چنانکه بیان آنست که در بعد از آن

با وجود الطاعت کامل و فنا نام میگویند ما عبدناک حق عبداک و طاعت
حق مع فتک بعد از آن بختی سخن در ذکر فنا هستی مجموع انما و بنا و عشت
که مقصود عبارت حقیقت نواجب شمس العارفین فرمود مقصود عبارت فناست
و فنا و انما و بقا با الله است بعد از آن فرمود فنا تفاوت است چنانچه فنا
رسول علیه السلام از جمیع پیغمبران توفیق است بیدار و همچنین در میان فنا اولیا
که اعم فرقت هم درین محل ذکر فنا نواجب قطب الدین و شی رحمة الله علیه زبان
مبارک اندند که قولان مجلس آنست که در درین بیت با و از خوش گفتند
بیت کشتگان خجرت سلیم با هر زمان از غیب جان دیگرست چون
مصلحت اول گفتند: جان بحق تسلیم کردی و چون مصلحت ثانی شروع کردی
و حالت اول زنده شکیستی که چند بارین حالت آنحضرت وارد شد چون تعاضا
مصلحت دوم شد آن مصلحت ثانی از لوج دل قولان فرمودش نواجب قطب الدین جان بحق

تسلیم کرده بعد از آن فرمود همچنین هرگز از موافق شدن او و او فنا حاصل است
بعد از آن فرمود حضرت خواجوی کرمانی رحمت الله علیه عرض کرد که از قول
شیخ سعدی می خوانم در طبیعتی که نشسته اند در جوی بخت هر که از دست
معلوم شود که خوی شیعی بجز مرگ نماند نشود و اگر مرگ در آن از دست آید
باوصافی حمیده تصف شوند با بخت چیده اند فرمودند هر که بدو شکر کند
و قسطاری اختیار می آنست که با اختیار خود بخت شیخ کامل حاصل کند و او
اوصاف رویه بگذرد و مراد مرگ شیخ صاحب همین دو گشت و مرگ قسطاری
مشهورست بعد از آن فرمود هر ماه نوپیش حضرت عجد با جوانی شیخ عبدالقادر
جیلانی را حاضر شد و گفتی این قدره می و با شش و بیست و نه و غیره و مراد
پیدا شود بنده عرض داشت که ماهها را هم شکل و صورت باشد خواججه شمس العارضه
فرمود که چون مردان خدا در مرتبه فنا کامل شوند همه اشیای ایشان بصورت
سعیین ظهور میکنند بنابر روز قیامت اعمال نیک بد بصورت معین ظهور
کنند و پیش صاحب اعمال حاضر شوند بفرمودند که این چنین ظهور صورتی جامع
صاحب است و حاصل نیست زیرا که مرتب اولیا هم فرق است بعضی آن هستند
که همه ما را مشاهده نمودند با اوصاف حمیده و بدل شوند و بعضی از همه احوال
و احوال شریفان را ندیده با اوصاف کثرت آنها میباشند بعد از آن از مولوی
فرمودند پس مولوی احوال با ایشان در میان رسانید مولوی
صاحب عرض کرد که با عرض می خواهم در این باب که از خود
فرمودند این در مقام کتاب چنان بسیار پوشیده است که در این باب
تاریخی از ایشان منع شود بعد از آن این بیت بر زبان مبارک ایشان
از بیت منقوش بدین است که با این تمام آن عمر بگذرد که از یاد
بگذرد

فردوسی
و از وی می آید

از گاه فرمود که چشمه آفتاب عام است که چون طلوع کند از مشرق تا مغرب همه مخلوق از
 فیضیاب شود و بعد از آن این حدیث شریف بر زبان مبارک رانده شد **الشمس حبة**
المساکین بعد از آن بنده عرض داشت که امسال **سکندر** بر ما منور غالب است
 خواجہ شمس العارفین فرمود که غلبہ صرزی بر ما تا سکہ چہا بہ است چھلہ اول از دہم ما کہنگ
 تا انتہا ماہ مکہ تمام شود و چھلہ دوم از غرہ ماہ پون تا دہم ماہ محکمہ و چھلہ سوم از ہستیم
 ماہ مہکمہ تا ہستیم ماہ بہاکن تمام گردد و **سکندر** چھلہ اوسط غالب است این ہم
 ظہور حق است کہ گاہ بسروئی ظہور میکند و گاہی برمی روی نماید چنانچہ جوہر
 سعید الدین سیفر ماہ بیت ایکہ در ہر نظر ہی شو ظہور کرد و در لباس علم عیان گشتی
مرات بہیت و ششم در ذکر مکاہ بد شیطان **مرات بہیت** زمان
 روز شنبہ دولت پابی بوس حاصل شد بلوی معلوم دین مرز بلوی بلوی بلوی
 محمود ناژدی و سید محمد درویش دیاران دیگر نیز حاضر بود در ہند و بلوچستان
 وار سکنہ کلاچی عرض داشت کہ آیا مردان اہل فنار العشر شیطان بد شیطان
 خواجہ شمس العارفین فرمود قصہ آدم علیہ السلام ولی بی حوائضی مد تعالی عنہما ہی
 کہ بلین آن ماچہ کرد چنانچہ در بہیت حضرت آدم و حوا انرا و از گندم بنجر را نید و از
 شامت او از بہیت بیرون شدند و بعد از آن میان حضرت ہابیل و قابیل سخنان
 نزاع انداخت با کہ حضرت ہابیل را قابیل شھید کرد و بعد از آن در میان ہام و سام
 یافت پسران نوح علیہ السلام مخالفت اندخت کہ چون کشتی نوح بنایہ السلام کبابہ
 کہ ہجودی قرار گرفت و یافت و در بار حسین ماچہین رفت و از نجابکہ انبار رسید
 سنگے برنگ بزد و شعلہ آتش بیرون آمد باخوانی شیطان گفت این خداے
 منست و ہمہ متعاقبان خود را در پرستش آتش امر کرد تا احوال طریقہ آتش پرستے
 جاریست بعد از آن قصہ حضرت آدم علیہ السلام ولی بی حوائض بر زبان مبارک

مرات بہیت

مرات بہیت و ششم در ذکر مکاہ بد شیطان مذمت صحبت زنان

قصہ آدم و حوا

راند که چون آدم و حوا علیہم السلام بر زمین نازل فرموده قامت کردند و زوی
 ابلیس علیہ العنته نزدیکی نمود صاحبیه آمد و بچه خود را نزد آن بگذاشت و رفت
 چون آدم علیه السلام آمد فرمود این بچه کدام کس است گفت ابلیس بچه خود را نزد
 من بگذاشت آدم و خستمناک شد و آنرا هلاک کرده در خاک مدفون کرد چون
 ابلیس آمد گفت بچه من کجاست بی بی صاحبیه گفت آدم علیه السلام آنرا هلاک کرده مدفون
 ساخت ابلیس گفت ای خناس حاضر شو فی الحال حاضر شد باز بخارست بی صاحبیه
 سپر کرده بر رفت چون باز آدم علیه السلام آمد گفت این چرا نزد خود داشته
 گفت درین امر ضامی من نیست جبراً نزد من بگذشت پس آدم علیه السلام آنرا
 بکشت و ذره ذره ساخته بر کوه های بنیادخت چون ابلیس آمد و آواز کرد ای
 خناس حاضر شو پس آن مان حاضر شد باز نزد بی بی بگذاشت و بر رفت چون
 آدم علیه السلام آمد آنرا بدید خشمناک شده آنرا خاکستر کرده در دریا بینداخت تا
 ابلیس آمد و آواز کرد ای خناس حاضر شو فی الحال آمد و نزد بی صاحبیه سپر
 کرده بر رفت چون آدم علیه السلام آمد گفت ای خناس این دفعه این بچه بسیار و چون
 ساخته اما هیچ کسی فایده نگیرد و در دل زمین بین می آید که این را در ویچم بختایه
 بنویسم پس همچنان کردند چون ابلیس آمد و گفت ای خناس حاضر شو خناس از
 اندرون آنها آواز داد حاضر ام ابلیس گفت زمین جان من مقصود من همین بود
 چه درین محفل فرمود کشت بلغم نم و کشتاس بدل همه انسان را
 نوزشته بپنیکر سا ولالت کند و خناس بر بدی ما کند چنانچه
 است قول است انما یاءتکم السوء و الخسار انما من عند الله
 بعد از این ولایت حاصل کرده بود عاقبت بلغم نم شیطان ازین
 بیایان رفت بعد از ان بر معنی قصبه بر صیصا بنیان مبارک راند که

بر صیصا ولی کمال بود و در وقت غایت شدت در شش بود و هر احوال که از نوع محفوظ
 ریافتی پیش کاتبان چهار سیکر اترامی نوشته و مفصلاً و سال بعد از عبادت کرد
 و دیوان در کار او عاجز شده در روزی شیطان بصورت شد آدمی در صومعه او بر ما
 مشغول شد و بر صیصا شدت ریاضت او تعجب مانده مرید او گشت شیطان
 غریت رفتن کرد و چند کله جهت شفا امراض و عافیت اهل بیابان آموخت
 و بشهر آمده شخصی اسب کرد و باز بصورت طبعی ظاهر گشت تا این در گفت علام
 او جز بدکار صیصا نیست پس آن کس را در صومعه بر صیصا آوردند و او چیزی
 خوانده برودید شیطان آنرا بگذشت و شفا یافت القصد شیطان در زمان را
 بدلا مبتلا ساخته جانب بر صیصا میفرستاد می بگردید و در چنین احوال
 تا آنکه روزی خشمک استعرض شد و آنحضرت بر او موصوف سپردند او چند
 کلمات خوانده بر سید و غایب کرد شیطان در احوال او بگذشت پس خشمک
 صحت یافت باز باغواشی شیطان با وی زنا کرد و از خوف طاعت او را بگشت
 و در حجره خود رفتن کرد و باز شیطان بر او دانش بران مطلع ساخت تا آنکه زاهد
 را گرفت پروا کرد و شیطان بچار صورتها نقل نمود و او را بر او گفت
 مرا سجا به کن تا از خدا حس کنم تا در سجده کرده و در سجده او حس کرد و در سجده
 شقاوت ابدی گرفتار شد بعد از این باین حدیث رسید **عن ابی هریرة قال قال رسول الله**
تعالى اذا قال انسان كذا ففما كفر قال ان لم ينجح بك بعد ان
فرغ من زمان وامهاتى شيطان ان لم يركب كراهة شهد باعم زمان ان قال كرهت ان ينجح
ورصدت امة النساء كجاء الشيطان بعد ان فرغ من قران
بصيت زهره و از تیرهای شیطان چنانچه در حدیث مسطور است انظر
سهم من سجا به ان لم ينجح بعد ان فرغ من سالك بايد ان

او کرده فرموده عاشق شکر و نه فاسق گردی تا چند سال بپوشی از خطا
 فرمودی و هر کس ازین سخن چیرن باندی که درین منزهت گفتیم مراد از فاسق
 آنست هر کس که بحسب خواهش نفس کار کند آن نزد اهل انده مذمومست خواه نیکاح
 باشد یا نه تا بعد از آن فرمود درین زمان صحبت با زنان مشکوفاً بمنزله زناست
 زیرا که در طریقت نیکاح آنست که حسب مقتضای سنت باشد و خواهش نفس را
 در ویدل نباشد و هر فعلیکه حسب خواهش باشد نزد اهل انده حرامست و مراد عاقل
 آنست که در جمیع تعینات چه نیک یا بد انسان حیوان و طیور و وحوش مشاهده محبوب
 خود کند بعد از آن فرمود ساکت باید که تواند بجز ماند و اگر نتواند حسب سنت نیکاح
 کند و نسبت کند که این نیکاح برای ولاد و صالح و ادای سنت رسول علیه السلام
 کردم که اصل در همه افعال و اقوال اخلاصست چنانچه در حدیث مسطور است
 الاعمال بالنیات همه درین محل در ویشی محمدی نام عرض شد که چون سنت
 نیکاح اختیار کرده بودم هر یک از مردان و زنان مرانیک استی چون بحال سنت
 نیکاح او کردم هر کس مرا مذمت کند و طعن زند که با وجود چنین بد و ریاضت آنقدر
 زن گرفتار شدی بعد از آن فرمود نیکاح این زمان مانند زناست زیرا که اکثر
 اهل اوان مرتبه توکل و صبر رضا و شکر و قناعت محروم میباشند و تا که صلوة و
 صوم و دیگر امور شریعی تیرمی باشند و در اذکار و اشغال سستی کنند و روزی عیال و
 اطفال از مال حرام کنند بعد از آن فرمود زوجه حضرت محمد علی شاه صاحب
 خلیفه خواجه توسوی فوت گردید بازار اده نیکاح ثانی کردند چون این خبر حضرت
 صاحب بشنید فرمود آنهم خواهد مرد و چون بتقدیر الهی این هم فوت شد بازار اده
 تزویج کرد آنحضرت فرمود این هم خواهد مرد و هم فرمود به بنیم که کدام کس غالب و
 کدام کس مغلوب می باشد چون این سخن شاه موصوف استماع یافت تر که تزویج کرد

نیکاح این زمان

بعد از آن فرمود نکاح برای ولاد صالح باشد تا بعد از مردن بخیر یاد کند و سلسله
 نیکی او باقی ماند اگر چه نکاح کثیر الفوائد است اما سالک آباد که بوقت جوانی خود شو
 عاقبت تیار سازد که در آن روز جز اعمال صالح دیگر کسی بکار نیاید انگاه این بیت
 بزبان مبارک راند بیت تو با خود بر تو شسته خوشترین که شفقت نیاید ز فرزند زن
 بعد از آن فرمود اکثر اوقات خوابه تو سوی از زبان و رفتن فرمودی که فیما بین
 میان زنمان غلبی و معلوبی است گوی آن غالب و درویشان مال پرند و گاه
 با غالب شوهرن او شان بگیریم بعد از آن فرمود میان خواجگان چشتم
 بیش از یک آن یا دو زیاد کرده اند بعد از آن فرمود بر شمس است پسر و سپهر
 و کثیر پسر است که در احوال و افعال با والد برابر باشد و سپهر است که از والد زیاد
 و کثیر است که از والد کمتر باشد بعد از آن خواجہ شمس العارفین فرمود نکاح سنت است
 که خواہش نمائی درو نباشد و این طعن سنت را نمی کنند بکے تعجب کنند که با وجود
 مجرب بودن آخربازن نکاح کرد زیرا که مردان خدا بسوی اللہ رغبت نکنند
 ہمدین محل رسووی درویشی کرده فرمود با زنی نکاح کرده گفت کرده ام ما خود
 سال است فرمود زہر مار اندک و بسیار بربست بعد از آن فرمود ای درویش پیدا
 بیابی خوا از پہلو آدم علیہ السلام شد ہت پس ازین جہت رہت شود و این
 بیت بزبان مبارک راند بیت زن از پہلو می چپ شد آفریدہ ہو کس احب
 رستی ہرگز ندیدہ» انگاہ فرمود زمان اصل عمہ گناہ است و باعث پیدائش
 خدا و رسول اند و مردے کہ مجرب باشد بکے حاجت نمی داد و در ہمدین
 باشد بعد از آن فرمود تزویج و تدریس نضام شمولی درین سلسلہ
 از اسوی المد فارغ نباشد و اصل نگاہ و دنیا پی شیعہ عیسی فرمود بیت
 تعلیم حجاب است بی حاصلی ہ چونکہ لاجعلی حاصل بعد از آن

انجیل

نہا

مکرر خواندن آن

سخن در ذکر مردان که را در آن خورشید نمازین فرمود بسیار مردمان بر آن شیخ تعویذ
 و دعوی نویسنده را در تمام امور اخصا کفند و آنرا همیشه ساخت خلق ایضا
 درین محل شخصی نفس شست که چون کسی از آن مردمان مکار میگردد که این کسی
 تعویذ و حیرت و هر چه در دستش باشد بخانه او برده و از گوشه خانه او کند پدید نماید که است
 در آن بواجب شمس اندازد و فرمود تا شیر با و در تعویذ اگر کسی از آنکه تعجب نیست مگر آنچه
 در نفس مردمان مکار تعویذ اندازد و این که در شمس اندازد محض کذب و دروغ است
 زیرا که طریقه ایشان آنست که چند قطعه قند و شکر در یک کوزه بریزد و بپزد و بپزند و
 در آن روغن و بعد از آن روغن گویند که بعد از آن گوشه خانه تعویذ و فریاد کرده اند چون
 از آنجا چیزی بیرون نمی آید باز گویند گوشه و گویند چون کتب در آن تعویذ که در قفسه
 خود گرفته بود بیرون برده در آن خاک میسوزند و گویند برین به بنید که این تعویذ ما در خانه
 کرده بودند بعد از آن فرمود اکثر مردمان مکار میگردد که اگر کسی را چیزی است
 در دین و شود ساری را در دعا و مویس کنیم و از اهل خانه پرسند که کدام کس شب بیدار
 میداند چون از سوال آن طاع مایند از آن شخصی با شیر و مویس بر کف خود نویسد
 سیاهی بر آن حرف با لیده بنمایند و گویند اینک نام روز و نوشته شد پس از آن وقت
 روزی مشهور کند بعد از آن فرمود که بعضی مردمان مکار سیاه بر فلوس بنمایند
 و بگویند نسبت بخانه زمان جره زانیه رفته بدین روز ناکند چون از طلوع
 آفتاب آن زمان بپزند دست حیرت مانند درین اثنا و عا گویند دست که همه موریت
 که از مردمان نجار پدید می آید ظهور که هم سم است خواجه شمس الدارین فرمود و جمیع فعال
 و سمی ظهور هم مضل است و این آیت شریف بر زبان مبارک را نذ قال الله تعالی
 والله خیر منکم است و این پس ساکت باید که جمیع اشیا جهان را آئینه خود ساختند
 مجید خود شایده کند چنانچه خواجه معین الدین میفرمایند **بسم**

اگر بی پرده توانی که بینی پر تو دشمن بدست جهان بگر که هر روز هست مرگش
مرات بیت هفتم در ذکر فرق میان فرقه مالامتیان و مالامتیان
 روز شنبه سعادت قدم اوس حاصل شد مولوی نورالدین سکندر بولی و مہر بخش سکندر
 غلام محمد درویش و غلام احمد جوهر کانی و یاران دیگر نیز حاضر بودند و غرض آنست که
 میان او من تقیری ثابت شاه نام معروف و مشہور متصل کوٹا نکیوال سکونت
 بیدار در روزی در مقامش بایدم و حالت او دریافت نمودم کہ طہاسریش از حلیہ شہ
 شریف معمر او مولائی لب و راز میداشت لیکن لجامہ لباس صوفیانہ و کلام مندا
 میگفت نواجہ شمس العارفین فرمود شخصی بود احمد بای نام روزی نزد من بیا گفت
 کہ یک پڑوسی ترقی سنگلہان تضيف کرده ام جملہ بچہ اند لیکن از شہر نہیں بکس بیت
یوست بیت صدی چہری سی تہرین نا کجا و آفتاب ہر من مست فقیر
 کھاوندے چھٹے پیوں پنگ شرب بعد از ان فرمود کہ مالامتی بایا و شہ
 ایست کہ از ہمہ شروعات ترک میدند کہ ظاہر آن مخالفت شرعینا مید و باطن آن تہذیب
 عرفان منور باشد ہمہ درین محل بر زبان مبارک اند کہ چون در مجلس ایشان شہ
 عشق روشن باشد طہذ از ملامت و بدست شرم نمی آید و در این بیت شہ شہ
زمان مبارک زمانہ قولہ اما لا یخافون لہ متہ لا کذب بعد ان ان
 ہمہ درین حکایت خوب حافظ دیوان گفتند کہ ہر روز در بازار مہر گنیکہ و تہہ
 شرب پیدا شد در ان برایشان بگفتن شدند کہ این فقیر فقیر شہر مع
 صاحبان بنی تسلیم بر مقتیان میں عالمان شرع تہین از خواند ان
 صاحب حیرت از نو وند آخر الامر از اہل خانہ ایشان تالیف ہوا کہ
 روز بار او و نو کار سیکہ مستی بعد از ان بعض مالمان و بایا و مالمان ان
 کتاب یوان حافظ قال دیدہ جوالبش ہمین بیا بد بیت قدم برین مالمان

کہ در کتاب ہذا در بیان مالامتیان و مالامتیان
 ذکر فرمودہ شد کہ در روز شنبہ سعادت
 قدم اوس حاصل شد مولوی نورالدین سکندر بولی
 و مہر بخش سکندر غلام محمد درویش و غلام احمد
 جوہر کانی و یاران دیگر نیز حاضر بودند و غرض
 آنست کہ میان او من تقیری ثابت شاه نام معروف
 و مشہور متصل کوٹا نکیوال سکونت بیدار در روزی
 در مقامش بایدم و حالت او دریافت نمودم کہ
 طہاسریش از حلیہ شہ شریف معمر او مولائی لب
 و راز میداشت لیکن لجامہ لباس صوفیانہ و کلام
 مندا میگفت نواجہ شمس العارفین فرمود شخصی
 بود احمد بای نام روزی نزد من بیا گفت کہ یک
 پڑوسی ترقی سنگلہان تضيف کرده ام جملہ بچہ
 اند لیکن از شہر نہیں بکس بیت یوست بیت صدی
 چہری سی تہرین نا کجا و آفتاب ہر من مست فقیر
 کھاوندے چھٹے پیوں پنگ شرب بعد از ان فرمود
 کہ مالامتی بایا و شہ ایست کہ از ہمہ شروعات
 ترک میدند کہ ظاہر آن مخالفت شرعینا مید و باطن
 آن تہذیب عرفان منور باشد ہمہ درین محل بر زبان
 مبارک اند کہ چون در مجلس ایشان شہ عشق روشن
 باشد طہذ از ملامت و بدست شرم نمی آید و در این
 بیت شہ شہ زمان مبارک زمانہ قولہ اما لا یخافون
 لہ متہ لا کذب بعد ان ان ہمہ درین حکایت خوب
 حافظ دیوان گفتند کہ ہر روز در بازار مہر گنیکہ
 و تہہ شرب پیدا شد در ان برایشان بگفتن شدند
 کہ این فقیر فقیر شہر مع صاحبان بنی تسلیم بر
 مقتیان میں عالمان شرع تہین از خواند ان صاحب
 حیرت از نو وند آخر الامر از اہل خانہ ایشان تالیف
 ہوا کہ روز بار او و نو کار سیکہ مستی بعد از ان
 بعض مالمان و بایا و مالمان ان کتاب یوان حافظ
 قال دیدہ جوالبش ہمین بیا بد بیت قدم برین
 مالمان

اگر چه غرق گناه هست میرود به بهشت بجز دیدن این حال جنازه خوانند بعد
از ان حکایت خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ بزبان راند کہ خاصہ ایشان آ بود کہ
در حق کسی بدگمان نشدندی روزی برب دریا رفت بزرگے نشسته بود و عورتے
حسین و صراحی شراب نزد خود میداشت آنحضرت بران بزرگ بدگمان شدند ہمدین وقت
دو شخص در بصر عمیق غرق میگشتند آن بزرگ جانب خواجہ حسن بصری اشارہ نمود
کہ ازین ہر دو یکی را تو بگیر و دیگری را من بگیرم پس آن بزرگ بکیر بکرامت خود گفت
بیرون آور و دیگری غرق شد و بر خواجہ حسن بصری طعن کرد و گفت کہ برین بزرگے
خود نمازان شدہ بر من بدگمان می شکدین برن ما در منست و در صراحی آب نوشیدنے
میدرم بعد از ان فرمود بعض قلندران کہ مخالف شرع شریف می باشند
و عا و بدعا آنها در حق مردمان قبول افتد و خود را بکرامت مشہور کنند باعث اینست کہ
چون ایچا می بیند کہ از انہا ریاضت بظہور آمدہ و رشتگان را حکم میفرماید کہ این ہم
سگان در شین ما ہستند بعض عبادت انہا استخانی در اندازید یعنی شتر زہد ہمین
کہ عا و بدعا آنها قبول افتد بعد از ان رومی سوی دعا گو کردہ فرمود ثابت شاد
فقیر در راہ تومی آید گفتم آری فرمود نہ طریقہ او چگونہ است گفتم طہار الباس صوفیانہ
میدار و چنانچہ پیران بردوش و دستار بر سر میدار و اما از امور شرعیہ مثل نماز و روزه
و غیرہ معر بود و موسی لب ہم دراز میدار و افعال دیگر او ہم مخالف شریعت مینماید
باز عرض دستم در ان روزی کہ مکان لو آدم شب بہان جاگند استم اما مان شیراز
تزد من موجود و ند بہان کفایت کردم گفت اگر مشب طعام بودی ایشان را
و آدمی خواجہ شمس العارفین فرمود بسا خوب کردی کہ از مان او احترام نمودی زیرا کہ
طعام او شان ہم شکر می باشد ہمدین محل فرمود سالک اباید کہ از
صحبت قلندران پرہیز کند تا از کثرتش و جذبہ او شان محفوظ ماند بعد از ان

حکایت حسن بصری

و کرامت شاد

قلندری در شھر دہلی بسواری گاڑی میرفت و بر بہ تن و پارہ جامہ بر عضو مخصوص
 بستہ بود و حضرت مولو محی الحیات خلیفہ توسی را دید و کشتش کردنی الحال بخدمت
 او حاضر آمد گفت ندوچ حاجت داری گفت ہیچ حاجت نیست مولو یصاحب گفت
 نام تو چیست گفت فدای حسین باز گفتند نام مرشد تو چیست گفت محمد حنیف گفت کہ
 این نام سالکان است و آن قلند بود فرمودند شاید در ابتدا ہی حال سلاکت باشد بعد از
 بد نسبت قلندری منسوب گردید ہمہ برین معنی فرمود بو علی قلندر در ابتدا ہی حال
 مولوی شرف الدین معروف بود ندوچون شراب عشق نوشیدند بہ بو علی قلندر موم
 شدند و عاگو عرض داشت کہ آنحضرت نسبت سلوک از کہ حاصل کردند فرمود اگر
 قلندران خود را بہ حبیب عجمی منسوب کننا با این قول صحیح نیست کہ در کتب نوار تیغ
 نوشته است کہ ایشان از حضرت امام موسی کاظم فیض باطنی حاصل کرده و نسبت
 بیعت ہم با ایشان است ہمدرین محل دعاگو عرض داشت کہ میان ساک مجذوب
 و مجذوب ساک فرق چیست فرمود ساک مجذوب آنست کہ در ابتدا حال بر
 سلوک رفتہ آخر مجذوب شود و مجذوب ساک آنست کہ در ابتدا بغلبہ عشق مجذوب
 شود و بعد از ان بسلوک مشغول شود باز دعاگو عرض داشت کہ روزی بکان فقیر
 ثابت شاہ شب گذشتم و ہیچکس را بنماز مشغول ندیدم در ول گفتم عجب فقیریت
 کہ ذرہ بوسی سلام نمی آید پیشوای او دشان گفت ہمار فقر برخلاف نفس است و
 خواندن نماز ظاہری و تراشیدن سوی لب آموختن علم ظاہری فائدہ مند
 و بدخواجہ شمس العارفین فرمود خلاف نفس کہ مخالف سنت رسول خدا
 باشد آن ہم مردود است چنانچہ شیخ سعدی عایہ الہمت میفرماید بیست
 بندہ در عکوش و صدق و صفا ہد و لیکن بیفکرا بر مصلحت بی امان
 فرمود ساکت باید ہر کاری کہ کند مطابق قرآن و حدیث کند تا بمنزل قفسہ

بزرگوار

بعد از این فرمود اکثر مردمان جہال خوردن ترک کنند و خسیدن بر یکس پہلو
 میکنند چنانچه پہلو آنها بجای حسن شود و خود را بفرقه ملائیتہ منسوب کنند نمی دانند از
 ملائیتہ عنایت اصل نسبت که امور ظاہر آنها مخالف شریعت می نمایند و فی الاصل
 بر او راست باشند و در حق آنها حق سبحانه و تعالی فرمود و لا یخافون لومئذ انتم
 بعد از آن فرمود در زمان سابق فلاں درانی بحقیقت مطابق شریعت بودند و بحکم
 مخالف آن شوند و گویند شریعت امر دیگریست و طریقت حکم دیگر و حالانکہ ازین ہر دو
 امر بیچ چیز ندارند و عاگو عرضہ شد کہ از زندگی شنیدم کہ این وضو و نماز ظاہری
 بچکار آید تا آنکہ نماز حقیقی حاصل نشود کہ مراد وصال دوست است خواجہ شمس العارفین
 فرمود بجان حصول نماز حقیقی از نماز ظاہری کہ مقایہ دوست با ما شد و نمی دانند کہ
 خدا تعالی در باب صلوات امر ظاہر فرمودہ پس ہمچون شخص نماز ظاہری حسب
 او کنند یقین ستند کہ تہمت نسبت بصلوات حقیقی مشرف شود باز و عاگو عرض
 داشت کہ روزی بفقیر ثابت شاہ ملاقی شدم تذکرہ خواجہ توسونی بیان آگفتم
 آنحضرت در زمان خود شیخ کامل و مکمل بودند گفت خبر میدی بود کہ عالمان
 فاضلان در سبب خود آوردی گفتیم آیا ہر کس کہ عالمان از اہل یقین نماید مرد کامل
 نمی باشد گفت خیر فقر امر دیگریست خواجہ شمس العارفین فرمود کہ عالمان دین
 شیرین داشتند و زنجیر محبت در گلویشان انداختن کار مردانست ہمہ دین
 محل فرمود کہ وقتی حافظ جمال صاحب ملتانی بخدمت حضرت خواجہ قلی غلام
 مباروی نہ رسید و حضرت موصوف نزد شہر خود بر کنارہ حضرت سید بودند حضرت
 قبلہ عالم فرمود چہ حاجت داری از کہ ایم جا آمدی گفت در ویستی ملتانی انتم بابت
 محبت دارم فرمود خیر اگر در غالب مردان بر دو اگر من بیان غالب شدہ شما از نور ما کنم
 برود مسجد بنشین من ہم در پی تو می آیم چون حضرت قبلہ عالم بجان خود آمدند و احوال

در قلند را با شایان ابن علی

در حافظ جمال مرد ملتانی

پرسیدند و ایشان آستان گفت آن شخص مردی فاضل کامل است پس آن
 طلبیده فرمود چرا آنوقت خود را نماندند و می گفت رسیدم که بعضی فقرا علمای از حضور
 سیدانند لهذا بحضور ایشان مخ در اوست شیده و آتم فرمود آن کسان که علمای از حضور
 حقارت ننگند ما را اینها ایم بلکه عالمی از ما نسبت به رسول علیه السلام هم در حضور آن بزرگواران
 بعد از آن فرمود شخصی رند در اینجا آمد و ریش خود را بر سرش کشید شخصی گفت که
 چرا ریش ترا شیکه گفت آیا ندی شمارشش وارد من گفتم پنج بار ریش میدارد
 گفت این همه منظر اوست باز گفتم ما قابل منظر نیز نیستیم گمزه آمد خود را در منظر
 منظر منسوب کنیم و همه افعال غیر مشروع را استعمال کنیم باز گفتم آیت خالق و
 آنچه میگویی پس لا جواب بعد از آن فرمود قلندری در شکر پاک پش نجدرت
 حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر آمد و بهنگ در تغاری انداخته با چوب میساید
 حضرت گنج شکر فرمود ای مالایق بدین منھیات مشغول شدی پس جانب
 حضرت بنظر کرامت دید و تغاری را برداشت گفت کدام کس بزخم فرمود با این
 دیوار بن چون بزوجه دیوار مسما گردید یعنی باند من زده الاستدراج
 بعد از آن فرمود مردی جوگی نجدرت حضرت گنج شکر آمد و گفت اگر اتمی بود
 بمن نما حضرت برکز هوا پر و از کرد و بگرد مکان خود گردید با بیجا و خود آمد
 بعد از آن جوگی بهو پرید خواجه صاحب فرمود گوش سخن گفت این مکان نما
 پس شکر سار شده عاجز ماند بعد از آن فرمود که این چندین چیز که از دست
 شود شکر عبادت آنهاست که حق تعالی اینها را بر ما فرستاده است
 از آن فرمود افعال و اقوال قلندران نما بر مشایخ و اولیای این عالم
 در باطن مخالف چنانچه صوفیان در وقت قلب می بینانید و قلندران عبادت
 دل میگوشتند صوفیان بسما و از پوست آهومی سازند تا وقت ماضی شود

بنا

و قلندران از پوست شیر و گری می سازند تا قساوت دل پیدا شود صوفیان سجده
 چوب زیور کنند و آن حلقه آهنی یا کج و روست کنند صوفیان بغلبه عشق قصر
 کنند و آن باغواهی شیطان دهل میزنند و در قصر کنند صوفیان از بیدار
 شب چشمان سرخ کنند و آن آب شامپون بنگ سرخ کنند صوفیان روز وفات
 ششایخ را غرس نام کنند و آن میله میگویند و آن عرس تبارخ متری کنند و این بحساب
 شمس است نمایند و آن سلسله سیران خود را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 شروع کنند و این از مرشد خود چنانچه میگویی فلان بنشیند فلان تا حضرت سید عالم میرسانند
 و آن خانچه خود را انگار یا مانع نامند و این همچنین را میگویند علم بقیاس علم فعال آنجا

مخالف میباشند امرت بیست و هشتم و ذکر فرقه رافضیه و مذمت آن

دولت پاشی بر حاصل شد نظام الدین گجراتی و حیات محمود و پیش ما نذر دین سخن در مذمت
 شیعیه افتاد بدو عرض داشت که در شهر لاهور اکثر مردمان اهل کشمیر شیعیه مذمت شده اند و
 شمس العارفین فرمود سنیا بلخ و غریب خود چنان افراط کنند که در فرقه خا جیان
 داخل شوند و همچنین شیعیه کشمیر در مذمت خود چنان بخت شوند که رفته رفته در گرداب
 کفر و ضلالت بیفتند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راند **بیست و هجده**
 این دو کس بی پرده سنی بلخ شیعیه کشمیر هم درین محل دعا گو عرض داشت که
 بعض مردمان میگویی که مذمت شیعیه نهایت پاک ترست زیرا که بنام امامین مال
 جان را قربان کنند و آنچه شمس العارفین فرمود عمل اهل ضلالت نزد خدا تعالی مقبول
 نیست زیرا که اساس اعمال بر سلامت بند و عرض داشت که مذمت نفس بلام زمان
 پیدا شده است و مراد بعد وفات اسرار کائنات صلی الله علیه و سلم روزی آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم فرمود ای علی بعد از من فرقه پیدا شود که در حق شما و صحابه دیگر افراط و تفریط کنند
 با بود که آنرا بختی بعد از آن مسامت بانو که یکی از مردمان آنحضرت است و نفس است

مذمت شیعیه و کفر افراط و تفریط

زنی فلان جسم خرگوش نے خور دوسوداگر بطریق تقویٰ نمی خور و بہترست والا
 از فقر و افقش سردہ شود و الگاہ ہمیں معنی حکایت فرمود بزرگے بود کہ جسم
 خرگوش نمی خوردی شخصی اور گفت چرائی خوردی گفت چنبری کہ در حق او احدی
 بزرگان میں متین حرام گفتمہ باشد از زور پہنر باید کرد و در باب حرمت خرگوش حضرت
 امام جعفر صادق فتویٰ داده است بنا بر ان این احترام از نمایم بدن عرضداشت کہ
 بعض قوم سادات در حق حضرت امیر معاویہ عقتا و درست نمی دارند و بزمیرہ
 عداوتیان حضرت علی کرم اللہ وجہہ شہادتہ خواجہ شمس العارفین فرمود تا آنکہ در حق
 جمیع صحابان عتقا و درست ندارد ایمان او کامل باشد خدا تعالیٰ میفرماید کہ
 جنت بر تخت های مزیں تکبیرہ و مقابل شستہ باشند قولہ تعالیٰ و نکر کفنا کافی

صَدُّوْهُمْ مِنْ خَلِیْقَانَا عَلٰی سُرُوْرٍ مُّتَقَابِلٰی مفسران نوشته است کہ
 حضرت علی کرم اللہ وجہہ میفرماید کہ طلحہ و زبیر ہمراہ من بر تخت های بہشتی
 نشستہ باشند پس ازین بہت معلوم شود کہ فیما بین حضرات مذکورہ بہر دو وقت
 میت زیرا کہ اگر مخالف بودی با من مرتبہ شریک بودی ساختی بعد از ان فرمود
 چون خرافینا بین ہر دو فرقہ اہل اسلام شروع گشت طلحہ و زبیر بطرف ندے
 مقابل حضرت علی بودند شخصی از انکاران او سہبا کہ حضرت زبیر رسید حضرت
 علی حاضر کرد و حضرت فرمود ہا ہا ہا ہا کہ چہ بکار دی من این دشمن تو ہستی
 بعد از ان فرمود ہستی از امام سہبا تو پرسیدند کہ در حق حضرت ابو بکر صدیق
 حضرت سہبہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما چہ کہیہ گفت من ایشان را دوست می دارم و
 خلیفہ وقت میباشتم گفتند این قول بسبب تقیہ کیہ فرمود اگر سہبہ
 وقت کہ مخالف دین است یک گفتم بعد از ان سخن در ان زمان بود
 سکہ و در شہ مروجہ عثمان انما فرمود اقبالی ان و زبیر فخر نے نظیر بود و از ان

خواجہ توسی منکر بود روز بخدمت آنحضرت آمد بجز وصحت آن حضرت عفت او
 باطل از باطن او پدید آفت و پتقین خالص و ارادت صادق بحضور حضرت
 خواجہ توسی عرض داشت کہ مرا بیعت خود مشرف کنند حضرت صاحب خاص
 ماہی از روز دوم عرض کرد خواجہ صاحب بزبان سبک راند قلت باز روز سوم حجر
 کمال عرض حال بیان کرد چون دہستند کہ از عقیدہ فاسد باز آمد ہست بیعت خود
 مشرف گردانیدند و او را و او را موافق حال وارثا فرمود بعد از آن در
 خواجہ توسی بخدمت مولوی صاحب مکہ ٹوی آمد و مولوی صاحب حال پرسید گفت
 پیش ازین در مذہب سیم بودم و با صدی ہم مذہب غیر بیعت کردہ بودم الحال تہجیر
 حضرت صاحب مذہب باطل ہو کر دہ با ایشان بیعت کردم مولوی صاحب فرمود کہ
 در ہوشیار باش و او را و اشغال کہ از تو تعلیم یافتہ نگذار و با او مولانا مشغول
 باش این سخن در دل گر آن آمد و بخدمت حضرت صاحب عرض داشت کہ خیر سو
 قرآن مجید و او را دیگر از بزرگی ارشاد یافتہ ام اگر فرمایان باشد بخوانم فرمود بخوان گفت
 مولوی صاحب مکہ ٹوی میگوند کہ او را پیشگی را بگذار و بفرمان شیخ خود ثابت ہم
 باش خواجہ صاحب فرمود حق میگوند کہ نزد مشایخان طریقت ہمین حکمت پس
 حسب ارشاد او را سابقہ گذشتہ بوظائف آنحضرت استقامت نمود بعد
 از آن خواجہ شمس العارفین فرمود درین ایام من نیز در توسہ شریف تقیم بودم از
 خان مذکور احوال مذہب نفس رسیدیم و گفتم عجب حیرانم کہ قوم افغان مذہب
 نفس و اہل شونہ گفت قول ایشان حق است کہ صورت نیست کہ جب بزرگوار
 من از قوم افغان بود و با زنی از قوم بلوچ نکاح کرد و او شیعہ مذہب بود بقبلہ
 صحبت ما ہم مذہب شد چون دو واسطہ میان مذہب شیعہ گذشت لہذا این بندہ
 مذہب با او جدا و واسطہ تقیم است بچند مدکہ بسیلہ خواجہ صاحب از بیان حاصل شد

ش
توال اهل
روافض

بعد از آن فرمود فرقه روافض و غیر متعلقه افعال و اقوال خود را مطابق منس و
 حدیث شمارند اما قول آنها باطل است زیرا که این هر دو فرقه منکر اجماع و مذموم اند
 بعد از آن فرمود که اهل رض میگویند که حضرت علی کرم الله وجهه خیال غلات
 در دل پوشیده داشتند اما بسبب عدوت دشمنان ظالمی کردند پس موجب
 گمان ایشان در شجاعت حضرت علی نقصان لازم می آید و دیگر آنکه میگویند معامه
 چهارده نفر با بن حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه واقع بود محض برای طلب خلافت بود
 سبحان الله آن کو حشمان نمیدانند که اولیا الله که خاک بوسان ایشانند و نیاز چون
 مردار است نه از او پرسه گیر کنند و او شان با وجود آنکه مقتدای دین و مشوای اهل حقین بودند
 چگونه در طلب این مردار جنگ جدال و خون ریزی اختیار کنند بعد از آن
 فرمود عجیب حیر نیست از فرقه شیعه که در حق چنین شیر مردها در لفظ امانت میگویند
 که خلافت حق علی کرم الله وجهه بود یاران بگیرند در خود گرفتند خواجه شمس العارفین فرمود
 لعنت باد بر پدر و روح گویان سید بنی هاشم که در گفت که بر پدر و روح گویان
 چرا لعنت میگویند فرمود پدر و روح گویان هم دروغ گویانند و شما که عرض داشتید که
 این قاعده بمیان حضرت نوح علی السلام می آید و می دانند نمی شود فرمود این مرد است
 النابذ کالذئبق این قاعده کلیت که اولاد بنی هاشم الدین خود باشند بعد از آن
 بیت بزرگان ببارگ زانند بیت زمانه بنی هاشم زانکاره

بعد از آن فرمود و شکر بکنون اب شیعه مذموم بود و می شنید بجهت روافض
 داشت که خواب دیدم که اشکای علیه السلام می آید از شخصی حال ایشان در دست
 نمودم گفت این اشک حضرت امام حسین علیه السلام است و در آن اشک
 پس از آن اشک که در دست است حضرت علی کرم الله وجهه است و در آن اشک
 با چندین نفر می آید فرمود این که در کس است گفت این حضرت رسالت بنا و مسلم

علیه وسلم است و بعد از آن شخصی حسنه حال و سچی لائغر و پراکنده در دست گرفته
 می آید گفتم این کدام شخص است گفت این حق سبحانه و تعالی است چون نواب حساب
 کیفیت خواب او بشنید غضبناک شده گفت اسی نادان پروردگار عالمیان را تاخیر
 و خسین و نستی گفت این نادانی و حقارت در عتقا و ایشان است نه در عتقا و من که
 در میان رسول علی کلام و خلفای او بود و غیره صحابه از اول و تقریر می کنید پس بوا
 صاحب مسافر شد بعد از آن فرمود آنچه در میان حضرت علی و امیر معاویه و نزاره
 و خصوصیت واقع بود از روی احتیاج بود نه از روی عناد و اگر چه از جانب امیر معاویه
 خطا بود لیکن در کتب اصول و فقه نوشته است که فعل مجتهد اگر خطا افتد تا هم
 از یک ثواب خالی نباشد بعد از آن سخن در لعنت یزید افتاد و حاجه شمس العارفین
 فرمود لعنت بر یزید نزد آئمه دین جنایات است امام شافعی رحمه الله میفرماید هر کس که
 رسول علیه السلام را و آل و را ایدار سازد بلی تعظیمی کند ملعون است و امام غلام رحمه
 الله میفرماید اگر چه افعال و اقوال یزید در شان حضرت امین از حد بیرون افتد
 مگر این همه از باب کبیره اند و مرتکب کبیره ملعون نمی گردد و دیگر افکار اگر شخصی
 بخورد یا بشنود از لعنت جاوید نیست چرا که احتمال است که شاید خاندان او با ایمان باشد

مرکز نیست و نهم در ذکر علم حضور و مذمت شیخان عالمان با نقص و حقه

روز و شب سعادات صحت حاصل شد پس جمال بشوی و سید فضل شاه
 یا این دیگر نیز حاضر بود بد سخن در ذکر نجوم افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود بر عمل نجوم
 عتقاد نباید کرد بعد از آن همدین معنی حکایت فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین
 عمر بن خطاب بهشت شام مع کاروان روان و آن شدند منجمی گفت که در میان منازل
 ایشان را مصائب واقع شوند چون بیند منازل طے نمودند همان مصائب گرفتار
 شدند چون با بجان آمدند منجمان بطعن گفت اگر منجمی نزد خود مقرر نمودی چرا چندین

ذکر سخط و امر معاویه و غیره
 ذکر لعنت یزید

مرکز نیست و نهم در ذکر علم حضور و مذمت شیخان عالمان با نقص و حقه

مرکز نیست و نهم در ذکر علم حضور و مذمت شیخان عالمان با نقص و حقه

ضرر کشیدی امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت اگر حضرت پناه صلی الله
 علیه وسلم منجم مقرر نمودی من نیز در ششمی بعد از ان این حدیث بزرگان مبارک
 را در نوک از حکم من منجم کا از لک منجم بعد از ان
 همی برین معنی حکایت فرمودند که چون شاه هند جهت فتح طوران عمریت کرد و بجهان
 گفت از علم نجوم معلوم شود که با دشا هند در ملک طوران خواهد مرد و شاه زاوه او
 صاحب ال کشور پس در اندک مدت شاهزاده او بمرد و شاه هند ملک طوران فتح
 کرده در دار السلطنت خود آمد بعد از ان فرمود در قال بد تاویل نیک باید
 کرد همی برین معنی فرمود که نواب سعد الله خان رام پوری در خواب دید که با ننگ
 کشتی کردم و زیر او افتادم چون از خواب بیدار شد وزیران خود را فرمود که خوبه
 دیدم و خود تعبیر کردم و آن اینست چون زیر آن ننگی افتادم گو بان مالک زمین
 شدم یقین است که فتح بنام من خواهد شد بعد از ان لشکر خود را آراست کرد و با ننگی
 جنگ نمود خدا تعالی حسب عتقا او بران فیر ز می داد بعد از ان بخت سخن
 و زد که علم جفر افتاد و خوابه شمس العارین فرمود کیفیت نقش صد در صد همیشه
 با دشا هی بود ضحاک نام و وجه تسمیه ضحاک آن بود که دندان او ماورزا بود و در
 اندک مدت با حکام شاکلی قادر شد و بخت شاهی جلوس نمود و در بازار داشت
 ناک بر دوش او پیدا شدند و همیشه در اورنج و الم مید شستند و غذای آنها
 یک نفر روز مره مقرر بود حتی که بسیار مردمان جهت نماز او کشته و الم شروان
 از ملک و بیرون رفتند مردی کا و نام قوم حداد و در علم جبر نهایت کمال
 نفر به راه خود کرده در غسار بنشدت شاه فریدون را گفت که بخت
 ضحاک نمکیا باشی مد و بدیم الغرض فریدون تیاری جنگ نمود و چون فیما بین
 مقابله شد کا و احد و نقش از کمان بر آنجا فلکست بر زانو خود اندازند نشدند

۴ صد در صد بر بنو است منجم که بواسطه هر کما در حق و کشت در

بر نشان جنگ ستاده کرد چنگ ضحاک قوت داشت جنگ نمود مگر بران غالب
نشد و شاهزاده ببرکت آن نقش منتخبات یافت بعد از شاهزاده آن نشان
پشت سلطان سکندر رسید و همچنین از سکندر بنو شیروان رسیده
به دست بزرگوار آمد و هر یک از این بزرگواران که در آن قسمت شد و در وقت
جنگ حضرت عمر رضی الله عنه آن نشان پیش ستاده جنگ شروع کردند و حضرت
علی هم آمد و وجه نبرد آن جنگ آمد بودند و چون نمایان مقابل شد شروع گشت
حضرت علی نقش صد و صد را یک خانه این را نمود و بر نشان خود بسته مقابل کردند
برکت آن بران فتح یافتند و آن نشان انعامت کردند و درین محل
و عا گو عرض شد است که جمیع سهام سلسله چشتیه نظامیه از حضرت رسالت پنا و صلوات
علیه وسلم تا اسم مبارک ایشان مع سهم ذات که الله است بحساب بجمع نموده
به نقش خمس پور نمودم و خواجہ شمس العارضین فرمود قاعدہ جفر سیدانی گفتیم نوشتن
نقش مربع و سلسله تا صد و صد از والد بزرگوار تعلیم یافته ام پس آن نقش
مطالع کرده بعضی شخص را بنوشتن آن اجازت دادند و آن نقش خمس اینست

پانجمی بسبب حاجات نوشتن استغاثه کند مجرب است

۲۲۶۰	۲۲۶۳	۲۲۵۶	۲۲۶۹	۲۲۶۲
۲۲۶۱	۲۲۶۹	۲۲۶۲	۲۲۶۰	۲۲۶۱
۲۲۶۴	۲۲۶۵	۲۲۶۱	۲۲۶۱	۲۲۵۹
۲۲۵۱	۲۲۶۶	۲۲۶۷	۲۲۶۶	۲۲۶۵
۲۲۶۲	۲۲۵۶	۲۲۶۰	۲۲۶۴	۲۲۶۶

بعد از آن پانجمین محل دعا گو عرض شد که اکثر مردمان بر حاجات و تعویذ

لطلب کنند چیزی ارشاد فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود و در باب نوشتن تعویذات
 و چیز شیطست اکل حلال و صدق مقال چون برین هر دو صفت عال باشد
 هر چه خواهی بنویس بعد از آن کتاب مرقعه و کنگول عنایت فرموده اجازت دادند
 بعد از آن برین معنی حکایت فرمود که روزی حضرت خواجہ گنج شکر جانب
 ہندستان میرفتند شب در خانہ مردی دہقان آباد آن شخص عرضہ شد کہ ای
 من بدر ذرہ لا چارست چیکہ ارشاد فرمایند خواجہ گنج شکر این بیت نوشتہ و
 بیست مر اجاشد خرم را نیز جاشد بہ زن دہقان اید یا نہ زاید بہ بجر و بر آمد لفظ
 زاید زین او خلاص شد باز فرمود مردی شیر شاہ نام حوالی ملتان سکونت میداد
 اگر کسی حاجت مند آمدی برین عبارت نوشتہ را دومی کان بچاپری روان آمی
 مقصود او بر آمدی بعد از آن فرمود عالمی بخدمت آنحضرت عرضہ شد کہ برای
 رفع حاجت چیزی فرمایند فرمود یا حاجی یا حاجی یا حاجی بخوان آن عالمی صحیح کردہ یا حاجی
 یا شوقہ بخوان بعد از چند مدت پیش آن بزرگ شکایت کرد کہ کار من بیرون نیامد
 فرمودند شما صحیح بخوانید یا غلطہ بخوانیم اگر بہمان طریق بخوانی کار تو خواہد شد چون
 باز حسب الامر آن بخواند مقصود او حاصل شد بعد از آن فرمود تا شیر در زبان است
 نہ و کہ نعتی نقلہ اللہم کہ فیت بجر کاری کہ خواهی بنویس بعد از آن
 لعی سخن در ذکر عملیات افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود خلفای حضرت خواجہ
 سعادی بسیار اولاد ہما ہری مثل خرب البحر و وزیر ہمانی بخوانند اما حضرت ما
 بہر روز و مستغاث و دلایل الخیات و منزل تو آن شریف دیار اولاد ہما
 بخوانند و اکثر اوقات بد اقبہ بیکذ اشتمد انگاہ فرمود اگر عاقلان حضرت
 آدمی بد رویشان ستان گفتند کہ این شیخ زایدیون کنی تا زشت او
 مقصود ہائیم بعد از آن فرمود علی سورہ یس شریف بخدمت حضرت مولانا آمد

گفت بپرکت عمل سوره نیس و زور میگیرم در آن ایام شخصی را مال و زویده بود
 بخدمت آن عامل عرض داشت پس آن حسب عده خود استعمال کرده هیچ اثر آن ظاهر
 نشد و وقتی در قریه یکمصد شریفی بان عامل ملاقی شدیم و گفتم شمره عمل خود بناگفت از
 آن روز به برکت حاجه تو سومی هیچ اثر عمل من باقی نماند و تو به کردم بعد از آن
 فرمود وقتی حاجه تو سومی ذکر حضرت شاه محمد غوث گویری میکرد و او را بلفظ تحسین یا
 فرمودی ازین تحسین تعجب مائیم که پیش ازین عالم از بهترین استی امروزه باب پیشوا
 عالمان آفرین میگویند این از در اول سید ششم روزی کتاب جواهر تحسین شاه محمد
 غوث مطالع میکردم که عملی جهت عذر نوشته دیدیم و بطریق زکوة او بیان کرد که چنانچه
 حجره و فلان وقت فلان بخور باشد و علی بذالقیاس آنچنان شریفه بیان کرد
 بود که منفرد و هر کس هیچ ذکر آن عامل باشد هر گاه که برای حصول این چنین امر حقیر از
 مشقت ضرورت پس بر حصول قربت با الارباب چه قدر محنت و مشقت باید کرد
 پس دانستم که شاید این سخن شاه محمد غوث پسند خاطر حاجه صاحب دها باشد بعد از آن
 حکایت شاه محمد غوث بر زبان مبارک راند که روزی سلطان وقت با وزیر خود گفت
 از شاه محمد غوث بیترسم چنان تدبیر شود که از ما این باشیم گفت صلحت نیست که
 آنرا بگویم تا ازین عاجز بود و اگر فقیر است برود و اگر عامل باشد زود پس از حکم دادند
 که از پنجاب بروید و شنیدن حکم مع و بستگاری نمودند چون اسباب متعلقان
 او را دیدند گفت هنوز از واندیشه ناک ام که شاید با من مخالف شده و ضرر رساند و آن
 حال حکم داد که با و مقابله کنید چند افواج برای جنگ سپاراد رفتند تا آنکه میانین مقابله
 شروع گشت و چون هر شخصی از جانب شاه محمد غوث قتل شدی تا دم گشتی که فلان
 و فلان بر و زاده و فلان خواهر زاده و فلان درویش و خادم ایشان کشته شده هیچ
 شخصتی حتی که غلبه افواج با و شاهی شد و در پی مستورات ایشان شدند و در گوشه راه

حکایت شاه محمد غوث

دختر ایشان جو بہر قیمتی منسک بود شخصی لشکرے حملہ کردہ ہر گوش بریدو آن دختر
 را پیش شاہ صاحب اندخت بجزو دیدن حال و بر چہرہ آنحضرت آثار غضب نما شد
 چیزے خواندہ دعوت مریخ کرد و جانب لشکر شاہی روسی آوردہ از زبان بکا زمر
 اکتل یا مسریخ ہمہ لشکران یک دفعہ قتل شدند بعد از ان بعوض این گناہ در قمار
 دو از دہ سال با ستغفار مشغول شدند بعد از ان فرمود بہام آن حضرت بہ
 گوالیری چندین جاگیر انعام کردہ بود وقتی را چہ مذکور غلامے پیش قیمت بر قبر وے
 انداخت شخصی از مجاہدان آن غلامے بڑے فاحشہ برای ازار ساختن او داد
 چون این خبر را چہ شنید خشناک شد و آن جاگیر را ضبط کرد بعد از ان فرمود
 بسبب کثرت مردمان وقت شغل حاصل نمیشود و اکثر آدمیان طالعہ عملیات
 میباشند ہمہ درین محل مولوی معظّم دین عرضداشت کہ بسیار مردم از امور شہ
 اعراض نمودہ دیگر دابّ نیا غرق شوند و این بیت شیخ عطار بزرگان خوانند
 بیت امی روی در کشیدہ و بازار آمدہ و خلقی بہین جلسہ رفتار آید
 و باز گفت مولوی جامی این بیت را شرح نموده است بعد از ان خواجہ شمس العزیز
 بزرگان مبارک زندک شیخ بہا والدین ولد و شمع بلخ سکونت سی بہت وقتی
 روانہ شد و بہ نیشاپور رسید و اسیر خود جلال الدین بخدشت شیخ فرید الدین عطار
 حاضر کرد و آنحضرتہ در حق او دعا کرد و او را نامہ تحصیف خواند و اند چون پند
 رسیدہ شیخ بہا والدین نقش بند را خبر رسید ایشان زار خانہ خود بردند و بہ
 سبک بہا والدین ولد بہ نامہ شویانید بعد از ان فرمودہ شد کہ
 شیخ علی زفروردہ بیت عقل بر عطار کہ فرمودہ شد کہ عطار کہتا
 بعد از ان دعا گویند شہت زانی نمیدہند و فرمودہ شد کہ عطار کہتا
 نہیں بعد از ان حضرت فرمودہ خواجہ مولوی بجا آمدن گناہ و فرمودہ شد کہ

بطریق شوق تصدیق بخواند باک نیست بعد از آن فرمود ساکت باید که در عملیات
 اوقات خود را ضائع نکند که مانع وصول حق اند مقصود اصلی آن است که از یاد خدا
 تعالی هیچ وقتی خالی نباشد که سعادت دارین درین مندرج است چنانچه بزرگ
 فرموده بیست پس از سی سال این معنی محقق شد بخاتمانی بهی که یکدم با خدا بودن این
 ملک سلیمانی بعد از آن فرمود روزی عامل عبد الحکیم نام بخدمت خواجہ توسو
 آمد و عرض داشت که اگر فرمایید چیزی از عملیات خود بنمایم فرمود هر چه دانی بگویند
 آن عامل نقشی نوشت نه زیر انگشت باپی خود نهاد فی الحال شخصی جامه لنگی برد
 نهاد حاضر شد و گفت اگر ایشان را حاجت نان بخیره باشد تیار کنم گفت برو حاجت
 نیست مهنوز بخانه زسیده باشد که باز همان نقش زیر انگشت نهاد و فوراً حاضر شد
 گفت اگر حاجتی مناسب این بند باشد فرمایند گفت هیچ حاجت نیست پس آن شخص
 خانه رفت باز سوم بار نقش مذکور زیر پای نهاد باز حاضر شد و روی ترش کرد و لنگی خود
 پیش آن بنداخت و رفت پس عامل مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشت که این
 تاثیر عمل من است فرمود ای عامل اگر کتاب عملیات میداری بیا عامل بسیار شنود
 شد کتاب خود بخدمت آنحضرت نهاد و خواجہ صاحب روست گرفته اول و آخر او در دست
 نموده پایه پاره کرده در پیشی را داد و فرمود که این اور دریا بنداز تا نشان او باقی نماند
 باز بسوی عامل متوجه شد فرمود ای عبد الحکیم ازین عملیات توبه کن و در عبادت
 حق سبحانه و تعالی مشغول باش این ندگی چند روز را در پیله و همت فاسد و
 عملیات باطله ضائع کن پس حسب الارشاد آنحضرت توبه کرد و به بیعت ایشان مشرف
 شده باو حق مشغول گشت بعد از آن بختی سخن در ذکر مذمت حقه افتاد و شخصی
 عرض داشت که نوشیدن حقه چه حکم دارد خواجہ شمس العارفین فرمود بعضی علما
 در باب او کرامت نوشته و بعضی میساج و اکثر صلحا استعدمین متاخرین نیز ازین

فرمان عالی

فرمان عالی

اگر ایسا ہو تو اس کو گواہی دینا ہے

احقر ان کو روئے اند بعد ازاں فرمود اندرون حلقہ کش سیاہ میگرد و در این بیت
 زبان مبارک را تدبیریت حقه پیر الی اللہ سیاہ ہو کوئی نہ مستحقان گنہ گواہ
 باز فرمود مصلی را از حقه کشیدن بسیار احتراز باید کرد زیرا کہ بسبب عقوبت لایق
 عبادت اوزائل شود و ملائکان نیز از او بیزار شوند چنانچه حضرت رسالت پناه
 صلی اللہ علیہ وسلم اصحاب کرام را میفرمودی سیر و پیاز خوردہ در مسجد نمازید زیرا کہ
 مار الجبر ایل علیہ السلام گاہی گاہی مسالہ شود پس ای مردان حق بوی حقه از بوس
 سیر و پیاز کمتر نیست بکند زیادہ ترست بعد ازاں فرمود کشیدن حقه بعض اہل
 علم بہ بدعت منسوب کنند و بعض بہ کار و تحریر یا ماوریکان کہ اصل ہمہ بدیہاست زیرا کہ
 اقتدر کہ کسی حقه نوشد بہان از یاد و حق از اندام ہم در زمین او بومی قمار گیر و لذت
 اورا و اوقار مٹھنص شود بنا بران مردان تقیاً ہم از ان نفرت کنند و دیگرانکہ بارہ
 ہی جاہ بر گروہی رونی بستہ بر زمین حقه ہنند و آب ان ترشوند چون حقی کشان
 با ہماروز مژہ دست الییدہ بلعین خود بزنند و بہان جامہ نماز بگذارند کہ دست
 کرد و ہمچنین جایی کہ حقه باشد اکثر مردمان جہاں جمع شوند و بسیار اقوال غیر شرعہ
 میگویند بعد ازاں فرمود سولوی غلام سول گروئی جایی کہ حقه دیدند کہ
 بسیار بار از اسلام و اوندی و گفتی ای نبیث برای خدا از من بوزر شود و زری
 با و نشان ملاقی شد کہ و گفتہ باعث چیست کہ از او بسیار پزیر کنی گفتند امام ہم
 نہ دانست ہر جایی کہ حقه باشد حتمال ست کہ پوست ہم باشد و بہان ہر دو جمع
 شوند احتمال بیج و انون ہم باشد و چون ہر شے جمع آیند کمان نمانند بسیار
 باشد علی مذاقتبای و اگر آب کنان گرفتارند و ان حقلنس سیاہ گروہ
 سیاہی کنان بدلان نمیکند و نورایان از ہر طرف تہ و چنانچہ زبان فرود
 بیت بر گناہ نہ نیست در مرات اول ہر دو ان شود زمین زخمی ہوا و سب

بعد از آن فرمود مروی عالم در شجر چنیوٹ ساکت میداشت و آن هم تمسک میداد
 و با کثر اہل علم و طباطباقہ بحث میکردی و غالب آدمی اتفاقاً در موضع شیح جلیل
 آمدہ بکان کشیج محمد غوث آفاست نمود آن مروی صاحب کرامت بود و وقت
 کشی را کرده میداشت آن عالم غلام خود را گفت حقہ تازه کرده بیا حسب حکم تیار کرده
 پیش قاضی نہاد و چون دم در کشید آواز نیاید گفت این باز درست کن باز بخوبی از
 اندرون فی صفا کرده بیاورد تا ہم آواز او بیرون نیاید گفت برای بحث حالیت
 حقہ آمدہ بود ہم اما چکم کہ ایشان بکرامت آواز او بند کرد اگر از راه علم سخن گفتی بحث
 کرد می چون خانچہ لجام پیش قاضی صاحب نہاد برای دست شویدن آب طلبیدند
 آنحضرت فرمود ہمین آب حقہ کاغذ است قاضی صاحب زمین امر شرمسار شد و
 توبہ کردند و گفتند کہ خداوند بازرگ و حقہ نخواہم رفت بعد از آن فرمود کہ در شجر
 چمنگ دوحی آن ہمہ مردمان چه سیال و چه سید شیعہ مذہب بہتہ و قاضی آنہا
 سید بل سنت جماعت بود عجب کار خانہ الہی است کہ قاضی مذہب بگریخت
 مذہب بگری بعد از آن این چند ابیات بر زبان مبارک انند ایہا است

عالم در شجر چنیوٹ ساکت میداشت و آن هم تمسک میداد

دو ہون پھوڑنی دند ادوی ہا کہ سید پینک	دو ہون پھوڑنی دند ادوی ہا کہ سید پینک
چو چوٹ چوٹ تا کو کھڑا مجلس سنال مانگ	چو چوٹ چوٹ تا کو کھڑا مجلس سنال مانگ
صافہ تراشی تو سر پھری گدا و ناسک	صافہ تراشی تو سر پھری گدا و ناسک
مرا شہادت چمکی کہ کھڑی بھسبے رنگ	مرا شہادت چمکی کہ کھڑی بھسبے رنگ

دو ہون پھوڑنی دند ادوی ہا کہ سید پینک
 چو چوٹ چوٹ تا کو کھڑا مجلس سنال مانگ
 صافہ تراشی تو سر پھری گدا و ناسک
 مرا شہادت چمکی کہ کھڑی بھسبے رنگ

عالم در شجر چنیوٹ ساکت میداشت و آن هم تمسک میداد

سخن در باب مخالفان شریعت افتاد شخصی عرض داشت که مردی میهندهند مرا
گفت اگر در حلقه ما بنشیند عرفان خدا متعالی بر تو مکتوب گردد و بحال هر چه فرمایند
بجا آورم خواه شمس العارفین فرمودند زه این چنین شخصی هرگز نباید رفت بلکه مسلمانان
اگر در نوشته شدن پنج پوست و غیر مشروعات مشغول بنیداز آنها نیز احترام آید
کرد بعد از آن شخصی عرض داشت مردی که بمحفل اهل دنیا بنشیند بزمره و نشیند
شمرده شود و دیگر فوائد نیز میاید خواه شمس العارفین در جوابش فرمود خواه تو سوی
میگر مردی شخصی که بمحفل اهل دنیا می نشیند از یاد حق تعالی غافل باشد و در روز

قیامت نیز همراه او حشر کنند چنانچه در حدیث آمده میحشر الله علی دین خلیل
بعد از آن سخن در نسبت مخالف مذمیب فناء مسامت بانو حاضر بود عرض داشت
که سب چنانچه جلال پوری نسبت سایر خود بفلان طرف میخوانند و حال آنکه آن مردی
لا اقل نسبت نسبت خواه شمس العارفین فرمود اگر نسبت بر آن نسبت کنند باید که از
پیشتر کنند که پیوندی با مخالفان دین بیان میدارد بعد از آن این مقوله بزرگان
سبارک راند مقوله جمعی آن تھے ماسی به کشد ایری تے جاسی به بعد از آن
فرمود ملازمست مردان غیر مسلم نقصان دین میدارد بلکه از ملازمت اهل اسلام
نیز بریزد باید که وزیر که این هم سخن بود نقصان دارد که احتیاج خود در قبضه دیگر باشد
پس ازین باعث در المعاصت حق تعالی ثابت قدمی تواند شد بعد از آن
برین معنی حکایت فرمود حاکم فی الجاهلیه ان اهل انصاف به و نلک غلام فاد
نعم ما یریکم خود حاکم کرد و فرمود که جمیع حکام حکومت مطالبی است که
شیرین شب است باید گفت چون که عالمی شنید خوبت و
انین عالمها چون امید کرد ازین مردان است که از آن کسی در این دنیا
دین فرمود چون آن شخصی نیک در جامه است ملک نزدیک میدانست از من آن

و در ملازمت

ن

دفتر ملازمت او قطع کنید از گاہ فرمود با وجہ و حاکم عادل و اہل سلام از ملازمت او
 توبہ کرد و نام خود از دفتر آن سو قوف کرانید بعد از ان فرمود اکثر مردمان شہ
 نوکری برای حفظ نفس نے گزارند و گویند اگر نوکری نکینم از کجا خوریم و برحق تعالی
 کہ مذاق جمیع مخلوقات است توکل و اعتماد نے دارند بعد از ان فرمود مرد
 مرشته دار زیارت حرمین شریفین مشرف گشت و چون مراجعت کرد باز بملازمت
 سابق بحال شد روزی بمالقاتی شد گفتیم عجب کجاست کہ زیارت حرمین شریفین
 فائز شدہ باز نوکری کفار میکنی گفت اگر نکینم چه خورم گفتیم مردان دیگر از کجا بیخورد
 بعد از ان حکایت نواب گلشن خان ملتان بزرگبارک ماند کہ چون بمابین سر
 کھڑک سنگ و نواب صاحب حب معرکہ در ملتان تھا و اکثر سردان جا نہیں گشتہ شدہ
 چل تن غازی ہمراہ نواب صاحب باقی ماندہ بعض اسیران بحضور نواب صاحب بدست
 نمود کہ سردار کھڑک سنگہ برود و ازہ نامی شہر ستادہ است اگر ایشان سستی
 کنند تا مایان و رمن باشیم نواب صاحب پیش خود در دہن گرفتہ فرمود و فرس بر ناقص
 فہم ایشان کہ باین شہر رخصت سبارک سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم جاری و کشی کردہ
 ام اگر پیش کافر بفرجام نہنگون کینم روز قیامت بحضور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چو جواب
 گویم بعد از ان فرمود آن جانفرد قرآن و حاجی الحرمین شریفین بود و در اول ارادہ
 شہادت نیز سپیدشت آن ہم حاصل شد بعد از ان قاضی فیض احمد چاہی
 عرضداشت کہ این شہر من اکثر جلازمت میدارد بار منع کردم اما باز نمی آید خود
 شمس العارفین فرمود مرد مسلمانز باید کہ از ملازمت پیمیز نماید و اگر حاجت باشد ملازمت
 اہل سلام کند بعد از ان بندہ عرضداشت کہ نصیحتی فرمائید تا بکار آید فرمود لک باید کہ صحبت
 صحیح حاصل نماید و صحبت ہمہ پیمیزد چرا کہ صحبت نیک انیک کند و صحبت بدتر است
 چنانچہ مولانا روم فرمودہ بیت صحبت صالح تمام صحبت نیک است صحبت نیک است صحبت نیک است

صحبت عاشق ترا عاشق کند به صحبت فاسق تر فاسق کند همچنان در حدیث آمده است
 است الکفایت تو اگر صحبت صاحبین میسر نشود در وقت لعل کتب سبک و نوحه
 شایع حیا، العلوم و کیمیا سعادت و مشوای معنوی مشغولان شد و نه تنها
 اختیار کند و از صحبت جاہل نهایت اجتناب کند که زهر قاتل است چنانچه مولانا فرمود
بیت دوستی جان شیرین سخن به کم شوگان هست چون سم کهن بعد از آن
 یعنی سخن در ذکر شامت گناه افتاد خوب شمس العارفین فرمود و بال غیب گناهگان بر
 نیکو کاران هم واقع شود هم برین معنی حکایت فرمودند که پادشاهی بود و زوجه او برقی
 چوبیت آمد جارت خواست پادشاه بخدمت شیخ نجم الدین کبری عرض داشت که این زن
 اراده حج پیدا کرد اگر در ولایتی معتبر خود را همراه آن روانه کنی بهتر است پس شیخ مرید
 صادق الاعتقاد را همراه آن روانه کرد چون شاه نزدی بسوی زنگه کرد و صحبت او
 در دل شاه نزدی افتاد و بی حسرتی میگویی چون این خیر بود پادشاهی سید پادشاهی
 نقل کرد بعد از آن شاه موصوف یک شمشیر داشت از دانه که نموده پیش شیخ نجم الدین
 نهاد و گفت که اگر خود خوان آن در ولایت معاف فرمایند و اگر نه این شمشیر از دانه
 خوان قبول کنند و این شمشیر به نوبت بعد بوض تصادم بوقت آنحضرت فرمود که
 بوض خوان آن در ولایت چند کسی بر روان کمال شکیه خواهند شد بعد از آن پادشاه
 بدانکه آنرا کس از آن شکیه رسید و چند مرد از آن شکیه رسیدند و پادشاه
 در دست و قبض رسید بعد از آن بدانکه شمشیر به نوبت رسید و شیخ نجم الدین
 گفت از من بجز این شمشیر بر روان شکیه است این مردان را که در آنجا
 خود بگذر و جان خود را بهدست بر من چنانکه از آن شمشیر
 شمشیر پدید آمد بعد از آن بسوی هندوستان روان گشت و در آنجا
 سکونت پیدا کرد چون مرد پادشاه با شمشیر و نوبت از آن شمشیر

بکر شامت آن

ایم چون این خبر سجا کم کھڑک سنگر سید از الملبیدہ گفت با وجود حکومت من وزودا
بچه قانون سزاوہ آخر الامر لاجواب شدند و چند مبلغات از اہل اہانت برانہ گرفتہ راکرد

مرآتیکہ دیکم و ذکر مذمت و نسیا و اہل آن

روز تہ شنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چینیوٹی و مولوی نور اللہ ہنوی
یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت دنیا و دنیاویہ شخصہ ہند و متحدہ ہند مت خواجہ شمس العارفین
سوال کرد حضرت صاحب چہ می عطا نمود بجا از ان زبان مبارک را اندک شخصہ زنبور نام
بمذمت خواجہ توسوی عرض داشت کہ مبلغ صد روپیہ بر اسر انجامی چاہ عنایت فرمائید
خواجہ صاحب مبلغ صد روپیہ عطا کرد ہمدین وقت قاضی شخصہ تاء عرض داشت کہ ہر اک
غلامان صوفیان مفلس و متقیان عاجز بخصو ایشان حاضر اند اگر ایشان از این مہانت
عطا فرمودی چہ بہتر بودی فرمود این مال دنیا اگر تر در من عن سیر کورد عزیزان را و او
بعد از ان بر معنی حکایت فرمود روزی شیخ شبلی علیہ الرحمۃ چہار ہزار دنیا
دریاندخت شخصی گفت اگر این دنیا نیز کسی محتاج را و ادوی بہ بودی اسخفت فرمود
من آن نمون نیم کہ رحمت خود دیدن را بدیم بعد از ان سخن در مختص اہل دنیا
افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود حضرت خواجہ توسوی فرمودی کہ دنیا مفوض خدا
و انبیا علیہم السلام و اولیا کرام است فرمودیکہ مولانا رومی در مثنوی بیان فرماید
اہل دنیا چون سگ دیوانہ اند و در شوریشا نہ کہ بسر یکا نہ اند و ان دنیا چہ کہ بدین ہمین
لعنت اللہ علیہم جمعین بہ حیثیت دنیا ریشہ نشین درین آن کلید نوح این دنیا
و ہم خواجہ توسوی فرمودی اگر خدا بجاالی ما اتوات علیہمیشہ و ادوی در حق
زیادہ تر ازین گفتمی ہمہ پرمحل دعا کو عرض داشت کہ اہل دنیا کلام کمال فرمود ان
کسانند کہ محبت دنیا در دل آنها غالب باشد و جہا و قات خود را در پے جمع کرد ان
صرف کند چا پنچہ مولانا روم میفرماید بہریت حیثیت دنیا از خدا غافل شدن

مرآتیکہ دیکم و ذکر مذمت و نسیا و اہل آن

عطا فرمودی

نسیا

فی قماش و نقره و فرزند نوزاد محمد بن خدا تبعا لے میفرمود قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
 لانکم اموالکم و اولادکم عند ذک و الله بعد از آن فرمود وقتی
 حضرت گنج شکر خواجہ نظام الدین را فرمود مشب برکت تو در باب ترقی دنیا بجانب
 الایمانیات کرده ام خواجہ نظام الدین ازین امر متفکر شدہ عرض داشت کہ ازین دنیا
 مردار مردان خدا پناہ خواستند و من از شکر او بچہ طور عالمی بایم فرمود دنیا با تو
 هیچ نخواہد کرد اما از اربند خود را محکم داری گفت خبر فرمان ایشان بر حوران ہشتی ہم
 شیخ اہم کشاد بعد از آن فرمود دنیا فی نفس الامر بون نیست بلکہ بحکم حدیث مزید
 آخریت اما تصرفات او مختلف اند اگر آنرا موافق خواہش نفسانی صرف کند مار
 گردد و اگر موافق فرمان خدا و رسول او خرج کند سعادت دارین باید بعد از آن فرمود
 بعد از دعا بگنج شکر ترقی اموال چنان شد کہ از حساب بیرون رفت و آن مال مفتوحات
 و حسنہ صحت و فضلا صرف شدی و مقیمان حضور آنحضرت تخمینا چہار ہزار علما نامدا
 و پانصد قوال و دیگر مقیمان آستان نیرافزون تر بود بعد از آن فرمود حضرت امیر خسرو
 و علاء الدین بعد از ہر نعتہ جانب درویشان آستان ارسال نمودی و گفتی درویشی کہ
 لائق اجازت باشد نزد من بیاید و حسب لفرمان ہجو میکردند و ہر درویشی کہ در قیاس خود
 لائق دستندی نام از نوشتہ بہ بحضور آنحضرت حاضر کردندی و حضرت بعضی را مسلم داشتہ
 و بعضی را گدشتہ درویشی دیگر بجای او قبول فرمودی تا ہمام عمر برین منوال بگدشتہ
 بعد از آن سخن در ذکر فرید الدین عطار افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود شیخ فرید الدین
 عطار در ابتدای عمر دوکان عطاری میکردند روزی مردی خرقہ پوش آمد و گفت برکت
 خرقہ عطارد کہ است شیخ فرید الدین بجنیدید و گفت عطر برای لباس باریک صاف باشد
 نہ برای خرقہ کہنہ خرقہ پوش گفت با وجود جنین غلائق و حرص دنیا مردن تو چگونه باشد
 شیخ عطار گفت مردن تو محال مینماید آن بزرگ گفت کہ مردان من تو سبب است

فرید الدین عطار

و بسیار گفتگو فیما بین جسارت میسر کردند آخر آن بزرگ خرقه بر خود کشید پیش از آن
 آنحضرت غلطید چون شیخ عطار خرقه برداشته دید که جان بحق تسلیم کرد فی الحال در
 دل شیخ حسرت آمد و همیشه لای عطر در آب جواز ختمه بحق متوجه شدند بعد از آن این
 بیت بزرگان مبارک را ندید بیت عقل بر عطار را که شد از و طهارت را بخت اندر آب جو
 بعد از آن سخن در ذکر سلطان ابراهیم افتاد و خوابه شمس العارفین فرمود روزی حضرت
 ابراهیم بر تخت نشسته بودند از بالای سقف آواز آمد سلطان ابراهیم بالا مقف
 رفت شخصی را بدید گفت تو کیستی و اینجا چه کار داری گفت من گم شده در جست
 میکنم گفت تعجب است که بر ما به شاهي شتر می طایبی گفت این هم محال است که با وجود تعلیق
 سلطنت مرتبه فقر حاصل کنی بعد از آن روزی شخصی از رجال العیوب بحضورش
 ابراهیم آمد و محفل سلطانی آراسته بود بی تحاشا با و بود با سپاهان و عقبان آراسته
 نموده پیش تخت سلطانی ایستاد و گفت ای سلطان با بر تخت خود جامه بدو آنگونه
 گفت در سکه سلطانی بود آنچه به باب مهیا اند گفت تخت کد مگر کس است که در
 ملکی و موی کوسن است بایست قبل زمین در ملکیت کد مگر کس بود شما بگفتند ای
 بهین بگو تا چه گزشت پیش نموده گفت این هم مثل سکه مویست چنانکه مهیا
 سکه شب داشته کوچ نموده و باز دیگران می آیند و این هم هر کس بویست نه و اگر
 بدین سپرد کند چنانچه شیخ سعدی فرمود همیشه هر که آمد عمارت را مویست
 رفت مشرف بدین سپرد بخت پس آن مرد غایب شد و نشان او در آن
 تاثیر کردی اعمال سخت شاهی گزاشته بر کناره و یک گوشه و زیاده
 شمس العارفین فرمود و گفتی که بسوی بیت آمد شاعران و دانشمندان و
 نفل میکردند تا بخت چهار و سال بخت آمد رسیدند چون از آن مکان
 فارغ شده در آن بخت امام عظیم رحمة الله علیه صاحب سپید که از عدو

در سلطانی ابراهیم

چیزی میدانی گفت هیچ ندانم مگر یک حدیث که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

فرمود **حَبَّ الدُّنْيَا دَأْسٌ كُلُّ خَطِيئَةٍ وَتَرَكَ الدُّنْيَا دَأْسٌ كُلُّ عِبَادَةٍ**
 امام صاحب بود همین حدیث کافیت و چند مدت بعد است امام صاحب سکونت کرده
 علم ضروریات خواندند بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود که شاگردان امام صاحب
 بسیار بودند مگر دو شاگرد در علم بالطنی حضرت ابراهیم ادبیم و داؤد طائی کامل بودند و
 دو در علم ظاهر امام محمد و امام ابو یوسف بعد از آن فرمود وقتی خلیفه منصور
 حضرت امام صاحب را طلبید و گفت منصب قضا را هست یا رکن امام صاحب گفت
 ای میرمن مرد عجمی ام نه عربی و سادات عرب میر تقضا من اجاضی نخواهند شد
 خلیفه گفت قضا به نسب تعلق ندارد این را علم باید از امام صاحب گفت من آن کار را
 نشایم و درین که گفتم که نشایم اگر هست گویم خود نشایم و اگر دروغ میگویم دروغ گویم
 مسلمانان را نشاید و تو خلیفه خدای را و امدار که دروغ گویرا خلیفه خود کنی این بگفت و
 نجات یافت پس بعد وفات امام صاحب سف علیہ الرحمۃ قضا را اختیار کرد
 که فیما بین صاحبین در کدام مسئله اختلاف واقع شد و بعد است حضرت داؤد طائی
 رفت کند و اختلاف خود را بیان کردند ای اگر قول ابو یوسف درست بودی فرمودیکه
 این مسئله صحیح است و اگر قول امام محمد صحیح شد فرمودندی که قول محمد صحیح است یعنی
 بسبب که هیت قضا نام ابو یوسف بر زبان نیاوردندی بعد از آن فرمود طریق
 حضرت ابراهیم آن بود که در بادیه رفته ہمیرم کشتی میکردی و در بازار مکه معطر فروخته
 و نصف قیمت آن در تصرف خود آوردی و نصف دیگر درویشان را دادندی
 روزی در تبارسی طعام دزدگ شد و درویشان نهایت مضطرب شدند چون طعام
 تیار شد آن همه ایشان را دادند و عذر نمودند بعد از آن فرمود خواجه حمید الدین ناگویی
 رحمۃ اللہ علیہ تارک دنیا سجد کمال بودند چنانچه در خانه آنحضرت بجز یک رو اجامه دیگر

ذکر امام عظیم

ذکر خواجه حمید الدین

نبود چون وقت نماز شدی جانب مسجد میرفتندی و اهل خانه ایشان در غله دان نشسته بودند
 و ایشان آن چادر بر بدن چسبیده میرفتند و بعد از جماعت انتظار و عاظم کردند چون
 آنحضرت از نماز فارغ شده بخانه آمدی باز اهل خانه ایشان بجهان چادر نماز دادند و می
 حضرت صاحب در آن غله دان نشسته می روز سلطان شمس الدین غوری حال آن
 حضرت از مردمان پرسید که این بزرگی متاع دنیا و جامه پوشیدنی و طعام خوردنی منی
 دارند چگونه کنند مردمان کیفیت حال بیان کردند سلطان عرض داشت اگر مرضی مبارک
 ایشان باشد چیزی روزینه از بیت المال مقرر نمایم و اگر از بیت المال قبول نکنند
 از دو مکان بقال موافق حاجت خود گرفتند و صاحب بخانه آمده از اهل بیت خود بصلحت
 پرسیدند زوجه ایشان گفت در خانه به منیم اگر چیزی میوه و نبات آنچه در خانه
 مبارک ایشان باشد بکنند چون تجو کرد قدری ریمان یافت و گفت این را فرو
 میخوریم بعد از آن هر چه باشد باز زوجه ایشان گفت اگر روزینه سلطان
 ختیا خواهد کرد نام ایشان از دفتر مشوکلین میگذرانند پس این سخن در دایره
 آمد و امام سلطان قبول نمود و بدان گامان حق خدین شد که با وجود مکان ترک کردند
 بعد از آن سخن در ذکر دیانت سلطان شمس الدین افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود
 خواجہ طلبت بختیار اوشی کاکلی رحمه الله علیه بوقت نزاع وصیت کرده بود مرا غسل آرد
 کسین بد که سنت عرفوت نکرده باشد چون این خبر سلطان رسید گفت الحمد لله که خدا
 تعالی این سبکین با این سعادت مشرف ساخت که گاهی سنت عرفوت نکرده
 از آن سخن در ذکر شیخ شهاب الدین افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود که شیخ
 نواز شد و والد بزرگوار ایشان بخدمت حضرت محبوب بانی شیخ شمس العارفین
 آورد و حضرت عوث الاعظم بر آن خود بنشانند و بروی آن شرفقت کرد و فرمود آنست
 انحر الشهورین فی العراق حسب الفرائض ان حضرت بد جبهه کمال رسیدند و در

فتوحات پیشین شہا بالدین چنان مفتوح شد کہ ہشتاد ہزار محرز از صبح تا شام جمع شد و ہمین قدر تصرف کردی تا وقت مغرب سیم در ہم باقی ماندی بعد از ان فرمود اکثر اہل دنیا تا نصف عمر خود در حصول دنیا بسیار کوشش کنند چون آخر عمر از ان بایوس بمانند باز اولاد خود را بان مشغول امر کنند یعنی بہر صورت مقصود انہا ماسوی السد باشد و مردان طراز ہر دو جانب و گر دانیدہ باید حق تعالی مشغول باشند و محبت زن فرزند از دل خود دور کنند بدون نیا بودن لولاد و کھسان دنیا اگر باشد آنرا نیز راہ مستقیم امر کنند بعد از ان فرمود لطالب صاحب دق را باید کہ در ترک دنیا بسیار کوشش کند زیرا کہ اصل ہمہ بدیہاست رباعی اسی لطالب نیا تو بسے مغروری ہو وی مال عقبے تو یچی مزدوری ہو وی آنکہ زبیل ہر دو عالم دوری ہو تو لطالب رجب بلکہ عین النوری بعد از ان سخن در ذکر شیخ بہا والدین ملتانی افتاد خواجہ شمس العارمین بر زبان سبک راند کہ روزی خواجہ حمید الدین ناگوری بخدمت خواجہ بہا والدین عرضیہ نوشت کہ سبب چیست کہ بعضی اہل سلوک با وجود مال دنیا صاحب تصرفی شوند خواجہ بہا والدین جواب ان ننوشت بعد از خدمت خواجہ حمید الدین گفت جواب سؤل من بویلمہ الہام انہا را گردید کہ اسی حمید الدین بہ و تقویٰ چیز ہی دیگر است عشق چیز ہی دیگر یعنی نظر عاشق بجز دیدار دوست نمی افتد ہمہ جا نور ظہور او بیندیر اگر چہ مال دنیا نرود آنحضرت بیشتر بود اما محبت او در دل ایشان بسیج نبود بعد از ان فرمود خواجہ بہا والدین اینصفت پسردیک دختر بود چون وقت نزع آنحضرت نزدیک رسید پسرن خود را وصیت فرمود کہ تقسیم ترکہ موجب شہیت و حصہ برای لدو یک حصہ برای بنت مقدمت گر شمارا وصیت کنم کہ حصہ ہمیشہ خود را بر حصہ خود و خواجہ داد پس بعد از وفات آنحضرت مال فون غیرہ ہمیشہ حصہ بر تقسیم کردند ہشتاد ہشتاد ہزار مہر ہر یکت حاصل شد خواجہ صدر الدین کہ پسر کمان بودند ہمہ مال در راہ خدا

ذکر بہا والدین ملتانی

ایشان کردند و دیگر صاحب ادگان در قبضه خود نگاه داشت و چون این خبر با شنید
وقت رسید جمیع آن مال ازان صاحبان غصب کرده بر تصرف خود آورد
بعد ازان فرمود چون خواجه توسوی این قصه را شنید بزبان مبارک را نذ که این
غصبیدن مال مرضی آن حضرت گردید که ایشان را بنور باطن معلوم بود که این مال دنیا
چون هست و منتر آن نزد آنها نیست پس نزد آنها نباید بعد ازان هم
درین محل سیدانند بخش غزل شیخ بہا والدین بر خواند عشق

بجمله

دنیا چرا گاہ کیست خزان ما
جبریل با ملائک از چاکران ما
سلام و کفر سوزم این استہان ما
بیزار بد خستد که بے ما خدا سی ما
داند مکان حدت و شانیشان ما

عقبے شکار گاہ سگان سگان ما
جلد بشکر کو اکب افدک انجمن
عرش کب سے زیر زمین تمہیں ما
ما خود خودی شدیم خودی در خیدا
مشنو تو از بہا و سخاے امی فریاد

بعد ازان فرمودند شاہ رکن عالم سپر خدم صدر الدین در مراتب فقر نہایت
کمال بودند چون از دار دنیا رحلت فرمود بسوی پڑی مبارک خواجه بہا والدین
دفن کردند روزی خواجه بہا والدین مر گیا را سجاوہ فرمود کہ شاہ رکن عالم را از طرف
پای من بیرون کنی یا مر بمکان دیگر دفن کنی زیرا نہی ترک اولیست روز دیگر شاہ
رکن عالم شخصے را در خواب فرمود کہ قصد بیرون کردن من بہرگز نکند فرمود بخود از اینجا
نقل خواہم کہ شاہ رکن عالم ازان جان بقتل کردہ در روضہ شاد و تغلق کہ برای خود تیار کرد
بود قرار نمودند و جهت تصدیق این امر دست خود را میان اوزیر زمین
در بعض مردمان آنرا معاینہ کردند تا بنور زیارت گاہ او میان اوزیر زمین
لحقی سخن بر زمینت کہ بیان تو خواب شخص العارفین فرمود روزی از زبان مبارک
خواجه توسوی شنیدم کہ کیا ساختن نزد اہل تصوف جائز نیست بہر لکہ نور و تقویہ تا

در وقت وفات

بجمله

بعد از صد سال با صل خود عود کند یعنی ازان چیزی مانند مس و غیره که ساخته شود
 همان عود کند مس خپن مکر و زریب محض حرام است اگر کمیی خواهی خدای را یاد کن که
 همه کمیی در قبضه تصرف است بعد ازان این بیت زبان مبارک را بدین بیت
 پیستند که زره بندگی به کن کن چون توئی را سر گنگی به درین عالم آباد گرد و گنج
 دران عالم آزاد گرد و زرنج بعد ازان فرمود صوفی را باید که ظاہر باطن خود را
 موافق فرموده خدا و رسول دارد بعد ازان فرمود اکثر مردمان درین زمان بر مکر
 و فریب مکر بسته اند که ظاہر آنها بصورت مؤمنان مینماید و در باطن کافرانند بعد
 ازان فرمود وقتی بسمت توست شریف میفرتم و موضوع کیور والی شخصی را دیدم که
 کتابت میکرد پرسیدم که چرا کتابت میکنی گفت پیش ازین بر دهنده حضرت سلطان
 با هو بر حاجت خودت سه بودم چون ازان مکان و آن شدم بهر حریف که نزد خود
 بودم و در پیشه پس خواستم که چیزی از اجرت بهم آورده پارچات و پاپوش تیار کنم گفتم
 گاهی زیارت حضرت سلطان با هو مشرف شده گفت آری روزی زیارت آنحضرت
 مشرف شدم و فرمودند ای درویش بوقت صبح شخصی منو پیش تو آید پس آنرا تعلیم علم
 تا وقت روزی تو تفر شو چون صبح بدید شخصی مسلمان نظرش آمد درین امر حیران شدم
 و تعجب کردم گفتم عجیب است زیرا که نظر اولیا اللہ بر باطن مردم میگردد و در ظاهر آن شخص بحقیقت از
 تو بودی باطن آتشی و دم زد که زکیه و تصنیف و خواهر اربعه بحقیقت مرگ و نهانی و جزا
 روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد نیاز دد ویش و کریم بخش نوسلم و یاران دیگر نیز
 حاضر بودند سخن در ذکر زکیه نفس افتاد و خواجه شمس الامدین فرمود که نفس نیست که از او
 مذموم باشد حجاب و حساب و تحمل و حسد و حرص طعام و ریا و کبر و عجب و غصه
 و حرص کلام دلایا پاک کند و تصنیف دل آنت که از او صاحبید و نند صبر و توبه و شکر و زهد و خوف
 و رجا و حب لای و خلق و اخلاص در ضایا بقضادل را منور سازد بعد ازان این بیت بر

مراکز و در روزگار و تصنیف و حقیقت مرگ و نهانی و جزا

زبان مبارک اند پیت دل پاکتا پاک بی باکی پاک ز بلدا تری من تهمتیان کجبه بود
 که پاک دزه یک دلدا بهرگز تخته نه استی با سولی رخ چشیان سکهنی سلا به سپان
 مال گھر هر پو فاضل ز یکیا کھکله بعد از ان فرمود ساکت اباید که در تریه نفس
 سعی بیخ نماید و خود را از هر کس بکتر داند و حسب سوی الله از دل پیرن ساخته در عتق
 و عبادت حق سبحانه و تعالی مشغول باشند تا از لوث هستی موهوم مصفا گردد و جمال
 حقیقی و انوار سبحانی در وی جلوه نماید **بسم الله الرحمن الرحیم** عاقله امیر عرض شست که سید
 جمال قریشی التماس میدارد که این بنده را یکی از سگان خود داشته گاهی گاهی یاد فرمود
 باشند چونکه فعال واقوال او نزد حضرت صاحب موافق نبودند در جوشش فرمود ساکت
 باید که خود را بسگ تشبیه ندید بلکه در ان سعی کند که انسانیت حاصل شود بعد از ان
 سخن مذکور خیالات فاسده است و خواجہ شمس العارین فرمود خوش نفس بر تو قسم است
 اگر آرزو لذت خوردن نرم پوشیدن حسین بیدن و جماع کردن با بنای این همه
 آرزوهای نفس است و چون آرزو کرد خود پرستی و حسد و بعضی دشمنی آن پیدا شود
 این همه آرزو شیطانیت و چون رغبت عبادت و ریاضت در قی عمل حسنه
 مانند این آرزوهای شود این خطر ملکیت پس ساکت اباید که از خواجہ شمس العارین
 شیطانی پنهان نموده باوصاف حمید و صوف شود بعد از ان حاضرین مجلس عرض
 داشت که بحسب زهی طالع ماست که بخدمت ایشان شرف شده باوصاف حمیده
 و از کار الهیه مشغول شدیم خواجہ شمس العارین فرمود این همه اوصاف که بنزد من بعض
 علمای بخشش خوبه تو سویت و زنه در من هیچ نیست سبحان الله که باوجود
 کس نفسی مبارک و زار بودند هر که راه یافت از کس نفسی یافت چنانچه در علم زین
 بعد از ان مولوی فخر الدین لاہوری عرض داشت که باعث خیالات فاسده و
 و از کار حضور ولذت نمی آید خواجہ شمس العارین فرمود ساکت اباید که درود قبول

بزرگوار است فاسده

بزرگوار است

نہیں دیشد اگر چه کار سلوک بچد بہ توقفت اما باید بہر وجهی کہ باشد ترک وظیفہ کند
 زیرا کہ عاشق را در راہ معشوق جان نثار کردن ست بعد از ان این بیاتہ بر زبان
 مبارک راند اپیامت اصل خود جذبست یکای می خواجہ تماش ۴ کار کن ترور
 ان جذبہ بہ باش ۱۰۰ زانکہ ترک کار چون نازہ بودہ نازکی در خورد جان باز بود
 با قبول ردیندیش ای غلام ۱۰ امر را ونھی را بین السلام بعد از ان حاج
 غلام سر در ملتان عرضہ شد کہ اکثر اوقات خیالات فاسدہ ہوت و وظیفہ خواند
 می آیند چگونہ کنم خواجہ شمس العارفین فرمود اگر خیالات فاسدہ نیایدند بہر کجیہا
 ولایت بودی چنانچہ شیخ سعدی فرمودہ بیت اگر یالہ ہر قطرہ در شد
 چو خر مضمہ بازار ہا پر شدی بعد از ان فرمود سالک باید کہ بعد از خواندن
 و طائف خصوصاً سبغات عشرہ بنجاب بحیال دعوات درست بر دستہ بگوید کہ ای
 خداوند کریم بجزم خویش از خیالات فاسدہ محفوظ گردان آمین ثم آمین بعد از ان
 شاہ حدیث سنجری عرض داشت چنانچہ از علانق لہامہری خلاص کردہ ایدہ چنان
 باطن من نیز از خطرات نفسانی و دساوس شیطانی نگہدارید خواجہ شمس العارفین ہم
 فرمود کہ مہبت باید بست و برای رفع خطرات ہم بافعال مہتا و بار بار بخواند و استغفا
 ہم درین باب اثر عظیم دارد و ہم تصور کند کہ خدا تعالی بنا و داناست ہر فعل کہ ازین
 صا و رشود حق تعالی اورا پسند و واند پس باین مطالع خود را از فعال نا شایستہ و خطرات
 فاسدہ شمر سار گرداند و دائم بحضور باشد علی ہذا القیاس بہر فعل خواہ نیک باشد خواہ
 بد تصور ذات کند تا از خطرات محفوظ باشد بعد از ان مولوی معظم دین پارہ ہا
 پنج ششسان پیش حضرت صاحبنا خواجہ شمس العارفین فرمود این بیت گفت چ
 کنم بہر چند محافظت ملازمان کشت کاری بکنم اما از وز دیدن باز نمی آیند این بار ہا
 نان شخصی فلان روز دیدم فرمود این پارہ ہا آرزو بہمید و پند کنید تا ازین امر بازماند

بیاتہ کشید

برای رفع خطرات

انگاه فرمود و عجب حیرانی است که با وجود این قدر فراحی طعام و پوشاک از دزدی
 بازمانند بعد از آن برین یعنی فرمود اکثر مردمان بشامت نفس در ضلالت
 گمراهی می افتادند چنانچه ولی بلعم با عور و شیخ صنعان بر صیصا آمد برین محل
 غلام محمد سیال عرض داشت که خاتمه شیخ صنعان چگونه شده است فرمود بدعا هر یک
 خاتمه آنحضرت با بیان گردید بعد از آن فرمود در مجلس وعظ بلعم با عور هفتاد و پنج
 موجود بگزوده ده کاتب بر هر یک دو ات از زبان وی حقائق و معارف الهی
 می نوشتندی با وجود این عرفان بشامت نفس گمراه شد انگاه فرمود این شیخ
 مردمان با بحث الطاعت زبان بزمه گمراهان مشوبند حق بخانه و تعالی
 شمر ایشان محفوظ گرداند بعد از آن سخن در ذکر خواطر اربعه افتاد و خواجہ شمس العزیز
 فرمود بر زانوی چپ مکان خطر شیطانی است و بر زانوی راست مقر خطر نفسانی
 است و بر کتف راست جای خطر ملکیت و بر نضامی ال خطر رحمانی است لکن
 باید که هر تکه اول را نفی کند و بر خطر رحمانی اثبات ذات کند و داند که چون خیال
 غضب فریب در دل آید این خطر شیطانی است این را با نفی کند و چون خواهی
 و حرص و شهوت خوردن پوشیدن مانند آن آید داند که این خطر نفسانی است
 این را هم نفی کند و چون طالب حسنات و خیرات باشد داند که این خطر ملکوتی است
 این را هم نفی کند و خطر رحمانی که زیر پستان چپ است این اثبات کند و
 تعالی ازین شمر محفوظ گرداند بعد از آن فرمود بر پستان چپ و شمر
 شکست تا آنکه از حرص و بخل خلاصی نیابی مجرب باری چپ چنانچه
 کل تو سید زوید برین یعنی که در وختا شکر و حمد و کبر و غیره
 بنده عرض و نوشت که میان روح و نفس حق حیثیت است و در هر یک از این
 اما باعتبار اوصاف حمید که از روح گویند و باعتبار اوصاف ذمیه که از نفس گویند

فی الحقیقت این ہمہ کیفیت چنانچہ بزرگی فرموده مصرع نفس روح و عقل دل
 جملہ کیفیت ہو بر معنی بزرگی فرموده طبیعت روح و دل اور جسم تینو ایک چیز ہے
 عقل کی نسبت ہو انہیں تمیز بعد از ان فرمود عقل ظاہری حجابت پیش آتا
 حق تعالی چون عقل ظاہری زائل شود عقل باطنی مکشوف گردد چنانچہ مجذوبان را
 عقل ظاہری نباشد مگر باطن انہا روشن باشد بعد از ان فرمود نفس روح فی
 الحقیقت یک ات اندام گاہی از نفس امارہ نفس کوامہ و نفس مطمئن میگوبند و گاہی
 روح و دل بنمایند و این اختلاف سما باعتبار اختلاف اوصاف و صفت ہر صفتی کہ باطن
 غالب باشد بان موصوف گردد و گاہ فرمود دل بین شکل صنوبری رہے گویند بلکہ
 آن چیزی دیگرست کہ مردان خدا از آن خوبنی میدانند چنانچہ بزرگے فرمودہ است آدمی
 است کہ دینی در دست ہد محوگان کردہ یقین در دست ہد کہ بود این سپر
 کل آدمی ہد زور و دیوار ندارد کی بعد از ان طیبیام علی قریشی عرضت
 کہ کیفیت مرگ انسان چگونہ است خواجہ شمس العارفین فرمود روح انسانی را مرگ نیست
 بلکہ آن از عالم امرست چنانچہ خدا تعالی فرمودہ قل الروح من امر ربی و چون از دنیا
 فانی بحکم کل نفس ذالقتہ الموت نقل کند از امر مردہ میگوبند و حالانکہ از دار بدآ
 دیگر نقل کے کند چنانچہ در حدیث آمدہ ان اولیاء اللہ لا یموتون بل یتقلون
 من دار الی دار بعد از ان فرمود بعض اہل شہ جناب حق سبحانہ دعا فرماست
 کہ خداوند اوقات نقل روح منجے ہوشی بکنی تا از شر شیطان امین باشم زیرا کہ خوا
 اعمال و اقوال مشروط بعقلست و ہر چه در حاکمے ہوشی ہما در شود بران خدا
 نیست بعد از ان سخن در ذکر عقائد مہنود تھا خواجہ شمس العارفین بزرگان
 مبارک راند عقائد مہنود آنست کہ چون کسی بمیرد باز تقابل دیگر ظہور کند و این ہمہ
 را دلیل خود میدانند طبیعت شہد و ہفتاد و نالیہ ام ہم چو سبزہ بار بار ہونیدہ ام

در عقائد مہنود

ذکر مرگ مردان عام و خاص

بعد از آن فرمود از ابیات مولانا روم معلوم می شود که مرگ مردان ظاہری یکبارست و صوفیان چند هزار بار بعد از آن باین ابیات اشارت فرمود ابیات

صد جیت زن مردگان فانی ترند
مردہ از یک دست و فانی درگزند
ہر کجے گز خون بھسانی بے شمار
رخیت بھ خرن بہا آن بار
کشیدہ زندہ گشتہ شصت با
می بسوزد کہ بزنی جسم دگر
کشیدہ بر متل دوم عاشق مرست

آن گروہی کہ فقیری پے برند
صوفیان از صد جیت فانی شدند
مرگ یک قتلست وین سیصد ہزار
گر چہ کشت این قوم لاحق بار
ہم چو چڑھیں اند ہر یک در سر
کشیدہ از ذوق سنان داگر
و اند از شوق وجود جان برست

بعد از آن فرمود مولوی جامی نیز در مینا با میفرماید بیت از خار خار عشق تو
در سینہ دارم خار ہا یکبار میرد ہر کسے چچارہ جامی بار بعد از آن فرمود
اکثر مردان بر موت جامی رحمہ اللہ علیہ اعتراض میکردند و طعن میکردند و شیخ
عبد الغفور کہ شاگرد ایشان بود بسجہ بطریق درویشی سکونت میداشت روزی
بوقت صبح بروی حالتی پدید آمد کہ اعضای ایشان جدا جدا در صحن مسجد افتادہ بودند چون
علی الصباح نمازیان مسجد را آمدند احوال شیخ عبد الغفور دیدہ متعجب شدند پس آن
زمان اعضای آن جمع شدہ بصورت صلی عود نمودند پس اعتراض مردمان بر سبب
جامی ذمہ شد بعد از آن سخن در حیات و ممات اہل صفا و نجابت و شہادت
نقل اولیاء اللہ همچون نقل شخصے باشد کہ لا در بار دیگر نقل کند ہذا کہ
عداوت کند حسب نیت نمود در رنج و با اگر شمار شود و ہر کس کہ معتقد است
و این بیابین همچون ندگان فیض و نشان باقی است ہمدرین نقل علی غلبہ
قریشی عرض شد کہ چون روح اولیاء اللہ نقل کند و در طاقت و قدرت ہا

چون که نقل ایشان مثل نقل عام نیست پس لندایم کار ایشان مانند زندگان باشند
 مرآت سے وسوم و زکر زیارت پور و امداد خواستن از اهل آن
 شب ووشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی سلطان محمود ناروی مولوی
 غلام محمد گجراتی توسوی یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن و زکر فیوض اہل قبور افتاد و خواجہ
 شمس العارفین بزیبان مبارک راند کہ اگر برای حصول حاجات و مینوی و دینوی و تسبوت
 اہل اللہ برکو جائزست کہ بسیار مردمان از قبور اولیا اللہ فیض میا بند چنانچہ اکثر
 مردمان خاص و عام بجزار قبر فیض اثر خواجہ سعد الدین و حضرت غوث الاعظم بنشینند و نظر
 یاب شوند بعد از آن فرمود رفتن بر قبور بر روز خمیس و جمعہ و دوشنبہ سنت است
 چون فاتحہ خواند پشت جانب قبلہ کردہ بنشینند و بگوید سلام علیکم یا اہل القبور تا آخر
 بعد آن فاتحہ بطریق مسنون بخواند و اگر حاجت دنیاوی بخواید جانب پای آن بنشینند
 و بگوید ای خداوند کریم بطفیل این بزرگارسان بگردان بعد از آن من شود
 شہیدان میان دیگر بزرگان اہل قبور فاضل تر اند اگر شخص بجزو ایشان مدد و مطلب
 برود وی قبول کند بعد از آن فرمود چون صاحب ادہ گل محمد سپہر حضرت خواجہ توسوی
 فوت شدند بہاول خان برای تیاری و خدمت صاحب ادہ صاحب با پند نفر مزدور و چار
 نفر سہار بخدمت خواجہ توسوی فرستاد پس آن مردمان بخدمت حضرت عرض داشت
 کہ مایان بہاول خان بخدمت تعمیر و خدمت صاحب ادہ فرستادہ است فرمودند حاجت روم
 نیست زیرا کہ بعد از چند مدت این روضہ سہار شوند و بیچہ نام و نشان آن بہا باقی نماند
 بجز اعمال او پس آن سہاران جانب بہاول خان عرضہ نوشت کہ ساختن روضہ حضرت
 صاحب ادہ بجا آید ہر غم حکم باشد کہ ہم بہاول خان نوشت اگر ساختن روضہ منظر
 نیست بنا سہی شروع کنید پس حسب حکم در چند مدت بنای سہی تمام کردند بعد از آن
 نام سہار کا کہ در اعمال صالح سعی کند بجا و جہی کہ باشد باشد آنگاہ این سہار

مرآت سے وسوم و زکر زیارت پور و امداد خواستن از اهل آن

بزرگ صاحب ادہ و خدمت

بر زبان مبارک راند مصرعه سپان نال گھر ہر یونفا ضل زیب کیا کمکل و ابعد
از ان مولوی معظم دین صاحب عرض داشت باعث چیت کہ بعد از انتقال مردان
خدا فیوضک نہا بدرجہ کمال میباشند خواجہ شمس العارفین فرمود چون ولایا اللہ از در پرتو
نقل کنند از اوصاف بشری مجرود و سنز و باشند و سخن سبحانہ و اصل شوند لهذا حرکات
وسکنت او شان بر جہ کمال لظہوری آیند آنگاہ فرمود اثر فیض اولیا تا مدت دراز
باقی ماند و من بعض مجاہدان عاملان حیات ایشان باشد کہ تسخیر مردمان حصول
مردان آنها تا وقت حیات ایشان تمام گرد و بعد از ان فرمود زندگی کل نامرد
موضع او چہ سکونت می داشت و بسیار مردمان از لاهور و پشاور و ملتان بہ تسخیر
حاضر کردہ بود و چون فوت پیشیج اثر تسخیر او باقی نہانند آنگاہ فرمود تا پنج وفات
او بلفظ رفض کوچ نمود مشہورست بعد از ان سخن در فیض سکا
اہل قبور افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود چون حضرت خواجہ بخش سجا باشند خواجہ
توسوی بلخی یارت روضہ مبارک خواجہ معین الدین تشریف از ان فرمودند
را دیدند کہ رسن در گلو انداختہ سگودای خواجہ حاجگان یکصد تریہ یکصد تریہ
و دوازده سالہ میخوامم ورنہ مہریم بعد از چند روز شخصی در ویشتر صورت آمدہ میسوز
حکمت و سپا و داد و رفت باز زنی بہنو دیار و گویا او را بہ خواجہ حاجگان
عمر تو چند سال است گفت ہر دوہ سال گویا از خواجہ حاجگان کہ در
است باز بعد از چند روز زنی آمد کہ گفت کہ خواجہ حاجگان کہ در
گفت مہر دوہ سال گشت خواجہ حاجگان کہ در خواجہ حاجگان کہ در
سجادہ نشین سبب خواجہ حاجگان کہ در خواجہ حاجگان کہ در
بسیار سی کہ با او در ششہ گفت کہ خواجہ حاجگان کہ در
کردہ باز خواجہ حاجگان کہ در خواجہ حاجگان کہ در خواجہ حاجگان کہ در

بزرگوار

بر اقبه بنشستی روزی شخصی از مریدان حضرت خواجہ عثمان ہرذنی فوت شد خواجہ
 معین الدین بعد ادای جنازہ تا قبر فرستند بعد از آن کہ مریدان مراقبہ بنشستند
 و حضرت خواجہ قطب الدین اختیاراوشی کاکی نیز ہمراہ ایشان بودند ناگاہ خواجہ معین الدین
 از جای خود و پشت خوردہ برخاست و گوز مبارک ایشان تغیر شد و بعد از آن
 چہرہ مبارکش بحال خود آمد و گفت کہ بیعت عجب چیز است حضرت قطب الدین عرض
 داشت کہ عجب حال شاہدہ کردم کہ اول بار رنگ مبارک ایشان تغیر گرفتہ بعد از
 زمانی بحال خود آمد موجب این معلوم نگردید آنحضرت فرمود ای قطب الدین چون
 مردمان بین میت را دفن کردہ باز گردیدند و دفن شدہ برای عذاب بین میت آندند
 خراشند کہ اورا عذاب کنند ناگاہ صورت حضرت خواجہ عثمان ہرذنی عصارہ دست
 گرفتہ آندند و گفتند ای فرشتگان این یکی از مریدان ماست عذاب نکند گفتند
 این مرید خلافہ ایشان بودہ فرمود اگرچہ خلافہ و با لہو لیکن دست خود در دست
 این فقیر زدہ است حکم آدمی فرشتگان این را بگذارید طفیل پر او گمان آن بخت
 پس ای عزیز بیست طریقت چنین بکار آید اغلب کار شناخت با بیعت از حاصل
 شود بعد از ان صاحبزادہ محمد زین صاحب عرضداشت شخصی کہ از پیر خود فرود
 نباشد ان بیعت کردن جائزست یا بی فرمود جائز نیست اما اگر مردی زاہد و عاشق
 باشد اگر فیض او جاری گردد و تعجب نیست چنانچہ حضرت احمد جام در ابتدای عمر بادہ
 فردوسی سیکردی و آخر الامرازان پیشہ تو بہ کردہ بحق مشغول شدند تا آنکہ شنیدند
 اولبانامدار توجہ ایشان شدند و ہمین جا گفتمہ اند بیعت احمد تو عاشق مشیخت ترا
 چکار ہو دیوانہ باش سلسلہ شد شد شد ہمدردین محل شخصی ضعیف العمر عرض
 داشت کہ سبب فلسفی نہایت لاچار شدم مراد بیعت خود دخل کنید تا از یخات رہا
 یابم خواجہ شمس العارفین فرمود بیعت ہمدردین است بخدا تعالی در امر و بھی نہ بر او حصول

دنیا بعد از آن سخن در ذکر بیعت منصور رحمه الله علیه افتاد و خواجہ شمس العارفین
 فرمود کہ حضرت منصور مورخ اول آن حضرت جنید بغدادی رحمه الله بیعت کرده بود بعد از آن
 بزرگی دیگر پیدا کردند و شیخ علی جویری گنج بخش رحمه الله علیه در کتاب کشف المحجوب
 مینویسد کہ شیخ منصور عاقی پیر خود دست دعا گو عرض داشت کہ شیخ منصور مروی عارف
 بودند اما گناہ عاقی شدن پیر آن حضرت رالاق شد فرمودند مردان اہل شد مانند وریا
 بی کنار انتہا ندارند پس این قدر پیدی گناہ در دنیا عمیق هیچ قدر ندارد و چنانچہ شیخ
 سعدی فرمود صبر عہد وریای فراوان نشود تیرہ بسنگ بعد از آن فرمود در
 بی عقاد را باید کہ یکدام بزرگی بیعت نکند و اگر کند باز با عوامی نفس و شیطان بیگار آورد
 پس چنین شخصی را ترک بہتر است اگرچہ ازین طریق بی بہرہ ماند اما از شمار دنیا کار بزرگی
 محفوظ باشد چنانچہ بزرگے فرمودہ بیعت گرداری صدق خلاصن العین و در کتاب
 مروجای نشین بعد از آن سخن در ذکر بیعت شدن خواجہ توسوی افتاد و بیعت
 عرض داشت کہ اکثر مدت طریقہ خواجہ بہاروی رحمه الله علیہ السلام بود و در این
 تقریر حاجی پور آمد رفت پیدا شدی خواجہ شمس العارفین فرمود درین مدتی
 حضرت خواجہ نور محمد بہاروی بخواب آرام کرده بودند چہ بیند کہ از خواب بیدار
 شاہ باز پرواز کنان در دام من گرفتار آمد و الہام شد کہ بیاعتنا از عت رحمت
 زیادہ تر گرد پس آنحضرت بید حصول آن شاہ با توسوی کوٹ ہمین آمد فرمود
 و دستخوان شہباز سے منودی تا انکہ روزی در دیو چہ سید جلال آنحضرت خواجہ
 آمد و بود و حضرت خواجہ توسوی بخدمت قاضی محمد عاقی نماز پڑھانید
 صاحب بحضور حضرت خواجہ بہاروی شرف شدند چنانکہ حضرت خواجہ بہاروی
 نظر کرد و دانست کہ آن شہباز کہ در خواب ہمین بیعت کردہ باشد
 حضرت جلال بخاروی بیستہ بیعت کردہ باشد پس در آن وقت

حکایت

برین سنی حکایت فرمود که روزی مالک خواب دید که آفتاب از چاه کنگان طلوع نموده
 بصدوق من واصل شد و بر مر وارید از جانب مغرب بیرون آمده بگردین گرفت چون بیدار
 شد از معنی تعبیر پرسید گفت تعبیر خواب تو بسیار خوب است اما بدون اجرت نیاگویم مالک شش
 وینار پیش آن نهاده عرض مطلب و خواست و گفت غلامی پیش و پیش قیمت بدست تو
 آید و طفیل او بسیار مال بپایی و تعبیر او مر وارید آنست که زنی از جانب مغرب آمده غلام
 را از تو بخواهد مر وارید هم وزن آن غلام بخرد پس مالک برای حصول آن پیشه سوداگر
 اختیار کرده بسیار سفر کشید روزی بر چاه کنگان کاروانان می آمدند حضرت یوسف
 علیه السلام را بدست مالک و اگر فرخواست پس بعد از آن پیشه سوداگری بگذاشت مال
 بسیار بعضی آن یافت بعد از آن فرمود روزی مردی فغان بگفتند مردان
 عمرالدین آمد و گفت بشما بیعت کنم باین شرط که نماز نمی خوانم و روزی غلام
 می نوشتم و زمان میکنم اگر قبول فرمایند بیعت کنم مولانا فرمود باین همه قبول کردم
 مگر یک کار را تو هم قبول کن که همیشه با وضو باشی گفت قبول کردم بعد از آن از بیعت
 کرد چون چند روز بگذشت نزد شرابخانه رفت اهل شرابخانه گفتند خود را بیا
 مشغول و صفا باری شما تیار است خان صفا گفت اگر شراب نوشتم و فرود آید و بیاورم
 شود لولیان بر رفت او شان نیز تعلیم کردند و گفتند بیاید برین چاه بپایی بندشید خا خا
 و هست اگر در اینجا بندشید آب بندی خواهد آمد و غم نخورد و بس اینجا نزد مسجد آمد و حاجت
 می شد در دلش آمد اگر بجا آید نماز بخوانم سعادت نماز بکنم حاجت می شود این حاجت
 نماز بجا آید بگذشت و از افسان بدید و نماز و سعادت دارد و بیاورم و بیاورم
 در آن حال که در بعد از آن فرموده بودی که بپایی بندشید خا خا
 خیر داده است که جمع مریدان حضرت انج شکر آفتاب است داخل بهشت شود و ایشان
 در آن روز خرد داشت که در سبیل اولیا نوشته اند دیدم که روزی شخصی بفرستند خا خا

در کتب معتبره

آمد و گفت که روزی شیخ بہا والدین مناوی کرد ہر انگس کہ روی من بہ بندہ ہستے
خواہد شد چون این سخن خواجہ فرید الدین بشنید فوراً در حالت شند و گفتند ہر انگس کہ
باین رویش بیعت کرد یا با ولاد و مریدان من دست ارادت داد او ہستی باش
بعد از ان بندہ عرض داشت کہ باہل قبور بیعت جائزست یانی خواجہ شمس العارفین
فرمود باہل قبور بیعت جائز نیست اگر باہل قبور بیعت جائز بودی باقیہ فیض از حضرت
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بہترست کہ سر در ہمہ مخلوق اند بعد از ان فرمود کہ
برای حصول مرادات دینی و دنیوی بر قبور اہل اللہ برو و جائزست زیرا کہ بسیار حاجتا
از طفیل آن حاصل شوند بعد از ان غلام احمد جوہر کانی عرض داشت کہ بیعت کردن
با چند بزرگان جائزست یانی خواجہ شمس العارفین فرمود جا بجا بیعت کردن نزد اہل فقر
شمس تا جائزست مگر ولیفہ گرفتن فیض حاصل کردن مستحسن و بہترست بعد از ان
کہ عرض داشت کہ رفتن بخدمت بزرگی باسد دیگر جائزست فرمود لہذا لب صادق را باید
تصویر شیخ خود کرد و در نسبت اورا نسبت پر خود داند و آنچه از و حاصل شود
ببرکت و عظمت پرین است و اگر بیعت حاصل نشود در حق او ہم بدگمان نشود
بہر آنکہ انہ در مان بجنور بزرگان می بیند و فیض حاصل کنند و بعض محروم می مانند
چنانچہ حضرت شاہ ابو بکر نسائی رضی اللہ تعالی عنہ بجاور حضرت سالک پناہ صلی اللہ
علیہ وسلم شرف شدہ صدق و در دو مرتبہ علی رسید و ابوہل با وجود مشاہیر و بزرگان
کند با و در و از سعادت ایمان محرومانہ بکنیم یہ بعد از ان سید شہ
اویانگی ہادی عرض داشت کہ ترتیب بیعت با و دیگر جائزست خواجہ شمس العارفین
سپیش فرمود بنشانہ حال و دریافت اند و دست نمود دست راست
فاتحہ پنج آیت اول از سورہ بقرہ آیت شہد ان لا اله الا اللہ و ان محمد
شہد ان لا اله الا اللہ و ان محمد شہد ان لا اله الا اللہ و ان محمد شہد ان لا

بیعت اہل تقوی

بیعت بزرگان سلسلہ

بیعت بزرگان

اور شاگردوں کو بیعت خاصہ بعد از دست گرفتن بگوید کہ بیعت کردی تو با من عاجز و بیچاره
 این عاجز و بیچاره حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم کہ وجود خود را بر شریعت مصطفوی و
 روح خود را بحجت الہی مستقیم داری **مرآت** پنجم در ذکر تعریف فضیلت
پیر و محبت اطاعت و ادب تصور آن روز و شب سعادتی قدم
 حاصل شد سید احمد پوٹھو ماری و امام بخش نذیر وار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در کسر نسیب پیر افتاد بندہ عرض داشت کہ اکثر مردمان میگویند پیر کامل آنست کہ
 مرید خود را بمال دنیا مستغنی کند بیچ حاجت او باقی نماند خواجہ شمس العارفین فرمودند
 نیست کہ مرید خود را غنا قلبی بخشد و از حب دنیا باز داشتند بحجت الہی مشغول گرداند
 نہ آنکہ بمال دنیا مستغنی کند زیرا کہ تعجب بسیار کہ دنیا را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جہینہ
 فرمودہ دوستان خدا نیز ازین احتراز نموده پس رای اہل دنیا مخالف رای اہل کتب
 بعد از آن فرمود پیر در لغت آزا گویند کہ سومی او سفید باشد و در اصطلاح صوفیہ سادگی
 است کہ قلب و از او صفات مذمومہ پاک شدہ باوصاف حمیدہ مشور باشد بعد از آن
 سخن در ذکر اخلاصت پیر افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود مساکت آباد کہ در متابعت پیر
 چنان است قوم باشد چہ در رفتن و شستن چہ در خوردن و آشامیدن بعد از آن
 سخن فرمود بجاوران و مشغول خواجہ قطب الدین بختیار او شہی کاکلی من آمدند و سگ گردہ
 ایشان بین پنج ششتر خرابہ پدید پیش آنحضرت نہادند و بتاری نیز بر سر حضرت صاحب
 پیچیدند بر سر سنج شست غلام مجید در ویش گفت عالمان سید بحجت رعایت آداب
 حضرت صاحبان فرمودند ایشان بالائز شستہ اند ازین سخن چشمناک شدہ
 میگفت کہ این ہمہ خواجگان از خانہ مایان فیض یافتہ اند ما را چہ ترک اہبت بعد از آن
 فرمود بعد از ہر عند متواضع شو با ابوی کہ از ایشان اہل نشو و رہن ہدی عالمالہ
 تا علم خود را ہرگز نہ قرار نگیرد بعد از آن فرمود مرید را باید کہ متابعت شیخ خود را

این حدیث در کتاب جامع الاحادیث و در کتاب جامع الترمذی و در کتاب جامع المغزلی و در کتاب جامع البیہقی و در کتاب جامع البیہقی و در کتاب جامع البیہقی و در کتاب جامع البیہقی

شایسته آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانچه چنانچه در حدیث آمده الشیخ فقوم کاتب
 فی امت بعد از آن سخن در تاکید گرفتن پیر افتاد فرمود بجز پیر منزل مقصود نمی رسد
 که در مثنوی منوی آورده شخصی که بی پیر بر راه سلوک رود مانند آن شخصی است که آهن سرد
 بگوید و هیچ حاصل نشود تا آنکه از داود علیه السلام نیاموزد چنانچه در مثنوی آمده است
 پیر را بگنیزین که بی پیر این سفر به همت بس پراقت و خوف خط و ویرجا آهن
 پیر باشد زرد بان آسمان به تیر بر آن از که گردد روز گمان بعد از آن ذکر ترقی حسنا
 شایخ و استاد افتاد فرمود ثواب او را دو شغال که مریدان می یابند همان قدر در زمان
 اعمان شیخ اومی نویسد و همان قدر که هر دو را حاصل است بنام شیخ بالا رقم
 نمایند و همین طور تا رسول علیه السلام درجه بدرجه زیاده میگرد و مثلاً مرید اگر یک کی
 نویسد بنام شیخ او رو نیکی نوشته شود و پیر سوم را چهار نیکی و شیخ چهارم را هشت
 پیر پنجم را شانزده و پیر ششم را سی و نیکی نوشته شود علی هذا القیاس حسانت شایخ
 بیشتر شود بعد از آن سخن در ذکر صلاح صفات باطن پوشیدن کلاه افتاد و هرگز
 محل میان احمد خوشابی کلاه چهار ترکی بر سر نهاده بخدست آنحضرت حاضر شد خواجگوش
 عارفین فرمود ساکت بایده که در او صاف باطن سعی نماید طاهر چه باشد زیرا که
 در مثنوی بر لباس نیکه بود نوشته است انگاه این بیت بزبان مبارک آنحضرت
 است بکلاه چهار برگی بشت نیست دور و پیش نهفت باش کده ترست
 بعد از آن ذکر کلاه چهار برگی افتاد فرمود بعضی مردمان می گویند آنحضرت فرمودند
 کسی که کلاه وقت وصال کلاه خود بر بیان نویسد و در وقت وصال
 بین عدالت درین جای بیاید این کلاه است و شایسته این کلاه است که در وقت وصال
 فرمودند این کلاه شکر قدس شده در ایستاد و در پیش آن عبادت و این
 زمانه اندک کلاه حواله نشان نمودند چون آنحضرت از شهر بیرون رفتند کلاه
 در این زمین فرمودند که در وقت وصال این کلاه را در پیش آنحضرت

در مثنوی منوی
 در مثنوی منوی

در مثنوی منوی
 در مثنوی منوی

بعد از آن سخن در ذکر صلاح صفات باطن پوشیدن کلاه افتاد و هرگز
 محل میان احمد خوشابی کلاه چهار ترکی بر سر نهاده بخدست آنحضرت حاضر شد خواجگوش
 عارفین فرمود ساکت بایده که در او صاف باطن سعی نماید طاهر چه باشد زیرا که
 در مثنوی بر لباس نیکه بود نوشته است انگاه این بیت بزبان مبارک آنحضرت
 است بکلاه چهار برگی بشت نیست دور و پیش نهفت باش کده ترست
 بعد از آن ذکر کلاه چهار برگی افتاد فرمود بعضی مردمان می گویند آنحضرت فرمودند
 کسی که کلاه وقت وصال کلاه خود بر بیان نویسد و در وقت وصال
 بین عدالت درین جای بیاید این کلاه است و شایسته این کلاه است که در وقت وصال
 فرمودند این کلاه شکر قدس شده در ایستاد و در پیش آن عبادت و این
 زمانه اندک کلاه حواله نشان نمودند چون آنحضرت از شهر بیرون رفتند کلاه
 در این زمین فرمودند که در وقت وصال این کلاه را در پیش آنحضرت

خود بخود پیدا پریده بر سر ایشان آمد بعد از آن فرمود که این ذکر موجب بنوائ الصوائ
 درست نیست زیرا که در آن می نویسد که روزی خواجہ معین الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 در مطالعہ کتابی مشغول بودند و در آنوقت گلاہ چہار برگگی بر سر آنحضرت داشتند و
 پس ازین واقع معلوم میشود کہ شاید حضرت غوث الاعظم بوقت ملاقات خواجہ معین الدین
 را عطا کرده باشد بعد از آن فرمود وقتی کہ خواجہ نظام الدین بدو فی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 برکنارہ حوض نماز میخواند شخصی آمد و گفت کہ شاید این نماز مردمان بہا والدین باشد بعد
 نماز فرمودند من از فریدی منی اہم تو بگویم تلاوت مر از بہا والدین منی می شناسی گفتہ مر
 بہا والدین بہین طور دستار می بندند پس آن ساعت خواجہ محبوب الہی دستار خود را
 فرو کرد و بطریق خواجہ فرید الدین گنج شکر برگرداگرد مسگردانیدہ بندند کہ آنرا میں گوشت
 سیکو بند رہین اثنا مولوی معظم دین عرض داشت کہ در ملفوظ خواجہ حسن محمد
 دیدم کہ بر روز جمعہ حضرت نظام الدین از غسل فارغ شدہ لباس پوشید خادمی گلاہ
 بلاستخفاف بخدمت حضرت حاضر کرد خواجہ صاحب زاویدہ واپس کرد و گفت کہ آن
 گلاہ مخالف گلاہ پیرین است زیرا کہ گلاہ پیرین مغزی از بود
 انگاہ فرمودند عجیب تابت است کہ بقدر مولوی از اتباع شیخ تجاوز نہ کردند
 از آن سید خدا بخش و نیاز در ویش بوسیدہ مولوی معظم دین صاحب عرض داشت
 کہ حال ما بان بسیار خراب است تا آنکہ رضامندی ایشان نشود ما را بیچ حال نسبت خواجہ
 شمس العارفین فرمود رضی خواجہ ہم شد مولوی صاحب از عرض داشت کہ چون بصیغہ
 مستقل رضامندی را قرار دادہ این معلوم شد کہ در رضامندی ایشان درست
 فرمودند اگر ایشان برگفتہ من عمل کنند ما ہم رضی باشیم بعد از آن صاحب زاوہ
 محمد دین صاحب عرض داشت کہ حضرت جد بزرگوار من بوقت وصال درود شریف بہین
 طریق میخواند اللہم صل علی محمد و علی شیخنا محمد سلیمان خواجہ شمس العارفین فرمودند

بدرستی

مولانا و استاذنا مولوی محمد علی مکھڑوی رحمۃ اللہ علیہ نے سجا لفظ و علی آلہ و علی شیخنا
 سینچا اندر روزی عرض دہم کہ علی شیخنا گفتن چہ ما جنتیہ تیرو کہ در حدیث کل
 کتب و فقہ و تقیانی داخل اند حضرت استاذنا فرمود اگر چه حاجت نیست مگر تخصیص بعد
 از تعمیر بہرست بعد از ان درین اشنا بندہ عرض داشت کہ فنانی الشیخ صیت جو
 شمس العارفین فرمود در صورت پیرو چنان محو شود کہ هیچ حرکات و سکنات
 خود را نداند بلکہ صورت پیر مردی کی گردد بعد از ان مناسب این حکایت فرمود کہ
 چون شیخ بہا والدین بخدمت شیخ شہاب الدین مشرف شدند در ریاضت و عبادت
 از چہ مردیان آن شیخ سبقت بردند کہ روزی شیخ شہاب الدین بہا والدین رنجبا
 ات سے بودند شخصی آمد و گفت معلوم نمی شود کہ شہاب الدین کدام است و بہا والدین
 کدام است بجان مدد کہ در چہ تھا و پیر مرد چنان بکمال رسید کہ صورت پیر و بیکے گردید
 بعد از ان فرمود روزی شیخ شہاب الدین چند مرد بیز اجتہاد برین کاؤ و انداخت
 ہر کیک و سبز پیدائش بہا والدین کیا خشک برید پیش شیخ حافظ کہ شیخ فرمود اجتہاد
 چیست کہ خشک بریدی و دیگران بہ گفت کہ از کاہ سبز آواز فرقتی شیخ ہمہ منہ برید
 دیگران پسند کہ ہم شنیدہ گفتے بعد از ان ہمہ سبیل بر عین
 داشت کہ چون مردیان جتہاد پیش آید بجزت پیروی ہر اندرانی فرمود مردان
 را ظاہر کردن حاجت نیست خود بخود در بر بہ حال و بداشان شدنی شود و شکی
 معنوی بنویسد بہرست دست پیران خاندان کو ناہست ہر دستہ بزرگوارانند
 بعد از ان سخن در ذکر محبت پیران و خواجہ شمس الدین فرمود ہر کس
 چہ نو بر نیہ قدم دارانگ و بنوعینی کہ است ہر کس ہر کس
 و جہاں تن از درویشان صاب شعل کاہت یکہ ہر کس ہر کس
 قادر خیر ان حضرت حضرت بنیہ ان صاب ہر کس ہر کس

شخص آمد مردی تو انگر حال او پرسیدہ بخانه خود برد و دختر خوب شکل زیور زار پشیدہ
 بخت مرصع قرآن مجید میخواند گفت این دختر را قبول فرمایند و مبلغ بیست و پنج ہزار
 روپیہ جاگیر مہارم آن ہم ملک ایشان ست مولوی قادر بخش گفت الحال در طلب علم میسر
 بعد از تحصیل علوم ہرچہ مرضی ایشان باشد بجا آرم و چون بعد از تحصیل علوم مرحبت
 نمودہ بخارت حضرت توسوی آمد بجز صحبت آنحضرت محبت آن زن در ویش ماند
 و باقی عمر عشق پیر گنبد را بعد از ان روی سوسو حاجی غلام سر ملتان آوری آوردہ فرمود
 ہی سعادت کہ بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شدی ما باید کہ در اذکار و اشغال
 سعی بلیغ نمائی تا بحرمین شریفین اہل آنہا قوت گیرد کہ ثمرہ ہمہ عبادت صاحب
 و حب رسول اللہ است انگاہ فرمود محبت و الماحمت پیر عین محبت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ست وہم مرید را باید کہ در ذات پیرستی خود را محو کردہ ظہور ذات
 حق و رسول علیہ السلام را پند چنانچہ بزرگے فرمودہ رباعی چونکہ ذات پیر اگر درستی
 ہم خدا و ذاتش آمد ہم رسول گر جدا بینی ز حق تو خواجہ را کہ کم کنی ہم متن ہم دیو حاجہ
 بعد از ان خواجہ شمس العارفین فرمود پیرستی زوار باب طواہرت پیرستی ست
 زود و ان حقیقت عین حق پیرستی ست غلام حسین قریشی عرض داشت کہ پیرستی
 چیست فرمود ان مرتبہ فنا فی اللہ است و فنا آنست کہ جمیع خلاق و اوصاف مرید
 باہم شایع خود مہدل شوند بلکہ کمال فنا آنست کہ صورت و سیرت او عین رت و سیرت
 پیر شود بعد از ان سخن در ذکر تصور شیخ افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود طالب صاف
 باید کہ تصور صورت شیخ کند تا صورت حقیقی از ان جلوہ نماید چنانچہ بی بی زینب در عشق
 یوسف علیہ السلام بقیارت شد و در خواب سوم البام شد مصراع عزیز معصوم و صرم مستقام
 پشانی صاحب اسکندریہ حاصل شد لہذا عزیزہ حد را عزیزہ حقیقی دانستہ اختیار
 را خواجہ صاحب گمان آن صاحب محبوب حقیقی کہ یوسف علیہ السلام بود و حاصل گردید

بسیار زیور زار پشیدہ

بسیار زیور زار پشیدہ

همین شبال برای ساکنان راه خدا کیفیت بعد از آن صاحب داده محمد دین صاحب
 عرض داشت که شخصی حاج بابا تو شریف قصد سفر میکرد اگر خط خیریت حال خود نوشتن باشد
 بنویسند خواه شمس العارفین فرمود محض برای رضای صاحب داده الله بخش سجاده نشین
 نوشتن امر ضروریست و در نه حاجت نیست و این بیت بر زبان مبارک راند بیت
 مابومی پیرین را در جان خیره داریم به شاید ز مضر ناید روزگار روانی یعنی تصور
 صورت خواه تو سوی درد دل من قرار گرفته است بحر محبت او چیزی در دلم نمی گنجد
 چنانچه بزرگی فرموده بیت دلم خانه مهر یار است پس به از آن می نگنجد در و کین کس
 پس ای روی اگر طالب خدا باشی عاشق صورت پیر خود باش تا ذات حق ترا بده
 نماید چنانچه بزرگی فرموده بیت اگر بجوی ذات حق صورت مرشد به بین عاشق
 شو ذات حق را اندران و شن بین بعد از آن مولوی محمد احسن صاحب سکن
 مسکی ڈھوک و مولوی عالم دین از توسته مقدس مراجعت نموده سعادت صحبت خواجہ شمس
 العارفین حاصل کردند حضرت صاحب کیفیت منازل سفر از آنها پرسید گفت این قدر
 سادت محض بود پایشان بدت شش و در رسیدیم خواجہ شمس العارفین فرمود آفرین
 باو که با وجود ضعف پیری چنین منازل سخت قطع نمودید هم درین محل بود ای غلام
 سکنه که اہتدی این بیت خواند بیت دست پر از غایمان کوتاہ نیست به دست
 جز قبضه الله نیست و بعد از آن حضرت صاحب این بیت بر زبان مبارک راند
 چون مددی بر دست داشت با نیست و اساجت آمرزگار و انگار و شکر خیریت
 حضرت خواجہ تو سوی عرض داشت و برین بیت اعتراف نمود که جان من
 در کار پیر خود است که در خواب راقع نشود خواجہ موصوف در جواب
 چون از عالمی شکر و از ذات حق فنا کند درین عالمی از این عالمی
 آمرزگار هیچ فراق نماند و هر جا که بود ز یاد عالمی بنید چنانچه خواجہ مدین العارفین فرمود

صفات و ذات چنانچه ہم جا نمی بینیم به بصر چه می نگرم بجز خدای می بینیم بعد از آن
 دعا گو عرض داشت که تصور شیخ چگونه کرده شود خواجہ شمس العارفین فرمود باید که صورت شیخ
 پیش خود در دیوار دل تصور کند و یاری کند مانند بقعه پوشد انحضرت بعد از آنکه میسر شود صورت
 شیخ را نگه دارد و در حالت خوردن و خفتن و رفتن و نشستن هیچ وقت از تصور شیخ بیفتد
 بعد از آن دعا گو عرض داشت که چون تصور نفسی با سوامی آمد کرد پس اثبات ذات
 حق تعالی کند یا ذات شیخ خواجہ شمس العارفین فرمود همه مخلوق را نفسی کند و شیخ را مظهر ذات
 و هسته اثبات کند بعد از این محل فرمود جهت رفع خطرات تصور شیخ نیز نهایت نافع است
 بعد از آن مولوی محمد عظیم سکنه گنگال عرض داشت که تصور شیخ اگر در نماز پیش آید
 حکم چیست فرمود جائز است که پیش امام تصور نموده سجده کند بعد از آن بنده عرض
 داشت که تصور شیخ بوقت ولیفه ضرورت یا در جهاد اوقات خواجہ شمس العارفین
 فرمود تصور در همه حال باید کرد تا از خطرات نفسانی و وسوسه شیطانی رهایی یابد بعد
 از آن فرمود تصور نعمتی است عظمی و سپهریت از گناه یعنی چون صوفی را تصور کرد
 حاصل شود بر هیچ گناهی قادر نشود بعد از آن فرمودند مردی بزرگ عاقل بود
 نیز بسوی اولیاد گفت کرد تا آنکه آهسته آهسته باو گفتگو شد و بعد از چند مدت باو ملاقی شدیم
 باینکه شیخ او میان ایشان شاد است چون صورت پیر را دید نور از او بگذاشت که گفت
 درین اثنا بنده عرض داشت که دو چیز در فکر من فاضل تر اندکی ذکر حق و دوم تصور پیر خواجہ
 شمس العارفین فرمود آنچه فهمیدی حق است چون برین امر کسی استقامت کند زود
 بمقتدر برسد بعد از آن صاحبزاده محمد بن صاحب عرض داشت در آن سال که من
 شهادت تو سه شریف رفتم چون ایشان بستان خواجہ توسوی رسیدند شخصی بزرگوار
 بیقرار بر شما نظر بسته بیاید چون ایشان از آستان گذر کرد کسی پرسید که ایشان کدام
 آنرا گفتند حضرت صاحب باین شریف را اندک گفت من صورت حضرت خواجہ توسوی

دانستہ بی ایشان ویدہ ام و جمیع عطا ایشان بشابہ آنحضرت دیدم ہمدرد محفل
 فرمود آذونات ہمیشہ بود مورچہ با سلیہان چہ نسبت دارد پدیت ہر گاہی مرد سلطان
 کے شود وہو نشہ آنر سلیہان کے شود ہمدرد ہر شخص مرزی امیر کبیر مرید خواجہ توسوی
 بخدمت خواجہ شمس العارفین آمد جوان نظر پر وجود مبارک آنحضرت کرد زار زار گریست خواجہ
 شمس العارفین فرمود ای برادر گریہ کن گفت ای غریب نواز صورت شما بشابہ صورت خواجہ
 توسوی می بینم لہذا بی ہمستہ انار و کیکم پس ای غریب نواز بسیار مردان تصدیق نمود
 کہ میان صورت خواجہ توسوی و خواجہ توسوی فرق ہا نہ بود پنداران ان ہر دو
 لہذا سبب بخدمت خواجہ توسوی رفتند آنحضرت پر صفتی غلطیہ و در وقت
 و چہ می بیند کہ گویا تودہ زہرہ پڑھلی افتاد دست مچ پنا اور وہو نہ ہوا
 بزرگان بعض اوقات اجستہ و گیلہا ہر می شوند خواجہ شمس العارفین را سہ و بی
 خواجہ توسوی و فریاد ہن بر آس حضرت گنج شکر رفتہ بود و عمل و مزاج
 آری تکررند و حضرت خواجہ توسوی بسوی وضہ مشرب کہ مشہور شد و شستہ و مولیہ
 علی محمد پیش امام حسن جانب جنو شستہ دیدم و باعث کثرت آرمیان صورت آنحضرت
 حضرت آمد چون محفل سماع روشن گشت صاحبزادہ نور محمد مہارومی را ہنوز شد و حدیث
 را نگری بلعات برداشتہ بخدمت آنحضرت حاضر بود و حضرت صاحبزادہ چند سہ
 گرفتہ دست بالا کردہ ہوا لہذا بیاروند چون بسوی دست مبارک آنحضرت نظر کرد و گون
 بہا کتہن بکھل نورانی دیدم چنانچہ انوار شگفت ازو شادمانی دند چون بین پیش
 آمد انبار کہ دم گفت این ہوی بزی بیستہ ازین تحلیت نورانی اولیہ
 بعد از ان فرمود مرزی بیت پرست در ولایت خراسان کتب و تصنیف نمودن
 ہوا کہ کتب تصنیف شد و بر پیراں و برود چنان آواز ہوا کہ او پیر ملک تحت زراہ است
 چون سبب او پیش کا فتدقی نگدین برین آواز گاہ ہوا و تصدیق و اول نمود چنان

بست که صورت محبوب در سینه او پیدا گشت انگاه فرمود خیال را چنان تاثیرست
 که بعد از خود در سینه او پیدا آمد بعد از آن فرمود اگر مرید صادق تصور شیخ چنان میکند
 که ظاهراً و باطن صورت شیخ جلوه نماید و مطالع ذات در صورت پیر کند بمقصود حقیقی
 خواهد رسید انگاه این بیت بر زبان مبارک راند **بیت** زلیخا از زلیخا می رسیده
 از آن صورت معنی آرسیده بعد از آن سخن در آداب پیر افتاد و عا گو عرض داشت
 که آداب شیخ بیان فرماید **خواجہ شمس العارفین** فرمود در کتب سلوک آداب شیخ بسیار
 نوشته اند اما معلوم آداب عشق است هر چند که عشق بیشتر باشد آداب محبوب خود معلوم
 شوند **شماره** درین محلی عرض داشتیم که جانب شیخ پشت کردن حکم چیست فرمود این هم
 مشکل و بست انگاه فرمود مردی مرید **خواجہ توسی** بقاصد شش کرده از توسی شریف
 سکونت میداشت و همیشه صلوٰۃ جمعه در توسی مقصد میگذاشت و شب نمیدانست
 باز تا موضع خود پس پایی میرفت باز عرض داشتیم که آداب پیر چقدر غایب چگونه اند
 فرمود آداب شیخ در حالت حضور و غیبت حیاتی و مهمانی یکسان اند چنانچه مولوی جامی فرمود
مخبر یار رفت از چشم لکین روز و شب خاطر است اگر بصورت غایب است اما معنی ظاہر است
 عشق اندر ظاہر و باطن بنید عنبر دوست به پیش ایل باطن این معنی که گفتم ظاہر
 در حضور و دوست هر جانب نظر کردن خطا است **خواجہ** حاضر نشین ایدل که جانان حضرت
 بعد از آن بنده عرض کرد که چون سعادت صحبت ایشان حاصل شود حالات ساوک
 و شوق بسیار ترقی در نفس خود می یابیم و چون از حضور فیض گنجور مجبور شوم آنحال نسبت
 حضور کمتر گردد با محبت چیست فرمودند **تعب نسبت** که حضور و غیبت یکسان نباشد بلکه
 مال غیر همچنین بودی که چون از حضرت مولانا **خواجہ توسی** صحبت شده بخانه خود آمد
 نسبت حال سابق لذت و لذائف کم می شد انگاه فرمود چون شوق منزل واقع شود
 در صحبت دیگران بیشتر است و مطالع کتب سلوک و توحید بیکر تا به برکت ایشان تن نیز بر آید

خواجہ شمس العارفین

مخبر

بعد از آن سخن در قدم بوسی افتاد کسی بجهت شاه نام بخدمت خواجہ شمس العارفین
 آمدہ قدم بوسی کرد مولوی محمد جان بسوی آن فریاد نمود و چنین قدم بوسی در شریعت
 جائز نیست زیرا کہ بشارت سجده شود و سجدہ مر آن است حقیقی را شایان است بعد از تحمل
 بندہ عرض داشت کہ درین بارہ چه حکم است خواجہ شمس العارفین فرمود چون حق سبحانه و تعالی
 جمیع ملائکان را حکم داد کہ آدم علیہ السلام را سجدہ کنند آنکسان کہ سجدہ کردند قبول شد
 و کسی کہ انکار کرد مردود شد زیرا کہ آن سجدہ مر آن حق ابودنیں است و لیا کرام صوفی

عظام قائم مقام انبیا علیہ السلام اند چنانچہ در حدیث آمد است الشیخ فی قومہ کالبنی
 فی امتی اگر شخصی پیروی در این منظر است حق دانستہ قدم بوسی کند جائز است بزرگ گویا فرمودہ
 چونکہ ذات پیرا کردی قبول بہ ہم خداوند است آدم سول بہ اگر جدا بینی از حق تو خواجہ
 حکم کنی ہم مرتب ہم دیباچہ را بعد از آن فرمود و سجدہ است خواجہ نظام الدین آمد
 سر زمین نہادہ قدم بوسی کرد عالمی گفت این امر مخالف شریعت است آن شخص غایب
 ماند از آن عالم کہ کرد و خواجہ نظام الدین فرمود کہ پیش ازین امام سابقہ این را اجازت
 اند بلکہ ثواب است چنانچہ در تفسیر روتنی آورده کہ بزبان سعادت نشان آنحضرت
 غیبی سلام از وہان بقتیل دست و پائی مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوقوع آمد
 و حضرت رسول علیہ السلام ایشان را ازین امر مانعت نفرمود چنانچہ صحیح ترمذی مذکور است

حدیث ابو کریب حدیثنا عبد اللہ بن ادریس و ابو اسامہ عن شعبہ عن اعمش

مرآة عن عبد اللہ بن سلمة عن صفوان بن عسال قال قال یحیی بن یحیی

انہ سب بنا الوہد النبی فقال له صاحبہ تفل بنی انہ لوسہ

ربیع الخیر و ایما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فداہ و من اسع ایت بیدت ہو

لہم لا مشرکوا باللہ شیا الحدیث یسیر بیان سبع آیات آن بزرگوار است

پایستہ مبارک آن حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم باور سب کردی گفت قال

بنا بر این است که در این باره حکم خاصی نیست و هر کس بخواهد بوسی کند باید در حق سبحان و تعالی سجدہ کند و اگر کسی انکار کند مردود است. این حدیث از امام شافعی است و در صحیح ترمذی و صحیح ابودنیں آمده است.

فقبلایه ورجلیه و قال اشهد انک نبی النبی ورتبیه العافلین مسطور است کہ قال اعلم
 ان ذلک یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقبل راسک ورجلیک فاذن له فقبل
 راسه ورجلیه الحدیث ودر صحیح بخاری وشفافاضی مذکور است وراحمی بن عمر بن
 اسامہ بن زید فقیل له هو محمد بن اسامہ فسطا طاء ابن عمر راسه و تقرید یہ
 الارض و قال لوراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا حیدہ الحدیث بدان کہ
 عزیزہ درین باب اجماعیست دیگر نیز آمدہ اند بسبب طوالت کلام نوشتہ بعد از ان فرمود
 ساکت باید کہ در امور شریعت سعی بلیغ نماید زیرا کہ شریعت زبان طریقت و حقیقت
 ہر کس کہ مقصود برپا زین راہ رسید بعد از ان مولوی سلج الدین کہ نہ کھڑے نہ عروقت
 کہ چند مدت ملازمت شخصی فلان اختیار کردم چون تعظیم او بر من گران آمد پیشہ ملازمتی
 بگذر ششم خواجہ شمس العارفین فرمود میان تعظیم فقیر و امیر فرق است اہل دنیا محض بر
 حدیث و دنیا سیکان این تعظیم ثلث ایمان اضائع کند و صوفیان محض بر شنودنی
 انہا کنند این عین ثبوت است بعد از ان فرمود پیرا باید کہ موافق استعداد مرید اورا
 و شرفال فرماید و مرید را باید کہ از صحبت غیر حذر کند و با صلحا و علما صحبت وارد و در
 شیخ ثابت قدم باشد تا بشیرل مقصود بر بعد از ان سخن در ذکر عامل و صوفی منت
 خواجہ شمس العارفین فرمود میان عامل و صوفی فرقت اگر عامل را از کسی آزار می یارنجے
 برسد و عوض آن عمل خود را بہت ہلاکت و بخراند و صوفی بصدایشان عمل کند یعنی ہر
 ربی و بجا می کہ برسد از خدا تعالی بیداند و عوض آن نمی طلبد بکہ در حقان کشف چنانچہ شیخ
 سعدی فرمودہ معصرا ع اگر مردی آخرین ایام من اسار بعد از ان فرمود علمای
 نما ہر سدا ح علم را نیز کنند و بر نشانی مقصود کہ وصال دست نزنند و ہم عمر خود را در آموختن علم
 بگذارند و در آن نمی کوشند و صوفیان در عمل سیکوشند و سیر پا حق گرفتہ بر ہدف سیر
 و دراصل حق شوند بعد از ان غلام مسیر قریشی عرض داشت کہ من خواہم لاندہ

مجموعہ
 در بیان حدیثی است کہ در صحیح بخاری مذکور است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ ہر کس کہ مرا ملازمت کند و مرا تعظیم کند و مرا بر من گران آید من او را از خدمت خود برکنار خواهم کرد و ہر کس کہ مرا ملازمت کند و مرا تعظیم نکند و مرا بر من گران آید من او را ملازمت خود خواهم کرد و ہر کس کہ مرا ملازمت کند و مرا تعظیم نکند و مرا بر من گران آید من او را ملازمت خود خواهم کرد و ہر کس کہ مرا ملازمت کند و مرا تعظیم نکند و مرا بر من گران آید من او را ملازمت خود خواهم کرد

حیثیت فرمود صوفی بباحث کمال محبت در متابعت محبوبت غرق میماند و از رعایت
 مذاہب فارغ باشد و دیگر آنکه صوفی مفید مذاہب نباشد و همه مذاہب را ملاحظه نماید و
 دیگر آنکه مذہب صوفی لاست یعنی لا موجودی الکوین الا هو و دیگر آنکه چون صوفی
 کرام مرتبه فنا و فنا الفنا برسند از قید مذاہب بگذرند بعد از آنکه از این مرتبه بزرگان
 مبارک راند **بیت** مذہبان دور و از کس او چه عاشق زار و مری به عشق دور
 جد شور می یا بعضی و طے جازورین بعد از آن فرمود چون شخصی عاقلی چیزیست
 اختیار کند عدلت کرد و اگر چه سنت باشد و همچنین مری کمال بیداریست که عمل کند
 خواه کفر باشد عدلت کرد و این بیت بزرگان مبارک اند **بیت** هر که در علم عدلت
 شود به کفر گیر کمال ملت شود و بعد از این محل فرشی مذکور عرض داشت که نفس کمال
 را کفر چنانست که در فرمود کفر اتقانی نیست بلکه کفر نسبتی است که نشود بعضی کفر باشد
 و نزد بعضی عین ایمان بعد از آن سخن در فضیلت فقر افتاد و خواجہ شمس الدین
 حکایت سلطان محمود غزنوی بزرگان مبارک ماند که چون محمود غزنوی قصه
 هندوستان کرد و طفل خور کمال همه خود به پیشکش کرد و چون با او نشست
 بر تخت شاهی بنشاندر روزی بر تخت نشست گریه میکرد و سلطان با عفت گریه پرسید
 و فرمود سالی چون مادر من بر من بخت گشتی که خدایتعالی ترا سوا سالمان نمود و کند
 و والد از روی شفقت ماوراء الغفتی که چنین بدعا و حق پسر نابگرد و اکنون بحال خود
 می بینم آن سخن باور مشفقه باید آرم و بگویم اگر مادر من و بر بود و نشستی که خدایتعالی خلف
 رامی و مراد دولت شاهی عنایت فرمود بعد از آن فرمود که مراد از مادر محبت است
 هر وقت انسان از فقر باز دارد و بگوید که در عاقلانند آفت است
 بدست این هم از آن فقر باز داشته با مور دنیا فانی نشود و از فقر
 مرتبه فقرست که چون بر صادق در سلوک فقر قدم زد بخت ساقی در سلوک فقر

مرآتے ششم در ذکر سماع و جذبہ و استغناء اهل اللہ

شعبہ شنبہ دولت پای بوس حاصل شد مولوی نور الدین ہزاروی وسید فضل شاہ ہتھکڑ
 و یاران دیگر نیز حاضر بود مد سخن در ذکر سماع افتاد خواجہ شمس العارفین بزبان مبارک راند کہ
 وقتی در کابل بخدمت مولوی محمد غوث صاحب حاضر بودم از مشکوٰۃ شریف باب سماع
 بحثا دندم از خود طلبیدہ گفتند کہ بیلین جو بن شرح تفسیر عبدالحق را بر آوردند در اینجا نوشتہ
 بود کہ امام غزالی رحمہ اللہ علیہ سماع را حلال گفتہ و تفصیلش در کتب سلوک موجود است
 بعد از ان کہ کس مطربا مدند و خواستند کہ سرود با ساز کنیم خواجہ شمس العارفین فرمود
 ساز بر لبہ خود را بپوشانید اگر سخن گفتید بی ساز بگوئید پس انہا ہچنان کردند بعد از ان
 فرمود در مدارج النبوت نوشتہ دیدم کہ ہفت کس از اصحابہ کرام مانند جعفر طیار و امیر معاویہ
 و مقداد و لہاؤس وغیرہ آواز بر لبہ شنیدہ اند مولوی نور الدین ہزاروی عرض داشت کہ بعضی
 مردمان آیت لہو الحدیث در حق سماع دلیل آیت سماع نیست بلکہ سبب نزولش آنت کہ
 یہودی بدینہ منورہ بجانب ملک عجم آمدند و قصائص رستم و ہنند یاریا کردہ باز بدینہ
 آمدند چون حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و عطر قرآن مجید بیان فرمودی ان
 یہود ان علیہ جلفہ زدہ قصائص رستم و ہنند یاریا میکردند پس در حق ان یہود ان خدا
 تعالی آیت لہو الحدیث نزول فرمود بعد از ان مولوی نور الدین صاحب التماس کرد
 کہ حدیث سماع علی الاطلاق از حدیث شریف ثابت نیست چنانچہ در مشکوٰۃ شریف
 مسطور جارتیان فی بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تا آخر وہم در سنن ابن ماجہ
 آمدہ بر آیت معوزت بریغ دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عندی
 جارتیان تغنیان الیہ شمس العارفین فرمود امام غزالی در حیات العلوم نوشتہ
 است کہ روزی نجیان در مسجد سرود میکردند و حضرت تالیانی عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا
 ذقن خود بردوش رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہادہ می شنیدند بعد از ان دعا گوے

مرآتے ششم در ذکر سماع و جذبہ و استغناء اهل اللہ

۴ بحضور حضرت

ذکر شنیدن آواز بر لبہ بعضی صحابہ

نزول آیت لہو الحدیث

عمریشاد آیت سماع

شعبہ شنبہ دولت پای بوس

عرض داشت که حضرت خواجه توسی سماع با سازی شنیدند یابی ساز خواجه شمس العارفین فرمود از سازها و آلات سماع نهایت احترام میگردند و چون قوالان مجلس سماع آراسته می کردند آنحضرت در حجره مبارک نشسته می شنیدند و در اجودین عمرس حضرت گنج شکر در روضه مبارک آنحضرت محراب مسجد نظامی جلوس فرمودی عین وقت ختم نزدیک شد قدر ساعت یکم بنشسته و باز فی الحال به برج نظامی آمدی اگر کسی قوال با ساز نزد ایشان سماع میگرد و آثر بیرون کردی گفتی که در اینجا عالمان بیایند و ترا برزند بعد از آن مولوی معظم دین عرض داشت که چون منازل و مقامات خواجه نصیر الدین شنویم عجب چیزها میباشیم خواجه شمس العارفین فرمود آنحضرت بر شریعت چنان ثابت قدم بودند که گاهی بسوی سماع متوجه نشدی و حال آنکه حضرت سلطان المشایخ پیر ایشان می شنوند بسیار بخش عرض داشت که چرا از سماع احترام کردند فرمود برای اتباع سنت رسول علیه السلام باز عرض کرد که اتباع شیخ خود چرا نکردند خواجه شمس العارفین فرمود احترام از سماع منافی اتباع نیست زیرا که اتباع امر شیخ ضرورست و ایشان شنیدن سماع مامور نبودند و این کمال حوصله آنحضرت است که با وجود امکان از شنیدن سماع بازماندند بعد از آن فرمود شخصی بخدمت خواجه نظام الدین عرض داشت که حضرت نصیر الدین مجلس سماع شما حاضر نمی شوند چه کار آنحضرت بحال ایشان واقف بودند هیچ نگفتند باز سید اندک بخش عرض داشت در مجلس سماع آنحضرت نظام الدین با ساز بود یا فرمود ساز و در امیر در مجلس او ایشان هرگز نبودند بلکه در شانزده دن نیز منع فرمودی بعد از آن سخن از نسبت سماع افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ای مدویشن ای که زاهد بدست کیش طاعت کن و در سماع بماند آن قلمع کند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک انداخت جای را برودن بهر آنکه بدین سماع دست شراب عشق بیکه میرسد و هم فرمودند برای دفع عذرات نیز از دفع ترست و کثرت سماع باعث قساوت دل است و پریشان حال

شنیدن سماع خواجه توسی

شنیدن سماع خواجه نصیر الدین

شنیدن سماع خواجه شمس العارفین

در ذکر حضرت شیخ محمد باقر

در ذکر حضرت شیخ محمد باقر

پس ساکتا بیکه گلاهی گوی بشنو و تا ذوق در دل و تازه گرد و بعد از آن فرمودند
 سماع را فکر درست باید تا شنیدن و حلال باشد چنانچه ساکتی و عالی با یکدیگر گفتند که سماع
 بوقت زدن چو گویند تا نام گفتند طبله گوید قدیم را پشرو او آواز دیگر در پیست پیست و کسین
 میگویند اوست است و بر یکدیگر میگویند پی تون که تون است این بی تون که تون است
 و لولیان که بدست خود اشارت کنند گویند که این تون است و سناک گفت بجان
 اینست طبله گوید تو مین تون مین و آواز دیگر بر حق بر حق و کینسیان میگویند یا
 یا کینسیان و بر یکدیگر میگویند تون این تون این و لولیان بدست اشارت کنند
 سوخته است و بعد از آن سخن در جذب اوقات و خواجہ شمس العارفین فرمود جذب بر دو قسم
 یکی که با بوش می باشد و اختیار ماند که خود را باز دارد از جنبش و حرکت و دویم آنکه جنبش
 ماند و تپش از همه امور بی خبر باشد پس خوب بصورت اولی شانه شکند و در صورت ثانیه
 بشکند بعد از آن بنده عرض داشت که در خاندان نوشاهی مردمان عالی و پاکیزه
 شد و حالت و جذب میکنند و بعد آن بحال سابق و عقیده فاسد بمانند آنرا حکم چیست
 خواجہ شمس العارفین فرمود اصل حالت و جذب در مرتبه فنا باشد و آن مردمان که با این
 رسیده باشند حالت ایشان مجازیت بعد از آن فرمود در پاک پش شریف بسیار
 بنودان در محفل صوفیان آمده حالت و جذب میکردند پس بعد از حالت بنده کفر
 می ماند چنین حالت زود صوفی کرام هیچ فائده ندارد بعد از آن فرمود سماع حاصل
 الی الحق است مراد طریقت را و نقصان است اهل شریعت را بعد از آن سخن
 در ذکر استغراق اوقات و مہر محمد بخش عرض کرد که مسلمان حسین قوم کنجال و غلام حسین قوم
 چاند یا ساکنان بلده لیثه بار او زیارت حضرت خواجہ توسوی میرفتند در راه حسین
 کنجال از رفیق پرسید که شمار حضرت صاحب شناسند و نام تو می یارند غلام حسین گفت
 ما یقین نیست که حضرت صاحب ولایت قومیت و اسمیت سکونت من واقف باشم

در ذکر استغراق اوقات و مہر محمد بخش

حسین گفت ما را بخوبی می شناسید الفرض چون بر دروازه حجره مبارک آنحضرت رسیدیم
 اول حسین کنجال اندون قدم پوشیدند که کسیتی گفت که من حسین هستم
 کدام حسین گفت حسین کنجال احم فرمودند حسین کتبه باز عرض کرد که حسین کنجال احم فرمود
 خیر نشین بعد از آن غلام حسین قدم پوشیدند فرمودند ای غلام حسین خوش باش
 شایخیریت بعد از آن فرمود که روزی بی بی عائشه صدایه رضی الله تعالی عنهما
 رسول علیه السلام رفت آنحضرت پرسید کدام است گفت عائشه احم فرمود که احم
 گفت دختر ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند کدام ابو بکر گفت پدرش مالک بن نویره
 خاموش شد بعد از آن فرمود که این وقت ستفراق بر همه اولیایم آید بعد از آن
 سخن در ذکر ستفراق شیخ عبد الحق ردو لومی افتاد خوابه شمس اعان زمین فرمود روزی
 سایه درختی نشسته بودند مرغی با دانه خوش بران رخت تپید میخواند و لذت آواز آید
 دل ایشان غلبه کرد و همه عمر در ذوق او ستغرق شدند بعد از آن فرمود وقتی در شب
 شریف مجلس سماع آراسته بود صاحبزاده عبدالغفور پسر غلام بی بی مهدوی را حالش بسیار
 و بچادر خود بر روضه مبارک خواجه توسوی جا رو کبشی میکرد بحالت استغرق استغرق بود
 و بسبب غلبه جذب جانب محفل نشینان هرگز التفات نفرمودی در آن حال نزد آنحضرت
 رفته این شعر می گفتند می عشق تیرس بن حسین پیدان کومی نهانی چاهای
 سوی من پدید با استغرق شغول شد بعد از آن فرمود که از لولوی احمد بن محمد
 خواجه توسوی شنیدم که روزی حضرت محکم دین سیرانی رحمة الله علیه را در پیفتند
 و شخص مزیزی برودش نهاد می آیند محکم دین صاحب رفیق خود را گفتند که این
 چون نزدیک آمدند و آن دو کس بوزان بودند و در دوششان سنان بودند و با شمشیر
 سر و دست و پا کردند و شنیدند آن ازین مبارک آن حضرت است همزوت شد چون آن
 حال معانی کرد بگریختند و فریاد آن حضرت می آید که اکنون مکنم پس چاره آنست

بر آن سخن انداخته بنشست آهسته آهسته زیر آن چادر وجود مبارک آن حضرت بدستور سابق دست شد و روان شدند انگاه فرمود که استغراق آنحضرت چنان بود که اکثر اوقات بنیت نماز سادسی تا سجدی می کردی که وقت نماز فوت می شد بی نیت نماز می نمود تمام نشدی و بعضی اوقات اگر بوقت نیت نماز کسی سرود کردی همان وقت نیت ایشان کامل نشد انگاه فرمود که در حق ایشان سرود نهایت مفید بود و در حق بعضی مبتدیان زهر قاتل است بعد از آن مردی عرض کرد که نخصه در ملک چچی خود را بشیخت شهر ساخت و اکثر مردمان دولت لواحقی بآن بعیت کنند و در حق باجستانی آن طعن کند خواجه شمس العارفین فرمود چه طعن کند گفت گویند که خواجه گان بیست سرود می شنوند و این حرام است خواجه صاحب فرمود این عجب سلانیت که عناد و تعصب حق مسلمانان

مراست می و بیستم ذکر محبت خدا و رسول

حلال دانند و سرود حرام که اکثر مردمان بوسید سماع بحق وصل شدند **مرآت**
و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستی دوستان و ذکر تبرکات
سورکات و اولیا نامدار

شرب و زینچه سعادت قدم بوسی حاصل شد معجزان دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر محبت خدا و تعالی افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود اصل بر همه عبادت محبت الهی است هر چند محبت نیاورد ترا باشد همان قدر در عبادت او تیر تر گردد و هر چه درین محل بند عرض داشت که ترقی محبت الهی بچلو حاصل شود فرمود بواعث حصول محبت الهی بیشتر اند اما برای ترقی محبت وسیله ذکر بهتر است چند آنکه در ذکر مداومت کند محبت او بیشتر باشد چنانچه در حدیث آمده من احب شیئی اکثر ذکره باز گفتم ذکر چه باشد یا حقی فرمود بجه طوریکه باشد کافی است زیرا که مراد ذکر باید دوست است بجه وجهی که باشد بهتر بعد از آن سخن در محبت خواجه قطب الدین افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود یکبار خورد سال میداشند اتفاقاً سه روز ایشان زان فقه آمد پس ایشان تنگ شده پیش کس تنگ نم

اصل سخنان در محبت اقا حسین
 در محبت خواجه قطب الدین

ظاہر کرد مردمان ما حاضر پیش آورده عذوق استند که از مایان مخلصت شده که احوال ایشان
 نہ پرسیدیم چون خواہ صاحب باین امر وقف شدند از زبان مبارک گفتند کہ ای خداوند
 بہ انکس کہ ستر فاقہ من ظاہر کرد آنرا بمیران پس بحر و این ل پسر آن حضرت ہمراہ طفلان
 بازی میکرد فھرہ گردن او بشکست و جان شیرین بحق تسلیم کرد سبحان اللہ دوستی حق
 درون آن حضرت چنان غالب تر بود کہ محبت پسر خود چیزی باقی نماند بعد از آن بن
 معنی حکایت بر زبان مبارک راند کہ چون حضرت ابراہیم رحمۃ اللہ علیہ از بلخ جانبکہ
 برقت پسری خود نزد مادر او بگذشتند چون بزرگ شد گفت پدر من کجاست مادر من
 گفت الحال در مکہ نشان میدهند گفت من نیز بکہ روم و پدر خود را زیارت کنم و در
 خدمتش باشم پس از مادر خصت یافتہ و بلخ سنادی کرد ہر کس کہ از حج میدارد باید از
 در احدی او بزم خود کند و کتب مجرب در این خبر چهار ہزار مر و باید ندہمہ را زاد و واحد دادہ بکہ آورد
 یا میدانکہ زیارت پدر خود مشرف شوم چون بکہ رسید در مسجد حرم جماعتی مرتجعین
 را دید پرسید کہ ابراہیم آدم را شناسید گفتند شیخ ماست بطلب منیرم بصحرای زبستہ
 ما بیار و وفرو شد و مان خورد پسر بصحرای رفت پسری را دید پستہ ہمہ ہر تباروی
 می آید گریہ بر سپر افتاد اما خورد و کج ہدشت و تہبتہ و پی اومی رفتہ تا بانہ از فرشتہ
 و مان پیش اصحاب خود آورد و بنام مشغول شد و بعد از نماز با اصحاب خود گفت کہ خود را
 دیدن طفلان امر و نگہ دارید خاصہ امروز کہ زنان و کودکان و بیجا بسیار آمدہ اند ہمہ
 قبول کردند چون حاجیان الجواف مشغول شدند ابراہیم نیز در نظر کرد و باران از روی
 او تعجب کردند چون از لطواف فارغ شد نگفت ما را فرمودید کہ بیچہ آوردہ اند
 گفتید و شما بنلامی صاحبان مگر است بہ حکمت بود گفت پسہ می آید و درین بلدان
 چنین دلم کہ شاید او آن پستہ منست روزی و با از مایان ابراہیم و قانع بلخیان بہ
 مان پسر در خیمہ بر کرسی قرآن مینواند و میارست گفتن پسرانندیم در پیش افتد بیانا

حکایت ابراہیم
 ابراہیم با اصحاب خود در حرم جماعتی مرتجعین را دید پرسید کہ ابراہیم آدم را شناسید گفتند شیخ ماست بطلب منیرم بصحرای زبستہ ما بیار و وفرو شد و مان خورد پسر بصحرای رفت پسری را دید پستہ ہمہ ہر تباروی می آید گریہ بر سپر افتاد اما خورد و کج ہدشت و تہبتہ و پی اومی رفتہ تا بانہ از فرشتہ و مان پیش اصحاب خود آورد و بنام مشغول شد و بعد از نماز با اصحاب خود گفت کہ خود را دیدن طفلان امر و نگہ دارید خاصہ امروز کہ زنان و کودکان و بیجا بسیار آمدہ اند ہمہ قبول کردند چون حاجیان الجواف مشغول شدند ابراہیم نیز در نظر کرد و باران از روی او تعجب کردند چون از لطواف فارغ شد نگفت ما را فرمودید کہ بیچہ آوردہ اند گفتید و شما بنلامی صاحبان مگر است بہ حکمت بود گفت پسہ می آید و درین بلدان چنین دلم کہ شاید او آن پستہ منست روزی و با از مایان ابراہیم و قانع بلخیان بہ مان پسر در خیمہ بر کرسی قرآن مینواند و میارست گفتن پسرانندیم در پیش افتد بیانا

شماره پیش و بریم چون نزدیک رسیدند با هم نشستند و در دور نگاه کردند و فریاد برآوردند
و گفتند پدر من اینست جمله پاران بگرستند و پیر پیرش بنیتا و چون هوششان آمد برید سلام
کردند بر آیم جواب داد و در کنار گرفته احوالش پرسید پس آیم خواست که برود پس پرسش
بنگذاشت آیم روی آسمان کرد و گفت الهی از محبت پسر مرا محدود و از پس پسر در کنار
او جان بحق تسلیم کرد پاران گفتند آیم آیم این چه بود گفت چون او را در کنار گرفتیم محبت
او در دل مجید بنا آمد که ای آیم نگذرخ فحشنگنا و تحجب معنا خدیو کا و عوی
دوستی باگنی و با دیگری دوست داری و بد دیگری مشغول شوی چون این شنیدیم دعا
کردیم که ای خداوند مرا فریاد رس اگر محبت او مرا از محبت تو بازگرداند با جان و برو
و یا جان من عا در حق و قبول آید اگر از این حال کسی تعجب آید گوئیم از آیم پیغمبر علم که
پسر خود را قربان کرد تعجب نیست بعد از آن فرمود عالمی مقام حضرت خواجہ توست
سکونت کرده بود و در خواب زیارت جناب سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم شرف
شد و بخدمت حضرت خواجہ توست عرض کرد که از شب حضرت رسالت آید صلوات
علیہ وسلم را خواب دیدم خواجہ صاحب سو و خیر و تعجب است آن عالم خاطر غمگین گردید چون
دیگر مردمان از حضور حضرت بیرون رفتند خواجہ صاحب آن عالم را فرمود که این زیارت
خیال توست باید که عینیت رسول علیہ الصلوٰۃ و السلام حاصل کنی زیرا که ابو جہل بار بار
زیارت حضرت رسول علیہ السلام شرف شد و ایمان نیاورد بعد از آن فرمود
دوستی در شان خدای و صحبت با آنها هم وسیله نجات است آنگاه فرمود در نجات آنکه
نوشته دیدم که شخصی را در قبر سوال کنند که خدای تو کیست پیغمبر تو کدام و دین تو چه اگر مرد
نیکو کار باشد گوید خدای من است و رسول من حضرت محمد صلی اللہ علیہ
و دین من اسلام است و همچنین اگر شخصی فاجر باشد و دینش گوید کسی از شما اسم
پس آنرا احوال روشن بنمایند و باز گویند که دیگر کسی از منی و آنگاه گوید فلان بزرگی را میدهم

فضیلت عینیت زیارت

فکر دوستی رسول خدا

و بخدمت فلان بزرگ رفته بودم و فلان بزرگی را دوست میدارم خدایتعالی حکم فرماید
 که ای درشتگان من این بگذاوید بطیفیل دوست خود همه گنامان او بیامزیدم بعد
 از آن فرمود شخصی را پرسند که خدا و رسول در دین تو چیست بگوید فلان یعنی نام او کسی است
 دوستان خدا باشند پس حق سبحان درلی فرماید بخدمت نام دوست خود همه گنامان
 به بخشیم پس ازین امر معلوم شد که حب و دشمنان خدایتعالی خیر باین سبب
 بخشش بعد از آن فرمود در ویش را باید که از فرمانبرداری خدا و رسول علیه السلام
 غافل نباشد و بحکم الطیبوا لله والھیوا الرسول کرمیت بر بند و تاسعادت دارین بیان
 بعد از آن فرمود اکثر مردمان زمین مان بی زهد و ریاضت خود را با پرسیامی مشهور
 کنند و پیش مردمان عوامی محبت خدا و رسول علیه السلام میکنند و نمی آند که دولت و ایاز
 در اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه خدایتعالی امر فرمود قل انک کنتم
 تحبون الله فتبعوا محبت که الله هم درین محل مصرحاً بخش سگانه لیه کتاب
 شفاعت الاعجاز شرح گاش بر آن بخدمت فیض درجت بگذازانید و گفت کتابی که برای
 نویساندن در توشه ریف داده بودید با جرت چهارده و پرتیه هشت آن تیار شد است
 چونکه بوجوب اوراق آن احبت بیشتر بود گفتم احرت این کتاب بحساب و زاق بسیار است
 خواج شمس العارفین فرمود بزرگی کتاب تقویت گران خرید شغف گفت بسیار قیمت داد
 گفت هیچ قیمت نیست که قصه خرید شیخ بنی انجیا یوسف علیه السلام را یاد می داری گفت
 بیست و چهار دو م بجان خریدم به نام این دو عجب از آن خریدم یعنی از آن
 سید صالح شاه سلطان پوری عرض داشت که چه چیز از من خواستند و فرمودند
 محبت و نازیب پر خود و عبادت اما کدام چیز از من خواستند و فرمودند و فرمودند
 چیز فاضل از آنکه بکنی ساوک و دیگر چیز نیست خدایتعالی باور او از آن در شغف برای
 ترقی محبت هستند اکثر سالکان ازین اوبه بحق پیوستند بعد از آن جناب

در این کتاب از چند نام است

در این کتاب

میلی خلیوی عرضداشت و عافریانید تا خدا تعالی محبت خود عنایت فرماید و از مستحق
 موهوم را می کند خواجه شمس العارفین فرمود این عطای اہنیت ہرگز خواهد بدد با عرض
 داشت کہ شمارا بجای محبوب جانی میدانم مرا جام وصال و بنوشانید این بیت در جگر
 خواندند بیت کلمے لوک یتھون ماھی دی پیچدی چونک مینشان آب ماسے نون
 ڈھونڈنیاں بعد از ان سید عرشاہ عرضداشت کہ سلسلہ قادریہ از سلاسل دیگر
 فوقیت داروچہ انکہ حضرت غوث الاعظم بمقام محبوبیت رسیدہ اند خواجه شمس العارفین
 فرمود اگرچہ ورزش ہمہ سلاسل علیحدہ است اما مقصود و است و آن عرفان حق است
 انگاہ فرمود جمیع مشایخ حسب استعداد خود مقام محبوبیت یافتہ اند و این بیت بزبان سبک
 ماندند بیت تو گوکاندر جهان یکا بزیید بود پس ہر کہ وصل شد بجانان با بزیید و گشت
 بعد از ان فرمود مدار مقام محبوبیت بر توحید است و مدار توحید بر فنا و مدار فنا
 بجزوہ و پیر حاصل نسبت پس این امر در ہمہ سلاسل موجود است چه قادری چہ چشتی
 بعد از ان فرمود غوث الاعظم رضی اللہ عنہ چارہ روز در مقام محبوبیت ماندند و
 حضرت خواجه نظام الدین بد او فی ہر ہفتہ روز بعد از ان فرمود ای درویشان
 شب بسیار رفتہ است اکنون بحجرہ ہای خود آرام کنید بندہ عرضداشت کہ چنین شب
 وصل شہاباز کے بدست آید غنیمت است کہ بصحبت ایشان بگذرد انگاہ این مصرع
 بزبان سبک مصرع شب قدر اتی شب ات پہلی پر وصلدی ات انوکھڑی می بعد
 از ان بندہ عرضداشت کہ دیوان حضرت خواجه قطب الدین عمہ اللہ علیہ جگہ
 است فرمود عجیب کتابیت عالی مضمون کہ بفہم ہر کس نیاید باز فرمود نیز کلمات
 خواجه قطب صاحب از حضرت گنج شکر یہ ظاہر اند کہ چون کمال مریدین قدر باشد پیر
 حال پیر از و عالی تر خواہد بود بعد از ان پیر غلام محمد سیال عرضداشت کہ مقام
 حضرت گنج شکر عمہ اللہ علیہ قرص چو بینہ ہشت است بعض مردمان گمان بزند کہ

ذکر مدار مقام محبوبیت بر توحید است

حضرت بو قوت گرسنگی آنرا لیسید آیا این است یا نه خواجہ شمس العارفین فرمود ایز
 کا سہ چوبین برای تعلیم نفس خود داشته بود و چپیک ز خوردنی در آن انداختہ خورد
 و ہر زلبان کا سہ پر شکر نہ سود ہی تا آنکہ اینقدر باقی ماند آن زمان تصور کردہ برا
 زیارت مردان و ہشت تہ اند بعد از ان فرمود حضرت گنج شکر اکثر مدت در باویہ گذران
 میکردندی غذای خود از برگ ہاشمی ارک و غیرہ ساختندی خواجہ نظام الدین علیہ
 الرحمۃ میفرمودند وقتیکہ موسم گل و برگ درختان نو بیرون آمدی و از و غذا ساختی
 مارا عید بودی بعد از ان چند و ڈاشاہ عرضداشت کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود الْفَقْرُ فَخْرٌ وَالْفَقْرُ مِثْقَلُ مَرَادِ اِنْ فَقْرٌ حَبِيبٌ فَرَمُوْهُ مَعْنٰی اِنْ تَرَدُّ صَوْفِیہ
 کرامت قائمست و این گرسنگی روشنی دلست بعد از ان دعا گو عرضداشت کہ
 چیزی برای تبرک عنایت فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود تبرکات برد و قسم اند
 صورتی معنوی صورتی مثل چادر و پیراہن و کلاه و نعلین و غیرہ و معنوی مانند
 و کلمات و ذکر و فکر کہ بر میدان ارشاد کنند پس مرید را باید کہ بر تبرکات معنوی تابت
 نماید زیرا کہ داشتن تبرکات ظاہری مرتبہ مجاہدست پس مجاہد بقابل حقیقت کے باشد
 بعد از ان سخن در ذکر تبرکات سمرکانات صلی اللہ علیہ وسلم افتاد خواجہ شمس
 العارفین فرمود خبیہ مبارک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تحفہ سلام و نالامات مستحق آن
 بخدمت حضرت خواجہ معین الدین اجمیری پشت پشت رسیدہ بود تا کہ چو اربعین
 شخصے زبان تو نظر ہو تو تبرکات مذکور اور ابھی و در عا خیر در حق اہل سلسلہ خواہی
 الغرض تا آخر عمر خواجہ معین الدین شخصے بوصوف اہل ہر نیاید و وقت و حد
 نصب الدین را و نسبت کردند کہ تبرکات سمرکانات صلی اللہ علیہ وسلم بیرون کہ باہین
 اوست و صوف شد بہنی و عا خیر بجلہی تا آخر زبان خواجہ قطب صاحب ہمیشہ
 داشت ان نیز بفرینی مذکور خواجہ فرید الدین انجو شکر را و نسبت کرد و ایشان حضرت

Marfat.com

اقامت در وطن کم اتمادگار از شخصی ضعیف العمر احوال بهتر بنجا پرسیدم آن شخص گفت
 که مردی سفید ریش از پدر خود نقل میگردد که من با زنی بی محبت افلاس نزد چوچک
 سیال پدرم سکونت کردم و در کارهای چوچک گذران میکردیم روزی والده
 بنمیران خشک و دروغ ترش مراد او گفت که بنجانم خدمتکار مال مویشی مادر چراگاه
 بغلان مکان باشد و یا بدهی چون آنجا رسیدم دیدم که سنگی کرده برنی خود پشانی بنا
 اشک خون میگریزد و زیر چشمان او نقش بارگانه پیش پر خون شده چون من رو پیش او
 کردم گفت دروغ نبوش و مانع بر درخت فلان بنج چون ایس آمدم این حال پیش
 والده میرسان نمودم خشمناک شده دو کوزه چرخه میر کشید و پشانی او بزود چرخ
 بیرون نیامد پس گفت حال این بخت سوخته نیست که زده خون در بدن او نماده و
 آن فرد بر خون که شمشیر نوشید ازین بابت خون میگریزد بعد از آن فرمود حضرت
 محمد علی شاه روی سوی من آورده قصه حضرت شیخ عبدالقدوس بیان فرود که زود
 بشیخ موصوفت لالاب بود که اکثر مهنودان آنجا غسل میکردند اتفاقاً خادمی حضرت
 شیخ عبدالقدوس آنجا رفت و بر دختر ساهو کار عاشق شد ازین بهت آنجا آمد وقت
 می دشت روزی آن درویش بر لالاب رفت و گافری را معلوم بود که این درویش
 دختر ساهو کار عاشق است گفت مشوق تو درین حال بنعوق شایسته بود و شبن
 احوال مشوقه لالاب غوطه زود بود و بعد از آن دختر ساهو کار پیدا کرد و گفت
 که عاشق تو در لالاب بنعوق شده است گفت که امر جا گفت فلان بنجان جانم و
 پیداخت و نعوق شد چون این کیفیت ساهو کار را شنید بنجانم مسلمان را که
 بدو چون آن بهر دوایر روان کرد پشت بر زوجه سپید بود و بدو سخن میزد
 کوشش کردیم که زود جدا شدند و این اسنادم گفت اما من به زود و فریاد میسر
 گفتند که می سوزیم و یا بشایسته جدا کرده مانده مانده از بنام او بلایم چون آن

فنا

شیخ عبدالقدوس شبید نزد آن درویش زنته فرمود ای درویش در عشق مجاز کمال شد
 مگر مجاز جاسی تاجا درست بجز در فرمان شیخ صاحب پشتت هر دو جدا شد پس آن دو شیراز
 در حجره دفن کردند بعد از چند مدت شیخ عبدالقدوس جهت نماز تجمید بسجده آمد ملامی حاضر
 نبود که ابرق پر نموده پیش شیخ بیار و درین فکر هستم و او بودند که همان درویش از قبر
 خود بیرون آمد و کوزه آب در دست گرفته حاضر شد شیخ فرمود ای درویش از کجا آری
 گفت اگر تشریف ازانی فرمایند مقام خود شمار بنمایم خواه همراه آن در حجره رفته دیدند که
 تحت مرصع در میان آن قبر نهاده است و آن دختر ساهو کار بر تخت نشسته بتلاوت قرآن
 مشغول است شیخ صاحب فرمود این منصب عالی بچه یافتی گفت بربکت ایشان بعد از آن
 سید میر شاه چیاچی و دیوان معین پیش حضرت صاحب نهاده گفت که این دیوان از خاص
 کتب خانہ خواجہ معین الدین صاحب حاصل کرده و نم خواجہ شمس العارفین مطالع فرموده آن
 بیت بزبان مبارک را نذند بیت جایگزین زاهدان هزار در معین سنده مستی شراب
 عشق بیکه میر سنده بعد از آن این غزل بزبان مبارک را نذند غزل مراد
 دل بغیر از دوست چیزی در نمی گنجد و بجلوت خاندان سلطان کسی نگیند گنجد تا آخر
 و دیگر این غزل نیز خوانند غزل من بسبب عشقم کنون سوی گلستان میروم بود
 از آن گل یافتم اندر پی آن میروم تا آخر بعد از آن فرمود حضرت خواجہ توسوے
 میفرمود ای ساک طریقه عشق بیاموز و محبت حق تعالی حاصل کن که اصل سبب
 راست بعد از آن فرمود خواجہ توسوے بیاعت کمال است ابرق در عشق درویشان
 خود را سبق عشق می آسوزند گاهی بیشتر از جین متوجه نشدی و بروزه نقلی نیز را غیب
 نبود ای و این پروا بر بردان هم فرمودندی بعد از آن فرمود غرض از روزه و نماز
 خلاف نفس است پس خواجہ صاحب گوناگون خلاف نفس بر خود اختیار کرده بود و در بعضی
 و غیره ریاضات ریاضت و محب هم واقع شود و بخلاف عشق بعد از آن دعا گو عرض شد

Marfat.com

دریا قدم زدند اگر چہ آپ ریاض قلاب بود اما ہر یکے تازانوں و ناف رسید و ہر دویشان
 پس آنحضرت نیز بجزیرت بگذشتند بعد از ان حکایت یوسف بن حسین بزبان سارک
 ماندند کہ یوسف بن حسین جانب حرمین شریفین رفت منزل بمنزل راہ دراز قطع نمود
 بہ بیت اللہ شریف رسید روزی در بازار رفتند ناگہ نظر دختر امیر را ایشان منتہا
 بجز دیدن وی ماہ و شش آنحضرت از دل و جان بقرار شدہ عاشق گشت شبی بر آقبہ
 نشستہ بودند ناگہ آن دختر مذکور از غلبہ محبت خود را و کنار ایشان فکند چون آن
 حضرت ازین محل اقع اطلاق یافت اور را از کنار خود انداختہ بسوی ویران رفتند و گریہ
 کنان بجناب حق تعالی حاجات کرد کہ ای خداوند کریم من سبکچہ آدم و بچہ بلا گرفتار
 شدہم بحالت گریہ ایشان را خواب آمد چہ بیند کہ خمیر زودہ است و بزرگے خوب روی
 سخت نشستہ است و بگرد آن لشکر باین خمیر ڈازوہ اند پر سیدند کہ صاحب این خمیر و
 این لشکر کجاست گفتند یوسف علیہ السلام است کہ درین جای تشریف آورده اند اینہم خمیر و
 لشکر اوشان است گفت اگر اجازت باشد زیارت ایشان شرف شوم گفتند برو چون
 اندرون خمیر رفت زمین خدمت بسوسید گفت باعث تشریف آوری ایشان اینجا
 چہ بود گفتند خدا تعالی مرا چنین فرمودہ کہ ای یوسف بر تو دختر امیر عاشق شدہ بود اگر
 ترا محفوظ نہ داشتیم در ورطہ گمراہی گرفتار میشد بین کہ دوست من یوسف بن حسین
 معاملہ گرفتار شدہ اما چون اطلاق یافت فوراً از خود دور اندخت پس انین عیش
 برای زیارت تو آدمم یوسف بن حسین گفت چیزی ارشاد فرمایند گفتند نزد حضرت
 ذوالنون مصری برو حسب الامر خدمت آنحضرت آمد ذوالنون گفت از کجا می آئی
 گفت از شہر رومی ہوں قدر پست سال تمام شد گاہی با والتفات فرمود بعد از سال
 رسید کہ نام تو چیست گفت یوسف بن حسین باز بعد از سال رسید طلب تو چیست
 گفت ہستم عظیم ارشاد فرمایند لڑنے پوشیدہ منسرد و داد و گفت بر لب دریا بزرگی گشت

میدار و آنرا این امامت من بدو چون ظرف گرفته رفت از اندرون او آواز شنید
 متعجب شد که چه چیز است چون سر بپوش آن بر پشت موش ازو گنبد زده برون رفت حیران
 ماند که اکنون چکنم چه جواب هم آخر تفکر شده جانب آن بزرگی رفت و کیفیت حال
 بیان کرد آنحضرت فرمود غم مخور آن از مایش تو بود پس رخصت شده باز بخدمت
 حضرت ذوالنون آمد و حقیقت بیان کرد ذوالنون فرمود چون طاقت نگهداشتن یک
 حیوان حقیر نمی توانی اسم عظیم کس نگهاری بعد از آن فرمود شاید آن تقدیر
 چنین بوده اند که بعد از سه سال رسید که طلب تو صیبت بعد از آن فرمود در روز
 مردمان بخدمت حضرت ذوالنون معرفی عرض کردند که دعا فرمائید تا خدایتعالی
 باران رحمت عنایت فرماید پس آن حضرت علی الصبح سمت مدین سفر کردند بعد
 از آن خدایتعالی بار رحمت نازل فرمود بعد از چند مدت باز آنحضرت آمدند مردمان
 پرسیدند که باعث رفتن ایشان چه بود فرمودند بشما این اعمال مردمان مساک باران
 میشود دیدم که از همه بدکارتر منم لهذا سفر کردم از گناه این بیت خوانند بیت
 شنیدم که بر مرغ مورودان بد شود تنگ روزی ز فعل بیان بعد از آن فرمود
 حضرت خواجہ توسوی مہار شہ لطف بر عرس حضرت قبہ عالم مہاروی میہ فتنند
 چون بر کنارہ دریا کہ در آنجا پنج دریا جمع شوند رسیدند ملا حان گفت بہت بیت
 کہ ایہ کشتی بہ ہید تا سواکنم خواجہ صاحب فرمود اگر صدر رو پیہ پیہ بتید ہم میہ نام
 پس آنحضرت راس درویشان کشتی سوار کردہ روانہ کردند چون در میان دریا رسید
 بلزید و آب دران بیفتاد و بجاکس از جان خود و ششست و نواب صاحب
 و ہست کہ جمیع اہل کشتی از خوف غرق شدن ہلرسان ہلرسان ہلرسان ہلرسان
 تا کشتی بجزیرت بر کنارہ رسید فرمود در خود سالی نہایت فطرت نام چنانچہ
 بہت ملبوس بدون غرق ہشہمین جزیریہ دیگر نہ ہستم احوال انفسال از دستوار

همه سباب فہیاست چون آنذات کریم تقدیر محرابانہا فرمودہ است بحال اگر ازین خطہ
برماند از عنایت او و در نیست والاذا ما عاشق اوام ہرچہ خواہد کبند بعد از ان فرمود
آب از کشتی بیرون کنید و خود نیز بدست مبارک آب بیرون انداختی تا آنکہ کشتی برکنار
نجیرت رسید بعد از ان فرمود محمد اگر م نام بزرگی بود بر نفس خود بار مجاہدہ نہاؤ
بودند چنانچہ پنج گانہ نماز سجامی وضو غسل کردہ بگذاشت و ازین باعث در موسم سردی
و پای آنحضرت شل میشدند روزی غسل کردہ می آمدند بسبب غلبہ سردی و ضعیفی
زمین بنفیا و وزنی خندیدہ گفت عجب عشق است کہ باوجود پیری و سردی از
غسل باز نمی آیند فرمودند امی ن نادان از حال من حیرت میداری ندانی کہ چون شام
خاوند شما بیگن خوش باشید و اگر خاوند حقیقی مارا بیفکنند چہ عجب است بعد از ان
فرمود محبت کمال واقع خطرات و قاضی الحاجات است یعنی چون محبت محبوب
برعاشق غالب شود ہر حاجت بصیبت کہ پیش آید تنگ نمی شود بلکہ اگر باعث یاد
و نشت دوست خود داند بعد از ان فرمود چون در وجود صوفی عشق غلبہ کند ہمہ
منازل سلوک طی شوند و بہرچہ چیز تعلق نماید بلکہ حب مشیخت ازول او نیز بیرون
انگاہ این بیت بزبان مبارک راند بیت احمد تو عاشقی تر از مشیخت چہ کار دیوانہ
باش سلسلہ شد شد شد بعد از ان مولوی معظّم دین التماس کرد کہ چو سالک
طریقیت در منزل عشق قدم زنند اتباع مذہب چون توانند کرد فرمود عشق آتش است
ہمہ شبیا سواالمحبوب بسوزد و دراہ جانب محبوب خود بختاید بعد از ان این بیت
بزبان مبارک راند بیت مذہباندی در وازی اوچی عاشق داراہ موری ہو موری
پہن و واژہ کرد ہی عشق پیونی زوری انگاہ فرمود راہ تقید بہ مذہب راہ رست و
بندست اما عاشقان تجلیات مشوق را مشرب خود سازند و ببلبل عشق راہ تنگ و
تقید شریعت را کشادہ ساخته بگذزند چنانچہ بزرگی فرمودہ بیت صف عاشقان

در مجاہدہ محمد اکرم

در عشق یقین

در مذہب

ست مدہای فقیہ نپدم کہ بشعر بیت پرستان تو ان نماز کردن بعد از ان
 این بیت بزبان مبارک راند بیت پیلے پٹ دینی لنگے چنگ دینی ہرے
 ان لگے پٹ سٹ دی ٹی + حیدر ایہ بجاجی نہیں کوئی پوری والی دے پٹ دینے
 بعد از ان فرمود لنگی مراد شریعت و چنگ و جو و مطلق و ہر عاشق و اک مراد عشق و
 بجاجی عبارت از دوگان ناقص و پوری والی حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ
 سلم است چون عاشق در منزل عشق قدم زند و آتش عشق حقیقی افزو و لنگی شریعت
 بوزد و عشق کہ مراد مرتبہ لاتعین است باقی ماند بعد از ان فرمود عشق و شک
 چند آزا پنہان کند آخر خود ظاہر گردد و حسن ہم ازین قبیل است ہر چند و حجاب ہا
 باشد ظاہر گردد بعد از ان مولوی معظم دین عرضداشت کہ چون وجود واحد است
 پس احکام شرعیہ بچطور نگہداشت کند چہ نامی شریعت ہمہ بر اثبات دومی سخت
 نفس العارفین فرمود اگر چہ حق بہین است کہ جز ذات واجب الوجود چیری دیگر نیست
 مامردان فاضل و عارفان کامل ہر عشق و پروردہ شریعت پوشیدہ دارند بعد
 از ان این بیت بزبان مبارک راند بیت از خیال لطف می مشاطہ چاہا ل
 طبع و در ضمیر برگ گل خوش میکند پنہان گلاب بعد از ان فرمود لطف صفا
 شریعت و می عرفان بارتعالی است و مشاطہ عارف و چالاک طبع صفت است
 برگ گل احکام شریعت است و از گلاب مراد عشق حقیقی است یعنی چنانکہ گلاب و برگ
 گل سترت برین بنوال عارف کامل عشق را اور لباس شریعت پنہان میدارند
 ظاہر خود را شریعت آہست کند و باطن را بحقیقت نرین سازد تا مرد کامل و مکارا
 بعد از ان سخن در جوشش عشق مخدوم علی احمد صاحب اقامت خواجہ شمس الدین
 اکثر عمر آنحضرت و ربا ویر گذرانید و ہست و از ماکولات لذت و خرب ترک کردہ بودند
 اما خادمی بگ تروہ وغیرہ و گزالی ماند تختہ بر سکہ کلنج نہادہ زبران ہیزم جمع نمود

وزن و گوش مبارک آنحضرت باواز بلند حق حق گفته عرض نمودی که طعام خوردنی
تیار است چون چشم آنحضرت بر آن بهیزم افتاد سی فی الحال در نیم آتش افروختی پس
چون قدری بچند پیشد بوت قطار پیش ایشان نهادی خواجہ صاحبنا و انفرسود
تا کہ بسیار الحان نمودی و میگفتی کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر اولیاء
گرام و حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر پریشان نیز خورده اند اگر ایشان قدری بخورند
سنت آنها سجا آورده شود پس حسب خواهش در ایشان قدر دونه انگشت از آن بخورد
و باقی بدر و ایشان دادی بعد از آن ہمدین مستحق فرمود روی بری نماز جمعہ خواندن
در سجده آمدند و در صف اول نشستند و نہ صد مالکی نشین در آن سجده آمدند چون آن
امرا آمدند خواجہ صاحب تدریج پاپس بگردند تا آنکہ از احاطہ مسجد بیرون جای یافتند
در اول آنحضرت جوشش آمد چون مردمان در سجود شدند سجده فرمود تو ہم خدایا سجده کن
بمجر و فرمود آنحضرت مسجد بجز زبان افتاد و ہمہ اهل مسجد ہلاک شدند بعد از آن فرمود
شیر شریف آنحضرت در سپرن کلیرت و آنجا بوزنگان می مانند چون مردمان از نقد و طعام
و غیرہ می آرند طعام را بخورند و نقد را در غدیر بنید از ند چون بعد از چند مدت مجاوران
می آیند نقد از آن غدیر بر آورده می برند بعد از آن فرمود سبحان اللہ سبحان اللہ
صاحبیت و جمال حضرت گنج شکر گفست کہ از پنج صد سال تا الحال خلق اللہ باہیالی مزار
شریف آن حضرت کنند و کسی ایذا نمی رساند بعد از آن دعا گو عرض داشت کہ در عقب
بودن خواجہ نظام الدین بلقب زری زنجش چیت فرمود روزی شخصی طشت از دانیس
پرنمودہ پیش آنحضرت ہدیہ کرد شخصی ز نزد آنحضرت نشسته بود گفت الہدیہ مشترک
خواجہ صاحب طشت گرفته سوی او کرده فرمود کہ تنها خوشترک پس آن ند گرفته رفت
پس ازین حبت آزازی زر بخش میگونی و ہر شخصی کہ برد آن می آمد خالی نہ رفت
بعد از آن یعنی ذکر آنحضرت افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود کہ چہار ہزار عالم

ذکر خواجہ نظام الدین

پنج صد قوال در لنگر ایشان مقیم بودند و هسرن قوالان خواجہ امیر خسرو بودند و دیگر
 مردمان آستان نیز از حد بیرون بودند چنانچه مصالح مثل نمک و فلفل و زیره و غیره
 بقدر بار و شتر و زمهره خرج میشدی بعد از آن فرمود روزی اہل کاران باو شاہ
 دہلی عرض داشت کہ درویشان خواجہ نظام الدین در بازار می آیند و ہمہ اجناس خرید
 نموده می بردند و برای شکر این بیچم چیز باقی نماند کہ خرید نمایند باو شاہ حکم داد کہ فردا روز
 در بازارهای منادی کنید کہ درویشان از چیزی نمی ویند چون این خبر باستماع ^{نظام الدین} اجلاس
 رسید درویشان خود را فرمود کہ بقلان طرف شہر نسبت نظام آباد نام در آنجا رفتہ
 چیز موافق مرضی خود بیارید خدا مان عرض کردند کہ این طرف کہ اسم شہر نسبت بلکہ
 ویرانہ ست خواجہ صاحب فرمود شمار بروید حسب زمان درویشان رفتند و شکر عظیم
 یافتند کہ ہمہ اجناسشان موجود بودند پس درویشان تا چند مدت از آن شکر بار کرده
 می آوردند تا آنکہ این خبر بہ بادشاہ رسید و شرم سار شد و گفت کہ این لنگر خدای است از
 کسی بند نمی شود بعد از آن مولوی غلام محمد کوسوی گجراتی عرض داشت کہ خواجہ
 نظام الدین بر آن کج رفتند باین خواجہ شمس العارفین فرمود از راه خشن رفت چون قبر ^{قبر}
 نظام الدین رسیدند فاتح خواندند امیر خسرو و صاحب نیز ہمراہ آنحضرت بودند و حضرت ہم
 خسرو سومی تربت مولوی صاحب بیت این بیت بر زبان مبارک انداختند و بدین
 خسرویم شد بلند زازلہ در گور نظامی فغاند۔ همان مان شمشیر برہنہ از قبر آن حضرت
 بیرون آمد و حضرت امیر خسرو فی الحال زیر دامن خواجہ نظام الدین ہم خود پناہ خواست
 و از قبر حضرت مولوی نظام الدین گنجوی آواز برآمد بیت و صفت خودت میکنی
 ای خود پسندیدہ و بد بیدار نگردد بلند بعد از آن فرمود حضرت مولوی نظام الدین
 گنجوی بآدن آنها اشارت کردہ بود بیت و در آید زبند و سندان ہیک
 وزد باشد و گر با پسبان یعنی زو اشارہ با امیر خسرو و پاسبان ما و حضرت تا نحو اسب

غزل حسن و عطر

نظام الدین ست بعد از ان غلام حسین قبال این غزل بخواند غزل کاو عشقم
 سلیمانی مراد کار نیست ہ ہ ہر گ من ناگشتہ حاجت زنا نیست ہ ہ از سر بلین من
 بزخیر اسی نادان طیب ہ ہ در دمنہ عشق را وارومی جزویدار نیست ہ ہ شاد و باش
 اسی کہ فردا بر سر بازار عشق ہ ہ وعدہ قتل است گرچہ مژدہ ویدار نیست ہ ہ ابر را با
 گر با بن من نسبت مکن ہ ہ نسبت با زندگی دار و دلے خون بار نیست ہ ہ خلق میگردد
 کہ خسرو بت پستی میکنند ہ ہ آری آری میکنم با خلق و عالم کار نیست بعد از ان
 شخصی معرض داشت کہ توجہ فرماید عاشوق خدا تعالی حاصل شود خواجہ شمس العارفین ہ ہ
 فرمود مسائل عشق بالا تر اند چنین نیست کہ پاسانی حاصل شوند بلکہ ساک را با بد
 کہ در ریاضات و عبادات چنان مستغرق شود کہ سحر یاقوت ہیچ خیال در دل آید
 چند آنکہ در یاقوت ترا دید نماید محبت او نیز تر گردد بعد از ان فرمود چون عاشق
 جان خود بر عشوق قربان نکند عشق او کمال نکرده الگاہ این بیت بزبان مبارک
 راندند بیت نون ناز بہر با سمنایا ریزد کتھون سکھیا طور نیاز دانی ہ ہ ہو و صبا
 ناز نیاز کر می ایچہ طور عجائب ناز دانی ہ ہ مٹھا بولکے مویا نون جنڈیا وی ایہو کر م
 غریب نواز دانی ہ ہ بخشہ جان کران قربان و ستمین جہیڑا یار ہو وی محرم ناز دانی
 بعد از ان رسوی مولوی امام الدین بر نالی والہ کردہ این بیت بزبان مبارک
 راندند بیت عاشقی نہ بہین راز و گریبان شد نیست ہ ہ حسن معشوق عیان بین
 حیران شد نیست ہ ہ بعد از ان سخن در ذکر بخشہ و شعر آن افتاد و عاگو عرض کرد کہ
 خدا بخش شاعر در کدام جاسکونیت پیدا شد فرمود از شہر جموں ہجرت کردہ بخدمت
 حضرت حافظ محمد جمال ملتان سکونت میداشت و صورت آن چندان زیبا نبود کہ
 وقتی حضرت حافظ محمد جمال تبسم کردہ اورا فرمود شنیدہ بودم کہ در شہر جموں اکثر
 مردمان حسینے باشند شاید کہ مانند ایشان باشند گفت آری مانند ایشان باشند

در شہر جموں

انگاہ فرمود چہ خوب جواب داد کہ از سوال آنحضرت جواب گفت یعنی چنانکہ حسن الشان روشن
 درخشانست بہین طور حسن و شانست بعد از ان فرمود در شعر ہنسی کمال بود کہ کثر
 اشعار آن دو معنی بودند چون این غور نماید از معانی قریب لغتانی بعید واقف شود انگاہ
 این مصرعہ اور زبان مبارک را از مصرعہ کریم جو گن بند می والیان بی نختہ اینچہ سہویان
 والیان تن یعنی جو گن مراد تصدق و بند می الیان عبارت از معشوق دیگر است و اپنے
 سر و والیان مراد معشوق خود یعنی تصدق کنم معشوقان دیگر را از معشوق و والی خود
 و باقی سہ مصرعہ دیگر نیست شکر کھنڈہ نون کھول گھٹان تیری مھشیان مھشیان
 کالہیان تن بدستی کبک خرام قربان کران تیری مھشیان مھشیان جان پلایان تون
 پہنڈ گھٹان مین مٹ شرا مٹے جی تیری مست کہیں تن والیان تن بعد از ان فرمود
 مد اشعار او نسبت ہم خوبست انگاہ این مصرعہ بزبان مبارک از مصرعہ میر حسن
 سمندر و یکجہ ماہی کیوں نہ سینسار تینوں انگاہ فرمود چہ خوب نسبت
 جامی کہ سمندر باشد ماہی سینسار ہم دران می باشند و معنی بعید ہم ازین تہوہم میگردد
 کہ مراد از حسن تجلیات ذاتی است و مراد از ماہی صین است و سینسار عبارت از مخلوق
 اوست چون تجلیات ذاتی بر مخلوق اور و شرن درخشان باشند پس مخلوق چگونہ از دید
 جمال و صبر کند بعد از ان این مصرعہ بزبان مبارک را از مصرعہ و یکجہ زلف تہ
 رخسار بیان پہنچے کفرانے سلام دوہریج انگاہ فرمود زلف مراد تجلیات جلالی است
 رخسار عبارت از تجلیات جلالی و زلف با کفر نسبت دارد و رخسار با سلام یعنی مجر
 دیدن لاف و رخسارہ جو سبقتی کفر و سلام معنی گروید و ہمہ جا ظہور سبقتی
 شد بعد از ان این مصرعہ بزبان مبارک را از مصرعہ سو فندہ تہوہم
 ماہی بکوچ کالی را یعنی اسی سالت پناہ علیہ السلام تہوہم و مبارک
 بشری بردارید تاملت غیرت از جہان بر خیزد و ہمہ جا جویع نور تو روشن کرد بعد از ان

مناسب آن این بیت بر زبان مبارک انداخت
 بر آن آورده بودی یمانی که کردی
 تست صبح زندگانی یعنی بیرون آرسر خود را از خاک لیسرب چرا کردی ایشان گمان
 ست مرجم مخلوق را بعد از آن این بیت خواندند بیت اینی سری پرده لیسرب
 بنواب و خیر که شد مشرق و مغرب خراب یعنی ای سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم
 از خاک مدینه منوره بر خیر که مخلوق مشرق و مغرب خراب شد بہت بعد از آن
 این صراع صالح محمد بر زبان مبارک راند مصراع نون نین تیری سل میٹرڈی نیلے
 سانگان بھی پروانیاں فی مراد از بینان تجلیات ذاتیت و لفظ سل میٹرڈی
 پھر وانی نام تو امست یعنی چون تجلیات ذاتی بر عارفان ظہور کنند مانند کشتگان
 نقشیرستی خود را بدانی کنند بعد از آن بسکوا این دعا گو متوجہ شدہ نوشتن آن
 و بیت امر کردن لٹنی نون ٹنگ چو بڑی پر نیاندی دھاڑ اولیسی تیر نیکنے
 خنجر تلوار پون پرندوی دھاڑ اولیسی ہشعلہ بجلید امار ساط سٹے پر غزیدی ما
 اولیسی بی ہشعلہ از فراقی سخن اوکھی پر دار مدار اولیسی ای ہل لکھ محبوبا بند
 شاہ میان کھسٹ سہنہ بدھی در گاہ تیری ہشاہان حسن بیان سرون تاج سٹے
 جانی ویکہ کس کج کلاہ تیری یوسف جسی ہزار غلام ہوئی سھنا یار میرا وہ چاہ تیری
 ہشعلہ کہن چنگی لکھالیں کنون اوج کھلے پہلینڈی او تیری بعد از آن سرود
 عارفان از ہر سخن معنی موافق فکر خودی فہمند کہ روزی در تورا شریف زندگان
 سخن حضرت چند زماج سمانہ بدوشان سر و میکر و ند بچین الفاظ گوری نون ونگان
 چھڑا وہی یار عالمی گنت این مان از بیہودہ سخنان شرم نہ کند خواجہ شمس العارین
 فرمود سن ترو آن شستہ بودم گفتم بیہودہ نیست بلکہ درود میگویند گفت بچہ طور
 گفتم گوری مراد رسول عالیہ السلام ست وونگان عبارت رحمت خدا تعالی ویا
 مراد ذات حق تعالی ست یعنی ای خداوند کریم رسول عالیہ السلام رحمت بران متعجب شدہ

گفت عجب فهمیت که ایشان فهمید بعد از آن سخن در تعریف اشعار علی حیدر متباد
 فرمود اشعار او پر مضمون و ذو معنی میباشد هر کس معافق فکر خود از آنها مطلب مییابد
 بعد از آن این بیت بر زبان مبارک رانند بیت فافهم تے فکر دی نہیں مجال جو
 تینڈا مجال خیال کری ۛ ختر مؤسسی صبعق تھیوی جے رپ اگنی سوال کرے ۛ
 یک ذرہ جلوہ پہاڑ ان نون تینڈہ ذرہ ذرہ مثال کری ۛ حیدر در سن سنگ تورک
 مہ لکن تراغنی گال کری بعد از آن فرمود مولانا مولوی محمد علی کلہوڑوی یہ خبر
 غزلیات عجیبہ گفتہ اند از آن جملہ یکے این غزل تخریر نموده بخدمت حضرت خواجہ
 توسوی پیر خود گذرانید غزل اینست شہید تیر آن ترکم کہ از ابرو کان وارونہ
 خدنگ زد دست او خوردم کہ از مژگان شان باروہ خالامی صبا با آن شہ خوبان عالم گوہ
 کہ از لب تنگی مردم شربت درومان باروہ خوش آن عاشق کہ از جانان رخ مهر وفا بینیہ
 ز بار خویش حیرنم نہ این باروہ آن اردو حدیث حسن یوسف کہ جانانہ انخواستہ بخانجا
 را پیرس از وی کہ صد شرح بیان باروہ صبا با آن حبیب عشق مجال مولوی بر گوہ کہ
 میں عمریت کاین بیمار سے پستان باروہ بعد از آن فرمود وقتی مولوی صاحب
 مرار شاہ فرمود کہ تو نیز بقابل این غزل گویا اگر یہ کانت شعر تکلفہ بودم اما حسب الامر
 این چند ابیات تعریف نموده پیش آنحضرت کہ درم غزل اینست مقہر کوی آن
 شام کہ اسے ہتاج باروہ ملوکش جویہ نہ توان فلانک پہ سان باروہ مثال عشق
 ما با آن شہ خوبان عبرتی ہو جوانی ال کہ دست تیندہ ایماں واروہ چو ملکات
 بنوع عاجز کہ با مولانا سخن راندہ وہاں از الحف کہ مراد شہ فریضی این غزل
 یادماند بعد از آن سخن و عشق شیخ شہباز محمد انصاری فرمود کہ
 فرمود کہ در حالت ابتداء ایشان آن بود کہ آن پیر مردانین خوبانہ عشق از ہر طرف
 نام آمد شنیدی در وہاں ان بن عشق و در آن حال ہر کس کہ نام نہا یعنی از ہر

بزرگوار حضرت علی حیدر متباد

بعد از آن فرمودند انداختن آن حضرت بی باعث غلبه محبت بود چنانکه شخصی که بر
کسی عاشق باشد از گفتن شنیدن نام معشوق خوش گردد و اگر از هر کس که نام محبوب
خود بشنود آزار عزیزی دارد و مقام دیگر و باعث سیل زدن آن بود که چون عاشق در مقام
غیبت باشد بخواهد که نام معشوق او دیگر کسی بر زبان نیارد و لاجرم اگر از کسی نام معشوق
خود بشنود غیبت کند و او را مکره داند هم در محل مولوی معظم دین صاحب طباطباق
این غزل شاه شرف خواند غزل غیبت از چشمم برم روی تو دیدن ندیمم به گوش
این حدیث تو شنیدن ندیمم به هدیه زلف تو گر ملک دو عالم بدهند به یعلم اند که
سر می خریدن ندیمم به گریاید ملک موت که جانم برود به تابینم رخ تو روح رسیدن
ندیمم به گرتشی دست دهد وصل تو از غایت شوق به تا قیامت نشود صبح دیدن
ندیمم به گریامی دل من افتد آن عنقا باز به گرچه صد جمله کند باز پریدن ندیمم به گری
سرم جمع شود لشکر اعراب عجم به گرچه پذیرم خورم چشم خمیدن ندیمم به شرف از با
وز پوسه زلفش ببرد به باد را نیز درین دیر وزیدن ندیمم به بعد از آن سخن
در مطالعات خواجہ حافظ افغان فرمود سخنان آن صاحب اسرار یزدانی اند در نسیم
هر کسی آید آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت در کارخانه عشق از
کفر ناگزیر است به آتش که بسوزد و گریه لب نباشد آنگاه فرمود کفر در صلاح
صوفیه نیست از سخته را گوید که زائل نشود به تشکیک تشکیک آتش مراد مصائب دنیا
و پو له عبارت از عاشق صادق یعنی در منزل عشق عقاد کامل لازم است زیرا که
تکلیفات گوناگون پیش عاشق می آید و در چنین حالت عقاد کامل شرط است
و الا بنزل مقصود نخواهد رسید بعد از آن شخصی عرض داشت ارشاد فرمایند تا
روز مژده صد اوان گویم خواجہ شمس العارین فرمود چه حاجت داری گفت طالب
خدا در سوال و درم فرمود اوان گفتن امر دیگر است و راه حق یافتن چیزی دیگر بعد از

غزل شاه شرف

بیت بر زبان مبارک
کعبه لیا حاجیان کستی

این بیت بر زبان مبارک اندوخت کعبه لیا حاجیان کستی بی همت و نصیب
دیدار تدا بین تھی سی جدیسی ریلوچ بعد از ان سخن در ذکر موسی علیہ السلام تھا و صاحب
زادہ محمد دین صاحب میفرمود روزی در راہ تو سہ شریف مروی از ہر میان این ڈیڑھ پڑھو
ڈیڑھ روز دیاں و ندیاں میریان کھین آیان بلیا ما ہی کہیں کھیل گھما یاں بچھرو
شدین آواز این ڈیڑھ خواجہ شمس العارفین قصہ موسی علیہ السلام بیان کرد کہ برو
وقتی آمد کہ اگر کسی سوی چہرہ مبارک آن گرستی چشمان او سوختہ شدی ازین حال ننگ
شدہ بجناب بار تعالی عرض کردند خطاب آمد کہ درختہ شعیب علیہ السلام روپوشیدہ
بنشین حضرت موسی علیہ السلام موجب رشا و چین کرد و زوجہ حضرت موسی علیہ السلام
عرض کرد کہ از محرومی دیدار فیض آثار شما مضرب و بقرار ام برقعہ از چہرہ مبارک
بردارید فرمودند کہ برین حالتی واقع شدہ بہت کہ اگر کسی بر زمین نظر کند چشمان او سوختہ
شوند اگر تو نظر کنی مباد کہ چشمان تو سوختہ شوند ایشان گفت کہ یک چشم پوشیدہ دایم
و دیگر نگرم چین کرد چون رخ مبارک لہا ہر کرد چشم آن صاحبہ سوختہ شد باز عرض
نمود روی مبارک پوشیدہ تا بجا دیگر بنیم ولذت دیدار تو بیا ہم چون دیگر
بار دیدند آن چشم ہم سوختہ شد ہمدین حال آن صاحبہ گفت اگر قبائل ہر روی کہ
بر بدن من اند چشم بودی ہمہ اذاکردی سبحان اللہ چہین عاشقان صادق ان
جلوہ انوار محبوب حقیقی لذت یابند و جو لہا ہر رامیش او سوزند بعد ازین حالت
موسی علیہ السلام چشمان آن صاحبہ را بوسید و شش شدند بعد از ان صاحبہ
محمد امین لہیہ آنحضرت آمد خواجہ شمس العارفین فرمود ان ذلک کم ہو
سورہ نور بخوانم تبسم کردہ این بیت بر زبان مبارک اندوخت
یاروسی ساری سورت نورہ و اشعر الفتنی بظہیر بکورد دعا او عرض شد
کہ مراد از قرآن چیست فرمود ہرگز کہ حضرت نبول علیہ السلام است . سورت مذکور

در شان آن حضرت نازل شدند انگاه فرمود عاشقان از دستورست که معشوق خود را
بنام مرزا یار نهجا و غیره تعبیر کنند بعد از آن سخن در عشق امیر خسرو افتاد و خواجہ شمس
العارفین فرمود سلطان المشایخ خواجہ نظام الدین را چون وقت وفات نزدیک
بجانب بادشاه پہلی خط نوشت کہ امیر خسرو را رخصت نفرمایند زیرا کہ او عاشق طنت
چون حالت وفات مسیح بنید میباد کہ جان خود را تسلیم بحق کند پس حضرت سلطان
المشایخ جان بحق داد چون امیر خسرو بعد وصال آنحضرت خبر یافت زار زار بگریست
بجسور آنحضرت آمد و آتش عشق در دل جوش میزد و این غزل گفت

جانم ز آرام شد آرام جان من کجا آمد بهار مشک م سنبلیل و مید و لاله هم و گر ریام شد یا بگل وز دوستان گشتم خجل در کار غم شد سویم بی پرده شد سویم جان آن یار نکورفت دل خسرو پرورد	بهرم نشان فتنه شد فتنه نشان من کجا سبزه بصحر از دو قدم سرور و ان من کجا جان از جهان بگسسته دل جان جهان من کجا تلخست عیش از دوریم شکر نشان من کجا گردل برقت این با لگو آنکو کہ جان من کجا
---	--

بعد از آن سخن در کرامت امیر خسرو افتاد فرمود حضرت شاه رکن عالم در وہلی رفتند
روزی با جماع آمد کہ امیر خسرو وفات یافت شاه رکن عالم بسوی خادمان خود متوجہ شد
گفت این مرد سے مرکب پدعات بود اما باید کہ نماز جنازه او بخوانیم پس چون آنحضرت
مع چند مرد بیان همراه خود کرده پیش صفها استاد بنخواستہ امیر خسرو را کفن رو بردن آورد
گفت مرا شفاعت تو حاجت نیست شفاعت پیر من کج نیست چون آن حضرت
بجاست و معانہ کرد حیدرن بمانند و گفتند من اورا مرکب پدعات دہستہ بودیم

مرآة سی و نہم در ذکر مسدود حدة الوجود و ذکر اوصاف حضرت
خواجہ الحدیث سحر بادہ نشین خواجہ توسوی رضی اللہ عنہ
شب یکشنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد سید اکرام شاه رسول نگری و مولوی غلام محمد

در کمال

در کمال

مرآة سی و نہم در ذکر مسدود حدة الوجود و ذکر اوصاف حضرت خواجہ الحدیث سحر بادہ نشین خواجہ توسوی رضی اللہ عنہ

گجراتی و غلام فرید فرو که ویاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر توحید افتاد و خواجہ شمس
 العارفین فرمود بانی و مبتدین سلسلہ وحدۃ الوجود شیخ محی الدین عربیست و مولانا
 جلال الدین ومی نیز درین سلسلہ جوشند و کتاب مثنوی المشائخ و ہست بعد از ان
 فرمود مردی عمر نام در موضع کھنیاں تحصیل شاپور سکونت میداشت و میگفت
 کہ بنامی توحید و وحدۃ الوجود شیخ محی الدین نہاد ہست و سر بنجام او مولوی حاجی کرود
 بعد از ان فرمود وطن مولانا روم بلخ است و نام والد ماجد ایشان بہار والدین
 ولایت بعد از تحصیل علم ظاہری بخدمت شیخ شمس الدین تبریزی مشرف شد فہمیر
 باطنی حاصل کردہ بحال رسیدند بعد از ان حسب اشارت خواجہ شمس العارفین روم
 مثنوی معنوی پیش آنحضرت بجا دم و گفتم سبقی ازین کتاب تبرکات یا سوزند تا بتوجہ
 ایشان رموزات یزدانی و حقائق ربانی در ایام پس رکوسوی سر آمد و در چند
 ابیات از ان تعلیم فرمودند و معانی و حقائق آنها بتفصیل طویل بیان و چنانچہ
 چیزی معانی این دو بیت میفرمودند بیت مثنوی ازنی چون حکایت میکند و در
 جدایی ہاشکایت میکند کہ از نستان مرا بریدہ اند و از بغیرم مردوزن نالیدم
 یعنی اکثر عارفان معانی این ابیات بتفصیل دراز نموده اند اما مختصر آنست کہ نے
 عبارت وجود عارف کامل است نستان مراد دریا وحدت کہ در ازل ہمہ شایوران
 دریا شدی با واجب الوجود بودند و از حکم غیرت نترہ بعد از ان ناگهان دریا وحدت
 در جنبش آمد و ہمہ شایا بہوم در خود نگارست پس ممکن از واجب است و در آئین
 دینی آغاز شد بعد از ان یکجور دیگر از دریا محیط بیرون آمد تا در موج محیط
 تا برین وال چند بار موج بزود ما آنکہ در عازر ہبام انجہو آمد و از اصحاب
 پس حسب الوہن من اقصیان گریبان گریشت و آہ و زاری از کرد و داشت ہمیت
 کہ از نستان مرا بریدہ اند و از بغیرم مردوزن نالیدہ اند بعد از ان فرمود

(باید)
 مثنوی

چون فعل بدون قائل نظر ہو رہی آید همچنان حرکات و سکنات عارف کامل فاعلی فی السیر
باقی باسد مانند دیدن شنیدن و گفتن و نوشتن وغیر ذلک بدون قائل و جب لوجہ
نظہور نیاید وجدائی وجود عارف است کہ اول در مرتبہ احدیت مندرج بود بعد از
سیرت بزولی آمد یعنی از احدیت بوحدت و از وحدت بو احدیت و از واحدیت
بعالم نباتات و جمادات و حیوانات و از ان بعالم جسمان نظہور آمد و از اصل خود جدا
و شکایت کرد بعد از ان سخن در وصف مثنوی افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود
حضرت خواجہ دیوان حافظ غزلے در وصف مثنوی اٹھا نمودہ غزل بلبل ز
شاخ سرو گل بانگ پہلوی میخواند دوش در س مقامات معنوی بتا آخر بعد
از ان فرمود خواجہ محمد غیاث نور بخش غزلے در وصف مثنوی دیوان خود نوشتہ

غزل مثنوی عین الحیات است ای سیر	آینہ ذات و صفات ست ای سیر
مثنوی بحرست پر در قسین	بیگان آب و حیات ست ای سیر
مثنوی مجموعہ اسرار ہوت	جامع ستر نکات ست ای سیر
مثنوی در شش مجلد ہم چو خور	نور بخش شش جہات ست ای سیر
مثنوی دیوان عشق و حدست	مصحف آیات ذات ست ای سیر
مثنوی قوت دل ہر عارفست	جان مار از وحیات ست ای سیر
مثنوی جام شراب و حدست	زوا سیر سے رانجات ست ای سیر

بعد از ان فرمود مولانا جلال الدین رومی قدس سرہ السامی ولی مادر زاد بودند کہ
در عمر شش سالگی بروز جمیعہ با چند کوکان ہم عمر بر بام بازی میکردند لطف از میان
گفت کہ بیائید تا ازین بام بر بام دیگر بر جہم مولانا گفت این قدر حرکت از سگ
کہ بہ نیر بر قوع می آید باید کہ بسوی آسمان بر جہم این کیفیت و چنان آسمان بلند شد
تا از نظر کوکان غائب گردید کوکان گریہ کنان نزد مادران خود فریاد بر آوردند کہ

یاد در جمال الدین از میان مایان غائب شد بعد از لحظه باز بجهان با ہم آمد و بگوید کان گفت
 وقتی که آن سخن باشما بیان گفتم دیدم که جماعتی از سبزیویشان مرا از شما گرفتند و بگردان
 بگردانیدند چون شما آواز و فریاد بر آورد باز باین با ہم فرود آوردند بعد از آن سخن در نزد
 محی الدین عیسی افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود محی الدین عربی در علم السامری و باطنی
 کمال بودند و بسیار کتب در سلوک و توحید تصنیف کردند منجمه انسان یکے فتوحات کئی است
 کہ مسئلہ وحدۃ الوجود در آن سخن بی بیان کرده اند و ازین باعث اکثر عالمان طوائف با ایشان
 مخالف می ماندند تا آنکہ روزی مردار خنثی بر کنار حوض نهادند گفتند کہ اگر وجود و استیلا
 چنانکہ میگوید این خنثی را بخورید شیخ صاحب بسوی خدای تعالی متوجہ شد و در آن
 حوض غوطہ زد و بصورت سگ بیرون آمد قدری از آن بخورد و آن سگ را
 جوشید بعد از آن سید اکرام شاہ رسول نگری عرض کرد کہ باعث چیست کہ
 علما طوائف از مسئلہ وحدۃ الوجود منکر اند بلکہ قائل آنرا کافر میگویند خواجہ شمس العارفین
 فرمود کہ اکثر این علم بسبب خبری منکر میشوند چنانچہ لذت بینایی نابینا چہ خوب
 و زرد درین مسئلہ پیچشک نیست بعد از آن بندہ عرض داشت کہ حضرت مجرب
 ثانی نیز درین مسئلہ گفت گو کرده است با وجودیکہ بزرگان خانان بقتل بندین
 ہمہ قائل وحدت وجود بودند خواجہ شمس العارفین فرمود شیخ احمد سید خانیف سید
 غلام علی شاہ صاحب بلوسی چون از ہند قصد ہجرت کرد تدارک توبہ شریف ہم فرستاد
 بخدمت حضرت خواجہ توموسی ملاقات کردند شخصے از ایشان سپید چہ باعث
 مجدد صاحب پریشان در مسئلہ وحدت وجود گفتگو کرده بہتر جواب دادند
 مجتہد وقت بودند اگر از ایشان در مسئلہ وحدۃ الوجود گفتگو کنند
 بلکہ اجتناب مجتہد اگر بر خطا افتد تا ہم یک ثواب در زمان حال توبہ کند و اگر دست نشود
 رضا خف ثواب باشد بعد از آن فرمود ساکت باید کہ رسید تو دید ہستار توبہ

حساب استداد مردمان اظهار کند بعد از آن فرمود حضرت خواجہ توسوی در مسئلہ
توحید بسیار اخصا نمودی چنانچہ سبق توحید مثل لوائح و مانند آن در محل مبارک نشسته
و آن مسدود ساخته تعلیم نمودی و ہم در مجلس سماع از گفتن سخن توحید منع فرمودے و
بگفتن سخنان مولوی حاجی و خواجہ دیوان صاحب ارشاد نمودی زیرا کہ سخنان ایشان
در پرده مستتر اند و شعار دیگر بزرگان برینہ شمشیرت بعد از آن سید بخش حاجی کو
عرض داشت کہ در میان توحید شریعت و طریقت فرق چیست خواجہ شمس العارفین
فرمود توحید شریعت یگانگی حق تعالی و رسالت رسول علیہ السلام ایمان آوردن
و توحید طریقت نیست کہ جمیع ماسوائی است در نفی کرده فنا حاصل کند یعنی جزویت
حق تعالی باقی نماند سید بخش عرض داشت شخصی کہ بتوحید شریعت قائل باشد
از توحید طریقت کہ مراد قناست منکر باشد آزا مؤخذہ باشد یا نی فرمود چون و زنیست
از درجات و مقامات اولیا فنا فی اللہ بازماند و محروم شود از بین زیادہ تر مؤخذہ
دیگر چه باشد بعد از آن بندہ عرض کرد کہ چند سخنان از کتاب مفاتیح العجب از
نوشتن میجویم ارشاد فرمایند خواجہ شمس العارفین بنوشتن این ابیات اجازت فرمود
ابیات شد بنقش موج با دریا عیان آنچه در عالم تو میخوانی منم چون ظهور
جملہ اسما باست منظر اوصاف رحمانی منم هر دو عالم شد بہستی با عیان
اصل ہر پید او پنہانی منم نیست عالم در حقیقت جز طلسم گنج بی با بیان اگر دانی منم
چون ہر چه بہست بحقیقت ہمہ بہستی حق است و غیر او ہمچہ نیست متن گلشن راز
بہست چونیکو بگری ہم او بیندہ دیدہ است و دیدار یعنی چون در اصل اینکار کہ
ہستی مطلق حق است و غیر او موجود نیست نیکو بگری و تامل و تدبیر نمائی بدانی کہ غیر
از حق ہیچ نیست و بیندہ کہ شخصہ نگزندہ مراد است و دیدہ کہ نمانست و دیدار کہ
رویست کہ در آئینہ نمودہ شد عکس باشد بلکہ آئینہ دگر کہ اعیان ثابتہ اند بہر کیفیت و

ابیات و توحید

حق است که جمیع صور ظاهر گشته بهر جا تجلی دیگر نموده چه در تجلی اقدس بصورت اعیان که
 صور معقوله آنها المعبود اند که در علم اند بصفت قابلیت ظهور یافته به تجلی مقدس که تجلی
 شهودی مراد است بصورت آن اعیان بحسب استعدادات ایشان در عین ظاهر شده
 قطع عشق هر دم ظهور دیگر داشت زان کند نقش مختلف پیدا هر دم از کوی
 سر بیرون آرد روی دیگر نماید و بهر جا - و در آن مقام احدیت ایجمع مقام محبت
 صلی الله علیه و آله وسلم که حقیقت و وحدانیت در فردانیت ظاهر شود قوله تعالی
 وَمَا مِثَّتْ اِذْ رَمَيْتَ وَلَا كُنَّ اللهُ رَحْمٰی قَوْلُهُ تَعَالٰی اِنَّ الَّذِیْنَ یُبٰیعُوْنَ نَفْسَهُمْ اِنَّمَا
 بَعْدَ اِزْاٰنٍ و عا گو عرض داشت که تفسیر شعر **اَلْبَحْرُ یَجْرُ عَلٰی مَا کَانَ فِی الدَّرَجَةِ**
اِنَّ السَّوَادِثَ اَمْوَاجٌ و الْبَحَارُ لَا یَجْحَبُكَ اَشْکَالُ تَشَابُهٍ کُلِّهَا اَعْمَمٌ
نَشْکَلُ مِثْلَهَا فَهِيَ اَللَّهُ تَعَالٰی بیان فرماید خواب شمس العارفین فرمود بجز حقیقت بجز
 بر آن حالت که بود در ابتدا و اشیا ممکنات که می بینی مانند امواج و نه برای دریا است
 پس درویش را لازم است که بشکال تعینات و تشکلات که بجز حقیقت اندوز نگردد
 از صور بجانب معنی تجاوز نکند تا صور کونیة حجاب و نباشد و آن اشکال که در علم
 ممکنات ظاهر اند حجاب اجباب لوجود اند چون عارفان در مهل نمودن بگویند حجاب
 هستی موهوم بر خیزد و واجب ممکن کی گردد بعد از آن سخن در کلام الهی افغان
 شمس العارفین فرمود که خدا تعالی در زبان فارسی گفتگو کرده است چنانچه گفت
 چکنم با این مشت خاک جز آنکه نیامرزم همه بدین محل سید الهی بخش لا الهی الا الله
 عرض کرد که در زبان مهیج هم گفته است **یَدِی فِی فِی فِی فِی فِی فِی فِی فِی فِی فِی فِی**
 بعد از آن فرمود که شیخ جنید بغدادی رحمه الله علیه گفته است **مِنْ مِثْلِ مِثْلِهِمْ**
 و هر چه می بینم از حق منیم یعنی در هر حال بخدا تعالی میباشم اعیان من در آن
 افتاد که مردان کامل در هر طریقه باور کنند همه بدین محل **سَلٰوِی نُوَاحِدٌ خَلْقِی و خَلْقِی**

بیت

و ما مئت اذ رمیت و لا کون الله رحمی قوله تعالی

حضرت امام علیؑ پیش از نقشبندی عرض داشت که بعضی مردمان ما را بذهیب و ثانی طهر
گفتند خواه چه صاحب هبت یا سر خاطر آن مولوی صاحب برمود که مرد کامل را اطوار
بعضی مختلف باشد بعد از آن مطابق این معنی حکایت فرمودند که عالمی کامل برود
سبارک حضرت لال شهباز چند مدت اقامت نمود و حال او آن بود که گاهی تعلیم
علم تفسیر حدیث میکرد و گاهی با مرقبه مشغول میگردد و گاهی با مردمان رند در
خوردن بنگ صرفه شدی بعد از آن نزد مریدان باید که هر یک خدمت
کند و با او پیش آید زیرا که مردان خدا در هر لباس پوشیده میباشند و بطفیل آنها
بعضی مردمان سعادت دارین بیابند آنگاه این بیت بر زبان مبارک انداخت
خورشده بچرخش کسبک کبک حمام که یکروز افتد حامی بدام بعد از آن فرمود
سائلی بر در شخصی آمد و چیزی خواست آن شخص ملامت کرد و هیچ ندانست سائل پرسید
حال استاد بود شخصی نابینا از اسبانه خود بروحتی الامکان خدمت او بجا آورد
خوش کرد خدا تعالی البقیل و عا آن سائل نابینا را روشنائی چشم عنایت فرمود
چون این خبر آن شخص را دل شنید گفت افسوس است که حامی من بود بدام نو افتاد
و دولت من بود نصیب شد بیست که شاه باز من بود و ام تو شد مرا بود دولت
بنام تو شد بعد از آن همدین معنی حکایت فرمود شخصی نابینا خسته حال حواله
گجرات سکونت میداشت روزی بزرگی آمد و کیفیت افلاس او پرسید گفت سبب
مفلسی نهایت لاچارم آن بزرگ را بر فلسی و رحم آمد و بملیفه ارشاد فرمود تا آنکه
در اندک مدت تو نگر شد و گفت اگر بازم را طلبی در شهر خوشاب یابی بکلم الهی مال از
دست او بروت و فلسش را باز برای ملاقات او در خوشاب نت وید که بر زمین
بر توده خاک سر گمرینت ستر زدک میخورد سلام کرد و حال خود واضح کرد و آن بزرگ
کلامی موافق حال او ارشاد کرده روانه ساخت بعد از آن سخن در توحید هندو

در مردمان عاشرت

کلام

در توحید هندو

افتاد و خواجہ شمس العارین فرمود چون کتب ہنود می بینیم کہ ستم کہ ایشان اہل توحید ہند
 چون فیسال و اقوال آہنار ہمیں ہمیشہ اثر مسئلہ توحید دروینا شد آنگاہ فرمود توحید حق
 پیچہ فائدہ نکند اگر توحید قلبی حاصل نباشد بعد از ان فرمود مولوی احمد دین خلیفہ
 خواجہ توسوی اکثر احوال بمراقبہ مسئلہ توحید می بودندی روزی شخصی از اقرباوشان
 مخالف بود آمد و ناسرگشت مولوی صاحب روی سوی او کرد و تبسم کرد و پیچہ گفت
 بلکہ تحسین و آفرین کرد آنگاہ فرمود چہیں افعال از اہل توحید میشوند بعد از ان
 فرمود ہر کس بقدر امکان خود حوصلہ تواند کرد چنانچہ پیغمبران پیشین مثل نوح علیہ السلام
 و موسی علیہ السلام وغیر ہم چون از جفای قوم لاچار شدند بجناب خدا تعالی بدعا
 کردند تا جمیع مخالفان ایشان ہلاک شدند آنگاہ فرمود کہ کسی قوم را خدا تعالی
 ہلاک نساخت تا آنکہ مقبولان بارگاہ حق را زنجانیہ بعد از ان این بیت نبرہ ان
 مبارک رانند بیت پیچہ قوم را خدا رسوا نکرد و تا دلی از صاحبش نماند بدرد
 ہمدرین محل دعا گو عرض و نہت کہ ہمد و نملق حضرت رسالت پناہ علی
 اللہ علیہ وسلم چہ عالی بود فرمود پیغمبران پیشین چون بایدا قوم لاچار شدند بدعا
 کردند و حضرت رسول علیہ السلام چون در جنگ احد مبارک و می شہید شد
 زبان و رفتان فرمود اللہم اهد قومہ فانہم لا یعلمون پس بکت و تاثیر
 دعا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غلبہ سلام شد چنانچہ ہمہ جا و عرب و عجم دین محمدی فر
 ہمہ یور یافت و اگر از سرہ کف چنانکس باقی ماند ہمدرین حکمت بود کہ جو چند کہ از ان
 سلام بریشان تو توف بود و دیگر خوارق و اوصاف آن حضرت در کتب تفسیر و حدیث
 باید دید ہمدرین محل مولوی معتمد دین صاحب مولوی عابد شہت کاتب
 محمدی در خوارق عادت از پیغمبران پیشین کہ تمہنی باشند جو صاحب مولوی
 ہم از شرافت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم است بعد از ان قاضی فیض مدظلہ

فیسال

عرض تجدید بیعت کرد حسب امشب بیعت او جدید نموده فرمود که بزرگان فرموده است
 طالب صادق را باید که از دست و زبان خود بکسی اینها نرساند بلکه از کسی که ایستاد
 در حق آن دعا خیر کند چنانچه شیخ سعدی فرموده مصرع اگر مردی از خیرین است
 باز بسوی فیض احمد روی آورده فرمود که اکثر مردمان چنانچه متعصب اند که بایکدیگر
 عناد می دارند و کسی را مثل خود ندانند کسی را بکفر و کس را بفتق نسبت کنند قاضی
 عرض داشت که بحال بتوجه ایشان اکثر مردمان اهل صحیحه نیک شده اند خوب
 شمس العارفین فرمود زهی سعادت که حق سبحانه و تعالی آنها را به صفات حمیده موصوف
 کرده و مانند گان را هم بفضل خویش خاتمه بالخیر گرداند بعد از آن شخصی عرض داشت که
 بر او را آن حقیقی با من عناد و بیوجب سیدارند و ایضا میرسانند دعا خیر فرمایند تا از آن
 ایمن باشم فرمود اهل دنیا را چون مال و جاه حاصل شود باعث تکبر و غرور در آنها پیدا
 شود و بایکدیگر اینها میرسانند آنگاه این بیت بر زبان مبارک رانید بیست
 درختی که در باغ باشد بلند بدیگر درختان رساند گزند بعد از آن سخن در رفع
 هستی افتاد روزی عالمی بخدمت خواجه شمس العارفین آمد و بوسیده غلام محمد در پیش
 آنحضرت عرض داشت که برای کشایش روزی چیزی فرمایند خواجه صاحب درین فکر
 بودند که باز گفت ذکر قلبی مرا نیز جاریست چون این سخن آنحضرت شنید روی سوی
 آن کرده فرمود منازل فقر تو حاصل کردی مگر نگر جاری کردن میخواهی فرمود
 کشف قلوب فقر موقوف نیست و آن چیزی دیگرست عرض داشت آن فقر چه
 چیزست خواجه شمس العارفین در جوابش حکایت بلزید بسطامی بیان کرد فرمود
 در تذکره الاولیاء نوشته دیدم که شاگرد شفیق بلخی عزم زیارت حرمین شریفین کرد
 شفیق گفت از راه بسطام زیارت خواجه بلزید بسطامی کرده بروی چون بخدمت
 آنحضرت رسید گفتند تو مرید کیستی گفت من مرید شیخ بلخی ام فرمود او چه گوید گفت

حکایت بلزید

او از خلق کنار کرده است و میگوید اگر آسمان زمین و بین و آهین شوند که از آسمان
 بار دونه از زمین وید و همه خلق عیال من باشند من از توکل خود سترگردم باینه بید گفت
 این سجت کافریت و سخت مشرکیت که او گفت اگر باینه بید کلاخی شود جانب آن شخصه
 هرگز غیر و چون باز بروی آنرا بگوئی که خدایتعالی را بد کرده نان از مایش مکن آن مرد
 از درشتی این سخن بازگشت و پیش شفیق رفت شفیق گفت زود بازگشتی گفت حسب
 الامر ایشان زیارت باینه بید رفتم و او شان چنین چنین گفت شفیق عیب این سخن در خود
 دریافت و گفت تو گفستی که اگر او چنانست تو چونی گفت نه گفت باز برو و پرس مرید
 بازگشت و پیش باینه بید آمد و گفت مراد ستاده اند تا برسم که اگر او چنانست تو چونی
 باینه بید گفت اگر من گویم چو نم تو ندانی گفت اگر بهتر دهنید بر کاغذ می نویسند تا آفت
 من ضائع نشود که از جامی دور آمده ام شیخ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم باینه بید
 اینست و کاغذ پیچیده با و داد یعنی باینه بید هیچ نیست پس چون موصوفه نبود و صفش حکونه
 کرد و باینه بید زده پدید نیست تا بدان چه رسد که پرسند که او چگونه است و توکل دارد یا خالص
 که این همه صفت مخلوق است اخلاق خدایتعالی حاصل باید کرده و توکل مشغول شدن
 پس مرید بخدمت شفیق بلخی رفت چون در شهر آمد آنحضرت بیمار شده قریب فوت رسیده
 بودند و منتظار جواب باینه بید میگردد ناگاه مرید رسید و کاغذ بومی داد چون مطالعه کرد گفت

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و سلمنا شیخ و اولیانا
 عمقا و خود تو به کرده جان سخن تسلیم کرد بعد از آن شخصیء ضد نیت کرد که در نماز
 نقشبندی بنا سلوک بر لطائف است و در خاندان ایشان جایز کنند هر چه
 فرمود شخصی از اهل بخدمت حضرت مولوی عبید الله صاحب مقام است و الله اعلم
 لطائف ایشان و باینه بید مولوی صاحب گفت من لطایب الحیف ام نه لطایب اللطائف
 همین محل فرمود بزرگی عبید الله همان نام از خاندان مولانا فخر الدین صاحب است و باینه بید

سکونت پیداشت شبی در مسجدی شسته بودند سگی آمد چراغی که از آن گذرم ساخته افروخته
 بود در وهن خود گرفته برست روی سگ او کرده فرمود که بر خانه شما تا یک خوابگاه را بصیبت
 چو این سخن مسجد نشینان شنید خلاف شریعت دسته پیش نواب صاحب والی آنجا اطمینان
 کردند مفتیان شهر فتویٰ دادند که قائل این سخن مرتدست توپ زده پلاک باید کرد حسب
 الامر حوپی در زمین نصب کرده آنحضرت را بستند و پرسیدند که چگونه است فرمود بهما
 که هست دیگر هیچ نیست پس توپ را بگذشتند مگر آنحضرت را هیچ ایدای نرسید باو که بار زود
 بهنجالی بگذشت و سوم بار نیز ضرر او رسید چون این حال دیدند عاجز شدند پس نواب صاحب
 بصدع جزو آن خسار کلاه خود بر پا پی آن حضرت نهاده عذر خواست و گفت قصور من معاف
 فرمایند فرمود قصور حسبیت همه حق است بعد از آن روی سگ آسمان آورده فرمود او
 مانند غبار بر همان قرار گرفته است نه بار دونه صاف شود در دم بگذشت که درین امر هیچ
 فائده نیست چون کوفکر کردم و هشتم که فعل حکیم لایخلو عن حکمته چنانچه نزول باران
 نبات را فائده بخشاید در بعضی دیار و بارگرفتن ابر برای آنها مفید باشد بعد از آن
 محمد قریشی عرض داشت که غلام محمد نو مسلم توجه ایشان مدام در ذکر می ماند خواج شمس
 العارفين فرمود ذلك فضل الله يؤتی من یشاء انکاه این مصرع بر زبان مبارک رفت
 مصرع یک بیتخانم چون اصل بوی یک خالی رهی سیتین بعد از آن روزی بوقت
 صبح بزخواب شدند و چراغ روشن بود ناگه نظر مبارک آن حضرت بر عصای خود افتاد که با
 سیاه بنقش بود و بر تو چراغ بر آن عصا می یافت فرمود این تجلی عصا نیست بلکه آن
 بر تو چراغ است بهین طور بر تو ذات بر جمیع اسما صفات می تابند غلام محمد عرض داشت
 که حسن جمیع اشیا ممکنات از که دارند فرمود حسن همه موجودات از تو و اوست عارف
 کامل در جمیع موجودات مشاهده ذات کند بعد از آن شخصی عرض داشت که چیزی از
 سید توحید ارشاد فرمایند خواج شمس العارفين عبارت فارسی بر لوح نوشته آنرا داد که

لا اله الا الله نیست موجود واحدی پس این جهان و آن جهان نیست بجز ذات بمعنات و
تقییدات چنانچه زید و عمر و بکر و خالد بتعنیات و خواص مختار یکدیگر اند و در اصل همه انسان
اند هم چنین ذات مطلق در تعنیات و خواص متخالف و متعدد مینماید و در اصل حقیقت کسیت
چون نوع حجاب کنی یکی بود همین معنی لا موجود الا هو این در مطالع باید داشت بعد از آن
نمده عرض داشت که قرب نوافل و قرب فرائض چیست خواجہ شمس العارفین فرمود چون سالک
صنات بشری خود را در صفات حق سبحانه و تعالی فنا کند و ظهور صفات خدا متعالی
بر وی غلبه نماید اینز اقرب نوافل مکیونند و قرب فرائض آنست که هستی خود را فنا کند تا آنکه در
شعور جمیع موجودات بی خبر باشد بلکه نیز از نفس خود بیخبر بدارد چنانچه بجز ذات باری تعالی در
نظر او چیزی نماند بعد از آن سخن در ذکر اوصاف و عالیذجات حضرت خواجہ شمس
سجاده نشین خواجہ توسوی افنا و خواجہ شمس العارفین فرمود با وجود شرافت و کرامت بسیار
عبادات و ریاضات از همه بیعت نموده قرب حق حاصل کردند و از فضائل اعمال ایشان
که عمل بس بلند مرتبه بنظر آورده اند اول آنکه از عرصه دراز صحبت قرأت آن دوران عاقلانه
نبود ایشان حافظی که تصحیح قرأت از عرب علمیه کرده بود بر مکان خود نشانیده مردمان
را برای تصحیح قرأت دعوت فرمودند چنانچه مردمان ناپسند که فیما بین دیره غازی بخان و زید و
دین بپا بود ندیمیم مانند و هر یک بحضور آنحضرت حاضر شده تسلیم یافتند و بدین تلمیسی
صحبت قرآن شریف در آن علاقه گردید و دیگر آنکه تعمیر مسجد و بهنج نظامی در پاک زمین است
که از عرصه دراز شکسته بودند بسعی ایشان تیار گردید و سوم آنکه از مدت مدید شوق زیارت
حرمین شریفین میداشتند اما این خیال هم بود که زاد را نه زیاد تر باشد تا هر کس از آن
باسایش برسند و خدمت نمودن حرمین شریفین نیز بوجه حسن کرده شود
ماه جمادی الثانی ۱۲۸۰ روز پنجشنبه مطابق چهاردهم ماه مبارک ربیع الثانی مبعثات حضرت
هزار و پیم و بیست و پنجم در ویشان استان و دیگر رفیقان مانند صاحب دکان مهاباد

و غیره در دستیان تخمیا و در صد نفر همراه خود کرده در هر ملتان رسیدند و چند مردمان الزان جا
 رخصت کرده در لاهور آمدند و در میان سلطانیان یک شب گذشتند و بعضی مردم را در
 رخصت نموده مکث ریل سحارن پور گرفتند همان روز آنجا گذاشته بوقت شب مکث در ایل حاصل
 کرده سواری شدند و در شب در ایل بر مکانات خواجگان سکونت فرمودند بعد از آن مکث جمیر
 شریف گرفته روانه شدند و چهار شب در جمیر شریف اقامت کردند بعد از آن صاحبان و حاکمان
 صاحب صاحبزادگان مہاروی و یاران دیگر که برای وداع آنحضرت همراه رفته بودند و پس
 فرستادند پس شہاد و نفر در ایشان رودستان همراه خود کرده جانب احمد آباد رفتند و در شب
 در آنجا سکونت نموده باز ہفت روز در شہر بمبئی گذاشته بسوی اورنگ آباد برای زیارت
 روضہ مقدسہ حضرت خواجہ ظہار الدین فرستادند و در شب ہمانجا گذاشته از راه زیارات
 مکانات خواجگان باز و پس بمبئی ہشت روز اقامت نموده سواری جہاز دہانی بعصر
 روانہ روز در جتہ شریف رسیدند ہمانجا یک شب گذاشته جانب مکہ روانہ شدند بجہاد
 ہفت روز در آنجا ماندند باز و پس در جتہ شریف یک شب سکونت کردند بعد از آن بسواری
 جہاز ہندوستان روانہ شد بعد پنج روز منزل آبی پنج یوم منزل بری نمود
 بتاریخ شانزہم ماہ رمضان المبارک بوقت یازدہ ساعت شب بدینہ سورہ سعادت
 زیارت روضہ مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاصل کردند دو ماہ و تہ روز در آنجا
 اقامت نموده باز بتاریخ نوزدہم ماہ و بیست رخصت شدہ بتاریخ یکم ماہ مذکور در مکہ شریف
 تشریف آوردند تا ہفتاد و ہفتم ماہ ذی الحجہ در میان مکہ و جبل عرفات مناسک حج سجا آورده و
 در جتہ شریف آمدند ہفت روز در آنجا گذاشته باز سواری جہاز دہانی بعصر ہفت روزہ
 روز در شہر بمبئی رونق انرا شدند و چهار شب ہمانجا گذرانیدہ باز سواری ریل از راه
 ایل آمد و یک شب در لاهور گذارند شبہ جانب ملتان تشریف بردند و در شب در آنجا اقامت
 نموده بتاریخ بیست و ہفتم ماہ محرم الحرام مندرگام و تہ شریف رسیدند و دیگر انگہ نان تکو

جمع آدمیان از لشکر خواجه صاحب مقرر بود و دروازه بفر از جماعت آن حضرت فیما بین من
 شرفین نوت شدند بعد برین محل خواجه شمس العارفین فرمود بعد از وصال خواجه توسوی
 اکثر مردمان حیر خوانان آن حضرت متفکر شدند که مان و نمک و ایشان آستان و کار با
 خویشان و راه بری مردمان چگونه شود پس از آن خواجه اندیش صاحب سجاد نشین فرمود
 آنحضرت در جمیع اوصاف از همه سبقت بردند چنانچه تیسر نامی مکان که زبان حضرت فرمود
 توسوی خام بودند همه را سخته ساختند و غور پر دخت سقیان آستان نیز بود چنان شروع
 نمودند و فیض ربانی بریدان نیز بطریق آنحضرت اختیار کردند پس چون در نیوقت بطریق
 به بنیم معلوم میگردد که ظهور حضرت خواجه توسوی اکنون است چنانچه چندین سجاد نشین از سجادگان

بیت بیستم در کربلا

پیشین ظهور نیاید **شماره چهارم در ذکر بیماری و تاریخ وفات حضرت**

مولانا شیخ شمس الحق والدین رند در شنبه ششم ماه صفر سنه ۱۰۰۰ کبیر از وجود

سعادت قدم بوسی آنحضرت حاصل شد مولوی غلام دین صاحب مرولوی و مولوی غلام محمد
 توسی گجراتی و امام بخش نذر بردار و غلام محمد دروشن پویشواری و پیر صفا ساداتگان
 و دیگر بایان نیز حاضر بودند در شنبه ششم ماه صفر سنه ۱۰۰۰ وقت سحر بر آنحضرت از نقل
 تعجب فایغ شدند عارضه تب لاقق گردید و چند اذویه حسب طبیعت آنحضرت استعمال
 کردند اما بجز مصرعه چون قضا آید طبیعتا به شود هیچ نفع نگریید تا آنکه صدف بدن
 مبارک آن حضرت نهایت شد و صفا زاده محمد دین صاحب بتاریخ شنبه ششم
 روز شنبه پویشواری سحر از تور شریف شریف آوردند و خدمت حضرت نمودند و در آنوقت
 والد بزرگوار خود حاضر شد و احوال بیماری آنحضرت را کردند و حضرت صاحب
 خود قدری گفتگو کرد و احوال صاحبان و گمان در ایشان آنحضرت را
 پرسیدند بعد از آن صاحبان و صاحبان در وقت و در وقت بیعت کردند
 روپیه که از شهر کنیه تیار کرده همراه خود آورده بود آنقدر یک جنب و زود نموده را

کرد بعض وقت مارکوم و روغن بادام وغیره استعمال کردند اما تب بحال خود مانده
 از آن صاحب اوده فضل الدین صاحب عریضه حال خود نوشته پیش آنحضرت گذرانید
 اجازت خواندن و طائف نوشتند و آنحضرت مطالع نموده هیچ جوابش نفرمود باز عریضه
 مذکور پیش کرد تا دست خود بردست صاحب اوده نهاده ارشاد فرمودند بخوان جمیع و کف
 ما ترا اجازت است بعد از آن بتاریخ بیستم ماه صفر جمیع مستورات خاتم مع زمان ویر برای
 عبادت آنحضرت آمدند و دعا خیر کرده نوشتند بعد از آن بتاریخ بیست یکم ماه مذکور برای
 صحت بیماری آنحضرت یکم ختم قرآن مجید کنانید بعد از تاریخ بیست دوم ماه مذکور یک
 لکه در و در شریف خواندند و یک بز نو جوان و چندین غله و نقد بسیار تقسیم نمودند بعد
 از آن بتاریخ بیست سوم خواجه شمس العارفین بسوی مولوی معظم دین صاحب روی
 آورده فرمود چیزی بنویس مولوی صاحب زجان صاحب جبر و گان نوشت که اینست در
 مردیان و غلامان برای حصول سعادت داین و مطالب کونین درین جامی آیند و
 خواهند آمد و ارشاد و وظیفه و مان دادن آنها امر ضروریست بر کسی صاحب اوده نظر کرم و
 شفقت مبذول فرمایند تا ارشاد و وظیفه و مان این خواندان تا قیامت جاری بماند بعد
 مطالع آن عریضه هیچ جواب نفرمودند باز عریضه مذکور پیش کردند ملاحظه نموده دست
 برآوردند و دعا خوانستند و نیز سخنی در جوابش گفتند اما مقصود آن در فهم نیامد تا آنکه ضعف بزرگ
 مبارک نهایشید بعد از آن شب سال صاحب اوده فضل الدین صاحب باعث
 بی قراری و بی آرامی بحضور آن حضرت این شعر بخواند شعر میالیت قبل منتی یوما افوذ
 مینتو بد شعر امله در کبته اطل املأه قریبتی و همین عمل فرمود امی فرزند
 ارجمند این شعر باز بگو صاحب اوده صاحب بحالت گریان و پریشان باز گفت حضرت صاحب
 دست خود بردست صاحب اوده نهاد و شفقت بی غایت گردانید بعد از آن اینست
 خواند بیت جان جانم را بنجو و آگاه کن و لطف خویشم هم دم و همراه کن باز صاحب اوده

این بیت بر خواند پیشیت سر را گزشت و قامت خود می آید و آمدنش و همت خود می آید
 بیوده چه در پی او میگردد به نشین گرا و خداست خود می آید بعد از آن صاحب
 زاده صاحب عرض داشت که توجه فرمایند تا شوق و ذوق خدا تعالی تیز تر گردد و خواجہ شمس العارفین
 سخنی از زبان مبارک فرمود اما همیشه نباید بعد از آن بدست خود شک چشمان صاحبزاده فضل الدین
 صاحب از آن کرده دست شفقت بر سر آن نهادند باز صاحبزاده عرض داشت که برین کین
 چیزی از فیوضات رحمت اعنائت فرمایند خواجہ شمس العارفین بسوی حضرت خواجہ ابوالکلام
 سجاد و نشین خواجہ توسوی باشارت ارشاد فرمود که همانجا بروی بعد از آن بسو شایسته
 نشینان متوجه شده پسیدند که طلوع صبح شده است یانه دو سه بار بسین طور تفسار نموده تا
 پسیدند که تاریخ ماه و یوم کدام است کسی از حاضران گفت یوم جمعه و تاریخ بست چهارم ماه
 است بعد از آن بسیم و در دست گرفته چند بار در رو خواندند و چون همیم دید و حرکت فرض صلوة
 فجر باشاره او نموده بزرگ پاسبان شغول شدند بعد از آن بسوی مجلس نشینان بنظر وداع
 دیده روی خود را جانب بیت اسد شریف آوردند و قدری از بدن مبارک جنبش و حرکت
 پیدا آمد و علامات وصال بر آن حضرت ظاهر شد میان جمیع صاحب اوگان درویشا
 آستان آه و گریه باواز بلند برآمد بعد از لمعی بحکم برآورده جان شیرین بحق تسلیم کردند هر یک از
 مہجوری و غمخواری آنحضرت بیقرار شدند و گریه از حد بگذشت و چون طلوع آفتاب شد
 تیاری تهنیت و تکفین آن حضرت کردند بعد از آن بمصاحت صاحبزادگان در شان درویشا
 آستان تیاری تبر فیض اثر بجزه خاص آن حضرت کردند بعد از آن در باغیچہ گبوثره مغرب و
 جنوب تحت پوش نهادہ تیاری غسل کردند و عام مردمان را از باغیچہ بیرون ساخته بعد
 خاص مانند مولوی اعظم الدین صاحب مولوی و غلام فرید بہر وقتہ و حافظہ مولوی
 غلام نسیں علما سیالوی و فتح محمد گردلی و آمان بخش نندیدار و سید احمد درویش برمی غسل آید
 حضرت مقرر نمودند و غلام حسن گاندو حاجی محمد و دلش و امہیار گاندو و احمد دین درویش

صاحبزادگان
 درویشا

و این دعا گویند و گویا غاسل شدند پس بعد از غسل با انجام رسانیده کفن و دفن بعد از آن
 لاش مبارک در سرای نهادند و جمیع ستورات را برای زیارت بخوانند بعد از آن لاش
 مبارک نیز در حجره شیخ صاحب نهادند مولوی معظم دین صاحب را اجازت جنازه دادند
 مردمان از قوم سادیت و زمین داران و مدت هزاران نفر در صفها بسته جنازه کردند بعد
 از آن نماز ظهر با جماعت ادا کردند بعد از آن همه مردمان گرد آمدند و حضرت نشستند و
 میر و قوال و محمد چند سخنان فراقیه گفتند مقوله بهیلا شاه هر دم کسان را رهنموی ماری
 و می آریا به چکر بهر بیان نون گل لاوی کی اعتبار سنگار و اوی آریا به چادر تان سوتون
 و چه بنگلی و گردیا کم سینار و اوی آریا به پچینی و چه پوپیان کتتون صیان هو یا وقت پندار
 و اوی آریا به بهیلا شاه گھر آسویله هو یا وقت دیدار و اوی آریا بعد از آن نغزل
 مولوی جامی خوانند نغزل برفت آن ماه مارا در دل از وی صد هوس مانده
 غم سحران و با جان شیرین هم نفس مانده + مر آن شندائی عماری دار لیلی حسبتی ند
 که با صد پاره دل چاره مجنون باز پس مانده + بامید یک آید آن مع محمل نشین روزی +
 جهان را چشم بر راه گوش بر بانگ جرس مانده + چو زد اکنون گلی رعنا بشرت خیمه در صحر
 چه غم گریب کشید اگر فدا رقص مانده + بگویت چون ناله هم چون مرغان جمن جامی +
 کزان گلشن گل و شمشاد زفته خار و خس مانده + بعد از آن این سخن گفتند سخن کدین
 موثر مہاران سائین ڈھولیا + تیر بیان و امان تون سر گھولیا + ہناتی دہوتی مین ہی گئی
 کانی گل سخن دل پئی گئی + کوئی سخن اولڈا بولیا + کدین موثر مہاران سائین ڈھولیا +
 چون این سخن گفتند میان حاضران گریہ و فغان تھا و بعد از آن مولود تبریزی خوانند
 مولود یار رسول سہ حبیب لہق سیتا تونی + برگزیدہ دو اچلال پاکشے ہمتا تونی +
 مولود دیگر دل گدائی در رسول سده جانف راسی رسول سده ہم بعد از آن
 در صندوق انداختہ تعمیر فضیلت ہنہا دند تا وقت عصر کارا و با انجام رسید بعد از آن اکثر آوی

کافی

نغزل مولوی جامی

رخصت شدند و بعضی خاص اقامت کردند تا برین منوال آمد رفت مردمان و زمره شمع
 گشت چنانچه پنجم یا شش بزر و زمره برای مہمانان تا چہلم روز فرج میگرددندی بعد از آن
 سوم روز بسیار آدمیان جمع شدہ ختم قل خواندند و بعضی را یک مبلغ و بعضی را ہشت
 کتہ عنایت کردند باز روز چہارم صبح در دوشانستان یک و شمار و ننگی قیمتی انعام
 کردند و ذکر وصیئت آن حضرت کہ پیش از وصال شی و نہ روز ہلالع نقل خود در
 بدان آدریش بتاریخ پانزدہم ماہ محرم الحرام روز دوشنبہ بوقت حاجت صاحبزادہ
 محمد دین صاحب از خود طلبیدند و دیگر بایران آستان را از حجرہ مبارک بیرون حست
 و صاحبزادہ صاحب پیش خود بنشانند فرمود ای فرزند ارجمند واضح باد کہ حالانکہ
 گوناگون در پیش من آمدہ اند چنانچہ احوال جد صاحب در چند دہات تصرف و ملکیت بود و
 مال مولیشی نیز بسیار داشتند و ہمین طور حضرت والد بزرگوار من در شکر حال بودند
 بعد از آن چون حضرت خواجہ توسوی بیعت کردم باب ظاہری روز ہفتہ کمتر گردید
 چنانچہ گاہی تان یا نستی و گاہی تا بیست ہفت روز بفاصلہ بگذرانید سی اما پیش کسے را
 اگر سنگی از ہزار نساختم و بحال بفضل از دستمال ہمہ شہیاد دنیا و چند ہزار نقد نزد من موجود
 اند بتوانم کہ اراضی و اسباب دنیا بسازم اما ما با برین دنیا فانی محبت نیست مگر بدو چہ کہ
 پیران است و دست بیدارم کلی حب و دیشان دوم اطلعت کشینچ پس این ہر دو تا بحال
 بفضل از دستمال بخوبی انجام رسید و دیگر واضح باد کہ چون حضرت خواجہ توسوی سخن آغاز
 شد ہفت ہزار روپیہ قرضہ بابت تصرف در دیشان باقی ماند و شکر آن خدایتعالی کہ ہر
 قرضہ محفوظ ساخت و چند ہزار روپیہ از تصرف در دیشان و مہمانان باقی ماند ہست ہا کہ
 مبلغات فیما بین ہر کہ برادران تقسیم کنید و چند نقد برای در دیشان نیز
 و نیز ہر چہ ہستقامت باید کرد توکل و تسلیم و صبر و قناعت و درین شامہ نیز
 محمد دین عرضد ہست کہ با برین مبلغات و جایدات ظاہری حاجت نیست اصل نعمت کہ

از پیران کبار سینه بسینه رسیده است عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود ای فرزند
 این ترک من بگیر آن علم خدا تعالی ترا عنایت فرماید و نیز مولوی معظم دین صاحب عرض
 داشت اگر از روی مهر بانی در تقسیم ترک مذکور توقف نمایند صاحب اده صاحب از تو سه
 شریف مراجعت نموده حسب الامر ایشان تقسیم ترک و دیگر آنچه فرمایند بجا آرند باز صاحب اده
 عرض داشت که ما میخواهیم که عمر ایشان تا چهل سال دیگر بماند خواجه شمس العارفین دست
 سکونت کرده فرمود ای فرزند اعتبار نیست که عمر تا چهل روز باشد زیرا که جناب خدا
 تعالی دعا خواسته ام که عمر من موافق عمر خواجه تو سومی باشد پس معلوم شود که عمر من با نجام
 رسید که بهین ماه صفر و صال مولانا و مرشدنا واقع شده چون این سخن دل حزین
 صاحب اده بشنید باوازا ناما بگیرست خواجه صاحب فرمود ای فرزند از جناب تو چند
 راز اظهار کردن مطلوبی داشتم اما حوصله تو تنگ می نماید که بدین گفتگو از من بیرون
 و آه و گریه ساختی و این گفتگو بطریق سرکه بیان کردم که زندگی دنیا اعتبار ندارد و چرا
 بحکم کل نفس ذائقة الموت شربت مرگ هر کس خواهد چشید باز خواجه شمس العارفین
 فرمود ای فرزند این چند سخنان وصیت برای این گفتم که حیفا بران مردی که بوقت وصال
 از پارتی روی گردانیده با دوستان و فرزندان مشغول باشد و با موال و اولاد وصیت
 نماید باز فرمود ای فرزند مال و اولاد از مایش است که خدا تعالی فرمود انما اموالکم
 و اولادکم فتنه باز فرمود ای فرزند اگر مستحبات قادر نباشی بفر افض ضرور بصد ضرور
 مشغول باشی تا سعادت دارین بیایی باز فرمود ای فرزند بخدمت حضرت المشیخ سجاد
 نشین تو سومی رفتن تو امر ضروریست باید رفت صاحب اده عرض داشت که آنچه
 فرمود قبول دارم اما این سخنان و حزین نمکین پریشانم فرمود خیر بدین سخنان است با
 مدار کار خدای است بجهت پوری که خواهد بکند بعد از آن مسووم صاحب زاده فضل
 الدین صاحب رو آورده فرمود جانان شریف رفیق مرضی تو وصیت عرض داشت

مرضی من مرضی ایشان است پس حضرت صاحب ثبقتنا و مہربانی باز و خود پر کرد و آنجا
 زاده نهادہ فرمود و مرضی ما است کہ تو نزد من می باشی بعد از آن صاحبان و مہذب و مہذب
 تو شد شریف رخصت کردہ فرمود و حال ما کہ دیدہ بودیم کہ بزودی و این بمانی و مہذب
 قرار نمودہ صاحبان و صاحب جانب تو شد شریف رخصت کردہ از آنجا رخصت شدہ و آنجا
 بست یکم ماہ صفر آمدند خواجه شمس العارفین بعد از آن صاحبان و مہذب و مہذب
 بصاحبان ادا شد و در و بتاریخ بست چہارم ماہ صفر شدہ و در و بتاریخ بست چہارم ماہ صفر شدہ

بحق تسلیم کردید اللہم اذخر لنا وارحمنا وانما خیر المراد من

الحمد کہ این محفوظات مخزن حسنات قدوة السالکین و العارفین و مہذب و مہذب
 و المہذبین مشہور باہر گاہ رب العالمین شیخ شمس الحق و الدین شیخ سیالوی
 العاشقین تالیف شریف امیدوار رحمت مزید سعید محمد سعید برقی استغفار و مہذب و مہذب
 و تصحیح و تنقیح نام عالم علوم فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول علیہ
 شریفین حافظ قاری مولوی مخلم دین صاحب مولوی سید احمد تسانی و صاحب
 مجمع الفضائل مجمع الفواصل حافظ قاری مولوی احمد صاحب نوشہرہ و سید احمد تسانی
 بتاریخ ۱۰ ذی قعدہ ۱۳۱۰ ہجری القدری و در طبع مطبعہ فی واقع لا یوزن بعلوم کردید خدا

الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة علی جسیہ لما شہوا و یالہذا ربنا لا تقبلنا

انفسنا او اخطانا بجاہ نبیک المصطفی و رسولک امرتضی شفیع المنانین

امامہ المتقین و خیر خلقہ اجمعین امین یا رب العالمین

یا کذا

مہذب حضرت مولانا شیخ شمس الحق و الدین سیالوی نقی سید عالمی

مہذب مولانا جعفر

مہذب مولانا سلیمان انجور یافت



مہر صاحب زادہ صاحب محمد دین سجادہ نشین خواجہ سیالوی رضوی مدظلہ العالی

مصراع مندرجہ مہر صاحب



زادہ صاحب سیالوی

زبور شمس سلیمان عیوان محمد دین

اشہار

واضح باد کہ این ملفوظات مخزن حسنات تہو بہات معدن بکات حضرت مولانا شمس الحق والدین مطبوع کنانیدہ شد بحال بجدت بردار فی وقار و دستار نادا معروض ای فیض انجلای میگرددانم چنداںکہ مناقبات و کرامات آنحضرت بدانند بزبان یا اردو و تحریک فرمودہ جانب این دعا گو و در ضلع لاہور و انجمن شاہدہ موضع پٹھانہ بنام سید محمد سعید رسال فرمایند تا انشاء اللہ تعالیٰ حسب ما ییش بعض دوستان نیز رسالہ مناقب شمس تا لیف نمودہ مطبوع کنانیدہ شود و ما علینا الا البلاغ المبین والحمد لله رب العالمین

قطعہ تاریخ وصال حضرت ذوالکمال خواجہ پیر سیالوی رضوی مدظلہ العالی
المتعال از نتائج طبع مفتی غلام سجاد لاہوری سلمہ اللہ المتعال

درینا صد درینا صد درینا کہ شمس الدین امام عارفین رفت ہزار فسوس کاہن مہر جہان تاب

باوج عرش از فرشتہ زمین رفت چو سر در جنت تا بچش ہاتف بگفتا شمس اوج علم و دین رفت

ایضاً قطعہ تاریخ از مولوی غلام سجاد صاحب لاہور فرنگوی

در کاستان خاندان چشت ہچو گل بود خواجہ شمس الدین

گفت ہمالش فرید عبا سے صلح گل بود خواجہ شمس الدین

ایضاً از مولوی غلام سجاد صاحب لاہوری

آفتاب فیض شمس دین حق چون نداسے از جعی نفس شست

روز جمعہ بیست و چارم از صفر رو سے خود در مغرب مرقد نہفت

پہر تاریخش چو یاسین تک کرد	سال وصالش عقل شمع فیض گفت
ایضاً از مولوی علامہ یاسین صاحب	
آن شمع چہ نہیں تہی شتاق وصل حق چو شد	بست چارم از سفر برد از جہان بیرون قدم
کردم چو فکر سال و شبے در سر با اینہدہ	از حلتش علم و عمل حلم و ورع فضل و کرم
ایضاً از طبع زاد حیم بخش صاحب لاہور دہو لہو الوی	
پیر کامل مرشد من شمس دین	گشت سوی خلد باین رونق منور
بست چارم از صف تاریخ بود	آتش محبت ان بسینہ واد سوز
دفن چون کردند در زیر زمین	بود یوم الحسمہ روزے نیک روز
بہر سال انتقالش بخش گفت	شاہ شمس الدین واصل شد ہنوز
ایضاً قطعہ	
محمد شمس دین بد خرمین نور	ہمہ عالم از و در خوش چینی
چو تاریخ وصال آن شیخ حتم	خرد گفتمہ چہ سہ بود دینی
ایضاً ابیات تاریخ آنحضرت	
صد دریغ و صد دریغ و صد دریغ	گشت پہبان شمس عالم زیر بیغ
آصف وقت سلیمان زمان	گشت زین دار الفنا و دامن کمان
چشمہ شفیق الہی بد روان	گشت از دست قضا یکسر نمان
باقضای حق چو جاس پارہ نیست	جز تکلیب و صبر کس نمودارہ نیست
روز جمعہ بست چارم صفر بود	کنندمان روز وصالش
اے انجم تاریخ وصالش باز گشت	پیشوای پستیان در ورج بوت

ایضاً ابیات تاریخ حضرت

خوب معنی خوب صورت خوشحال	بود شمس الدین عارف با کمال
تابع شرع محمد مصطفیٰ	پیشوا سے خلق صوفی با صفا
بست زین وارِ فنارِ خیر	شب جمعہ در بست چارم در صفر
گفت لطف نیک خصلت ندہ دل	سالہا تاریخ آن جس بندہ ظل
گفت لطف فیض ملک اور دین	سالہا تاریخ آن ثابت یقین
بود پیدا عاشق صواب حق خدا	سالہا تاریخ آن نور احمدی

ایضاً الفاظ تاریخی

واہ واہ غریب نواز وہ وہ خوب سیر	وہ وہ شمس شرع رسول
مہر شریعت نبویہ نیک خصلت حلیم بود	دینا پور پشدریت
نور شریعت شمع فیض	صاحب چیمبر ہیل
	شیخ بلند قدر

ایضاً نظم تاریخ وصال حضرت

کہ قاف تا بقاف عیان شد جمال او	آن شمس دین محمد کہ جو بیکتا سے عہد بود
مشکین عالمے ز شعاع کمال او	ذاتش صہیل بود کہ براوج ہند تافت
یکسر ظہور کرد بزرگ و مثال او	ان ذاتی کے مثال کہ در پردہ جا عادت
خلق عظیم دست چہ گویم خصال او	شاہی غریب پرورد عجب نر نواز بود
شمس منیر کشور دینے وصال او	عمر شمس گمانہ بود تولد چہ اختر سے

ایضاً ابیات تاریخ وصال چچ سیال

مہ تابان و نور شید جہان بود	چراغ خاندان چشمتیان بود
خود گفته کہ مختار جہان گو	بچے سن وصال آذات حق پو

بگفتند زه و لے مغرب ہی را	از و پرسان شدم چون من گریه
بگفتند کشف راز خفیت	سوم باره چو زد کردم وقت اعنا
که ز سپاسی و شایع ارم باز	چارم بار با من کردار شاد
بگفتند نیشا فیض صدی	پنجم بار چون سائل شدم نه
ایضا قطع تاریخ	
نہان گشت از جهان با امر عبود	چون شمس نمود عالم افروز
بگفتند مہ جهان نور شہید دین بود	چو پر سپند از سال وصالش
ایضا قطع تاریخ	
شاه دین شمال پیکر لیل	اندین سال خواجہ کرد وصال
نور اللہ متبرہ التعمال	بت چارم صفر بروز جمع
ایضا	
بمغرب گور زنت از امر عبود	چو شمس الدین بدایت عالم افروز
رہ مقصود ہر یک گشت منقود	ز شام فرقتش شد تیرہ دنیا
بگفتا ہر یک ہم خورشید دین بود	پو تاریخ غروریش جستم از عقل
قطع تاریخ مطبوعہ کتاب ہذا از ریسم بخش لاہوری دہلی	
مرآة العاشقین محیی عبیب و غیب	ہزار شکر کردیہ کلام منسیف انجام
لکھی میں انہیں محمد عبیب با تریب	سخن جو بولے حیاتی میں شہید الہیز
ازل سے ہو ہو میں ہے کتب	ندائے ہندو کی چھپائی ہے ہی کلام
خرید انموطاً اور میری کاروبار	تظہری لکھنا چاہیں تو عاشقہ کا فریق
کتاب ہر بیچ کی ساری بخشش تاریخ	
لکھی ہے مرآة العاشقین عبیب	

Marfat.com

۲	گشت از ہوسال تالیف علیہ ۱۸۴	۱	عرس حضرت محمد بن المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۱
۳	سید قطاب	۲	عرس حضرت فضیل ابن عیاض رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۴	امام مقبول ۲۶۰	۳	عرس حضرت خواجہ حسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
۱۱	محب ۶۳۳	۴	عرس حضرت امام حسن علیہ السلام	۴
۱۳	قلیب الدین مقدم قطب ۱۱۲۲	۵	عرس حضرت خواجہ قطب الدین بختیار خاں ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
۲۲	شیخ کبیر ۱۰۳۲	۶	عرس حضرت خواجہ کلیم اللہ جہان آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۶
۲۹	شیخ اسلام	۷	عرس حضرت خواجہ شیخ محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷
		شہری بیع الآخر		
۴	قلیب لوصیلین ۵۶۲	۱	عرس حضرت خواجہ ابو اسحاق شامی حنفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۱۶	ماہ عالم قطب بانے ۴۵۱	۲	عرس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۱۸	سوار حق قطب لہذا ۲۵۹	۳	عرس حضرت خواجہ نظام الدین بدائونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
۲۹	عارف حق	۴	عرس حضرت خواجہ ناصر الدین ابو یوسف رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
		شہر جمادی الاول		
۲۱	صاحب ارست ۶۶۲	۱	عرس حضرت شیخ سراج الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۲۶	قطب حق ۲۵۲	۲	عرس حضرت خواجہ ابوبکر اسماعیل رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۳۰	محب علی امام بد	۳	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۳
		شہر جمادی الآخر		
۱	صاحب ارست ۱۱۱۱	۱	عرس حضرت خواجہ الی محمد ہشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۱۰	لی سید بیان	۲	عرس حضرت خواجہ ابی احمد ہشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۱۲	ازاحہ فی سالیہ	۳	عرس حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
۱۳	شیخ مایل امام بود	۴	عرس حضرت شیخ محمد علی بن سوری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴

۱۱۹۹	محبوب مقرر المسلمین	۲۷	عرس حضرت خواجہ مولانا فقیر الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۵۲۷			شہر حجاب المبارک	
۹۳۳	صاحب مؤود والی پشوا	۱	عرس حضرت خواجہ مؤود چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۱۸۴	آفتاب ہند	۶	عرس حضرت خواجہ معین الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۶۱۲	سید ولی احد	۶	عرس حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام	۳
۱۱۹	حاجی شریف	۱۳	عرس حضرت خواجہ حاجی شریف زندانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
۱۵۰	حق طلب	۱۵	عرس حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام	۵
	طالب حق	۱۵	عرس حضرت امام اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۶
		۲۶	عرس حضرت شیخ احمد معروف بیان جی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷
		۲۷	عرس حضرت شیخ نصیر الدین بن شہر مجد دین رضی اللہ عنہ	۸
			شہر شعبان	
		۱۶	عرس حضرت ابو الغتس رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
			شہر رمضان المبارک	
۲۵۰	پیر اہل قلب الحق	۲	عرس حضرت خواجہ سہری شقطنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۶۲۹	سر رہبانوی دہلی سعود دہلی	۱۸	عرس حضرت خواجہ نصیر الدین مرغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۲۰۰	زاہد پاک	۲۱	عرس حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ	۳
۱۲۵۲	قلب زمن	۲۱	عرس حضرت امام موسیٰ رضی اللہ عنہ	۴
		۲۹	عرس حضرت شیخ محمد علی مکہ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
			شہر شوال	
۶۱۷	تاج الاصفیا	۵	عرس حضرت خواجہ عثمان ہرندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱

۲۶۰ کامل الدین	۷	عرس حضرت خواجہ ہیرہ البصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۴۲۵ اشرف الاقطاب	۱۶	عرس حضرت خواجہ امیر خسرو رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
۲۴۶ پیر دین	۲۲	عرس حضرت خواجہ مجددین بن شیخ سراج الدین صاحب رحمۃ اللہ	۴
	۲۵	عرس حضرت خواجہ خدیفۃ المرعشی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
		شہر ذی القعد	
۱۲۴۲ شیخ العالمین	۱۲	عرس حضرت خواجہ نظام الدین ابوزکریا آبادی رضی اللہ عنہ	۱
۳۲۵ یاد شاہ اقبیا	۱۴	عرس حضرت شیخ ابوالفتح گیسو و از رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
تقی اہل تقین	۲۵	عرس حضرت شیخ کمال الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
۹۸۰ نہاشد محمد حسن خاں	۲۸	عرس حضرت شیخ حسن بھاجا آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
		شہر ذی الحج	
۱۷۰۵ شیخ و تفتیق	۳	عرس حضرت خواجہ نور محمد بہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۲۲۱ زابد صدیق	۶	عرس حضرت امام محمد تقی عابد السلام	۲
۲۵ حبیب احد	۱۲	عرس حضرت ابیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
۳۲۳ صدیق مکمل	۲۰	عرس حضرت جمال الدین سعید بن جعفر بن شہاب اللہ	۴
	۲۴	عرس حضرت شیخ شبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
تمام شہداء اس چہ ان چہشتا ہن بہشت رضی اللہ تعالیٰ عنہم			
(بیست)			
چند روزا ایس نور مالک سعید بن موت		اور نہ ملک وہ کان ملکوں ذات کبریت	
(تعلیم شاہ سوریہ ایلانی دفعہ)		(تعلیم شاہ سوریہ ایلانی دفعہ)	

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نعت شایان ہے رسولِ مجتبیٰ کیو اسطی
 آل و صحابہ واحد مصطفیٰ کیو اسطی
 سیدالابرار ختم الانبیاء کے واسطے
 ہم طفیل انبیا اور اولیا کے واسطے
 وہی تقا مجکو علیٰ اکر تفضیٰ کیو اسطے
 شہ حسن بصرہ کے امام اولیا کیو اسطے
 شیخ عبد الواحد پیر سے ہا کیو اسطے
 شہ فضیل ابن نیاز اہل حیا کیو اسطے
 خواجہ ابراہیم ادہم با صفا کیو اسطے
 شہ سعید الدین زاہد بے ریا کیو اسطے
 شہ امین الدین امین اولیا کیو اسطی
 خواجہ ممشاد و ماوی رہنما کیو اسطے
 شیخ بوسحاق شامی چشتیا کیو اسطے
 خواجہ ابدال احمد چشتیا کیو اسطے
 از طفیل بو محمد پیشوا کے واسطے
 از طفیل یوسف بدرا الدجا کیو اسطے
 حضرت سورد صاحب چشتیا کیو اسطے
 خواجہ حاجی شریف بستہ کیو اسطے
 شیخ عثمان ہر دنی صاحب سخا کیو اسطے
 شہ معین الدین معین صفا کیو اسطے

محمد سب لائق ہے ذاتِ کبریا کیو اسطے
 بعد حمد و نعت کے صلوات بھیجوں و سب دم
 وہی مجھے اپنی محبت یا روف المؤمنین
 یا اٹھی و سے مجھی شوق وصالِ احمدی
 التجا کرتا ہوں تجھ سے یا علی السالمین
 فعال حسد وہ بھی اور قول ہونا ہی با صفا
 کھولدی سب ر وحدت یا وحید الواحد
 فضل کر میرے اور تو یا کریم الا کر میں
 ہب کنا ملکا کبیر ایا تکمیل الما کین
 تو لا سدید اوسے مجھی تو یا حفیظ انظلمین
 امن و مجکو اٹھے دین و دنیا میں مدام
 شاد و کر مجکو اٹھی عنہم زدہ ہوں بنوا
 نفس شہ پیمان سے پناہ وہ باقید رلقا ویز
 کر عطا مجکو اٹھے درجہ ابدال و قطب
 یا اٹھے دور کر مجھے عنہم دنیا و دین
 عرض کو شردی مجھی اور قرب ختم الانبیا
 دور کر مجھے اٹھے غم الم روزِ حسرت
 حج اکبر کی شرافت وہی مجھی میری خدا
 اٹھنی ادا حلالا یا زرق الخالقین
 کر میں و ان سے میں نکر قلبی یا معین

<p>شیخ قلب الدین قلب لائق کیا اسے شہ فرید الدین ہمدانی کیا اسے شہ نظام الدین نظام اولیا کیا اسے شہ نصیر الدین چب سراج اولیا کیا اسے شہ کمال الدین کمال لائق کیا اسے شہ سراج الدین سراج با صفا کیا اسے شیخ علم الدین عالم سے کیا اسے خواجہ محمود راجن اولیا کے واسطے شہ جمال الدین جمال با صفا کیا اسے شہ زمر بن محمد ماہ نقا کیا اسے بخش محش برین محمد زہا کیا اسے حضرت محی عتی مقتدا کے واسطے شہ کلید سند کلید کتب کیا اسے شہ نظام الدین نظام مقتدا کیا اسے شیخ نوال الدین نوال با صفا کیا اسے خواجہ نور محمد ہمدانی کیا اسے بخش مجاہد شاہ سید مقتدا کیا اسے شیخ شمس الدین شمس اولیا کیا اسے دور کرہ ہر ایک کو امین برین کے سب سے اولیا کیا اسے کر علی مجاہد شہید اولیا کیا اسے</p>	<p>یا الہی کر مجھے انقلاب اپنویں قبول فرود کجا کر مجھے تو یہ آل العالمین یا الہی کر مجھے محبوب اپنا سے ریا کھول دے مشکل میری تو نصیر الناصرین یا الہی کر کمال اپنے ہی مجھ کو بھی کمال روشنی دے دل میرے یا شہید شہیدین سب لیا علمت عظیمیا یا علیم العالمین کر میری مجا و ما دیا الہی محمودین حسن سیرت ہی مجھ اور صدق خالص یز المدد ہی خالق اور ملک بقا آرزو کرتا ہوں تجھ ہی غفور اللذین کر مدنی میں نکا ناسی حکیم الحاکمین یا الہی کر کلام اپنے سے مجھ کو ہم کلام رحم کر مجھ تا تو ان پر یا سید الامین فقر و محنت تجھ ہی چاہتا ہوں بھی و سدا کر نکا مجھ حال پر یا ناظمہ الناظرین انت مولانا انت ذوی انت غفار الذنوب کر تورا دشمن میرے کو یا آل العالمین حسب باب و مال و خراج حسد اور حرام اور ریا و کبر و عجب و غصہ سے مرص کلام صبر و توبہ شکر نعمت پر اور خوف و جا</p>
--	--

بجائے ان سب کو امام باصفا کیوں اسلئے خدمت میں علیہ اولیا اور خستیا کیوں اسلئے خاویان خواجگان خستیا کیوں اسلئے خاتمہ یا مختب کر کل اولیا کیوں اسلئے	حب کو خلق تخلص رضا ہوں قضا یا الہی ہو دعا میری طرف سے اور سلام الہیہ کہ ہوا مرقوم یہ تحبہ تمام محمد سعید بنیو کا یا الہ العالمین
---	---

تمام خدمات خستیا نظاریہ بتاریخ ۱۲۱۲ھ ذی قعدت ۱۳۲۲ھ تحریر یافت

بعض نغزلیات عجیبہ کہ بعضو حضرت مولانا خواجہ شمس العارفین گفتمے شہد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این ہمہ بر تو حجابت تو چسپے نزد گری محض لطف و بہا زہت لباس بشری وحدت ذات تو از وہم و دنی ہست بری در صورت طاهرے امان اسیر صورتے جان ہے خوانمت آندم کہ بہان میگذری چسپت جامی کہ کند دعوی صاحب نظری	نہ بشر خوانمت نامی دوست زور و دگر نور پاکے و فسانت حدیث گل و آب در مرآت صورت ناظر و منظور تو شے یہیج صورت نتواند کہ کند بند ترا عمر خوانمت آن دم کہ عیان شے واگھ از دیدن عشاق تو با شے ناظر
---	--

مولود حسن

پرنور شد جهان ز جمال محمد نے پرون شد عیان بمشال محمد شد دامن داز اش خط و حال محمد آن دل کہ بست نقش خیال محمد تا زند شد ز ذوق وصال محمد	تا جلن کرد حسن کمال محمدی آذات نے مشال کہ پنہان بر پرد بود مرغ و لم کہ طائر قدس آشیانہ بود نقش نگار ہر دو جہانش زیاد رفت ہرگز نمید این دل غم دید حسن
--	--

ہم کفر ہم ایمان ہم مومن و ترسا ہم ور وید و کابینا ہم در ہر زمان گویم ہم ہم از اسکی کیرتے خبر ہم زندہ با پر کس ہم	ہم شک و ہم یقین ہم ہم نفع و ہم جان ہم بیجا و در ہر جا ہم ہر ہر دل وانا ہم ہم ز ہدم بی شور و شرم ہم عاشق بی ہوس
--	--

ایضاً غزل در توحید

کہ از پاؤ پاؤ پاؤ پاؤ پاؤ پاؤ کہ از کشتت بکھے بر کرانم از ان ہم جسم ہم جان و جہانم حقیقت ہم زمین و آسمانم کھے پیدا و دیگر دم ہن نام کہے کافر کہے مومن از انم اسکے کیر کہ چنیں و کہ جن نام	ز شوقی روسے جانان آن چنانم چنان مستم رقم در سحر و وحدت چو از خود فانی و باستی باویم موالید عناصر غیبی با نیست منود ما بود بود و دعالم کھی در صورت تمسکے کھے لطف کھی آزادہ از ہر تید کا ہے
---	---

غزل اسپر

اسچو در عالم تو میخوانی منم منظم اوصاف رحمانے منم اصل ہر پیدا و پھانے منم گنج بے با بیان اگر دانے منم	شد نقش موج طور یا عیان چون ظہور جبکہ اسما باست ہر دو عالم شد بہستی با عیان نیت عالم در حقیقت جہلم
--	--

غزل حامی در توحید

کالسیبے والد جا جتہ و شمس نے انعام در پون سوی اہل نظر سکنہ نام واجب بجلوہ گاہ عیان ناہادہ کام بر لوح صورت آمدہ شہر خاص و عام	ساریست سر عشق در اعیان علی الدوام کہر جو تاب بطوق ویدار خود ندید نکن تنگنای عدم نا کشیدہ رخت مدحیر تم کہ این ہمہ نقش غریب چیت
---	--

پیشہ ہمت ز جلوئی احکام خویش گام وہ جام عکس باہر و در باوہ رنگ جام ہمچو بخت جوئے کہ انجام ناگراہم ماوریا نہ کثرت موہوم و اس کا نام	ہر یک ہفتہ یک نہ مرت آن در باوہ تہان و حساب تہان آمدہ پدید قومی گینت گوسے کہ آغاز ما چہ بود جامی معاوہ و میدا تا و حدت و پس
--	--

غزل جامی توحید

الآن ما تعسیر نما علیہ کان فلکلو احد متجلی بکل شان فی حد ذاتہ نہ عیانست نہ مخان نام متنوعات ظہور لیش بود ہمین گو یا بھیر زبان و تو انابھیر تو ان رہ مزیت کس مگو حدیثت کہمان	آن کان سخن بود نہ بود از جان نشان اعداد کون کثرت صورت نامی آوا ہر چند در تہا و عیان نیست غیر او نوریت محض کردہ باوصاف خود ظہور وانا بہر بصیرت بنیا بھیر بصیر جامی کشیدہ و از زبان را کہ شہ عشق
--	---

غزل جامی توحید

گاہ ہے نمودہ ظاہر و گاہ منظر آئیدہ وہ حکم عقل امین و گران دیگر آمدن غالب شدہ بکوت صورت برآمدہ و چشم منکران چشم از نگر آمدن ہر چند کہ ظہور و لہون بر تہ آئیدہ باو ان عاشق انرا بر شکل و لہان بر سہ چہ آئیدہ وازیلہ سہرا ان جہان بر سہ آمدن محتاج باو عاقد زمان بر در آمدن	ای جاووان بصورت اعیان برآمدہ از روی ذات ظاہر و منظر کیفیت ایک بی صورت عشق و لے عشق صورت معنی عاقدانست بھ صورت لے کہ ہست وہ موطن ظہور و لہون نیست غیر او کا ہنس کشیدہ جاوید عاشقے عنان کاشش گرفتہ جہان معشوتے ہمین یہجا نشستہ بر سہ جہان و مباحہ یہجا نکلند فرقہ فقر و فنا بدوشش
--	---

منظور ہم خودت کہ منتظر برآمدہ و لگے کشاوہ چشم و تماشا بر آمدی پیغام خود در مانع و منہیب آمدہ باران قطرہ و صدف و گوہر بر آمدہ این ہر دو اسم مشتق از ان مصدر آمدہ کاندر صفات ظاہر خود منظر آمدی ہر حسد گاہ صدف و گوہر اگر آمدہ کز غم کہو و زخمت جو نہ یوں آمدہ	ہر جا پئے نظارہ ستاودہ است منتظر بنمودہ زوی ہوش ز بہر عاشقان ہمراہ وحی گشتہ و روح القدس شدہ بجہت متفق کز اوصاف مختلف بیرون ز عشق و عاشقی و مشوق پیوست شوق چونیک وز نگری عین مصدق نکفتہ است حسد گل و حدت باغ عشق جای نہ دید رنگ از ان گل عجب مداد
---	---

غزل و کبرج جامی علیہ الرحمۃ در توحید

ہرگز نہ روم جامی کا نجانہ ترا یا ہم در خواب ترا بنیم و حسانہ ترا یا ہم ممشوق ترا دانم جانان ترا یا ہم گرد سر آن گردان پروانہ ترا یا ہم در دست می آشانان پیمانہ ترا یا ہم در ہر صدف پنهان وردانہ ترا یا ہم کاندر متوق و حدت بیگانہ ترا یا ہم	ہر جا کہ کنم حسانہ ہم خانہ ترا یا ہم کہ خواب کنم و حسانہ کہ بروم تنہا در بزم قدح نورشان در چشم و فاکوشان و صحبت ہر جمعی کا فروغوشد شمع اگر جانب میخانہ آیم پے پیمانہ از سر کشم خرقہ و دجبر شوم غرقہ از خود بگل جابے پیرن در گنامی
---	---

غزل نیاں در توحید

آہوی دشت اویم انا سوی سیدہ در صورت تم اگر چہ از خاک آفریدہ نقاش دست قدرت تصویر کشیدہ از صنعت عجیبہ در آب و گل دیدہ	من پاکباز عشقم ذوق فنا چشیدہ من نور ذات حق امی صاحب بصیرت در صورت تم نظر کن اندر مرقعہ سلق روح الکی ام من جان چند ای امن
---	---

من جلوہ گاہِ داتم ہم منظر ہفتا تم ہر پیر نامے وہیے مارا حجاب داد قول نیاز بشنو یعنی ز خود بدون شو	ہم اصل کا ثباتم از نورش آفریدہ دیدم بروی جانان ہر پردہ کی دریدہ چون از خودی برای باشی خدا رسیدہ
---	---

غزل دیگر در توحید

عکس رخسار در آئینہ جان نبود دل بجانان وہ و سببش و حضور عاشقانرا کہ بود متبلہ جمال جانان ساقی عشق بیکستہ عہ پرست فگند ہر کہ سر باخت بہ میدان با این ہمین	نیک دیدیم کہ عکس تو جان عین تو بود روز خود گم شو بکشین کہ مہن سستہ دور نبود هیچ ناز بجز از ترک وجود من ندانم درین باویدہ او مایہ چہ بود عاقبت گوئی سعادت رساناں و بر بود
---	--

غزل احمد جام صبا در توحید

ما شاہ باز فتم از لامکان پریدہ اسرار کنت کترا بر لوح دل نوشتہ سیم غرقاف قریم از دام کون حبستہ ہر کس چشم صورت ما را کجا شناسد احمد نیم کہ اویم از خود سخن نہ گویم	بہر شکار صیدم در قالب آریدہ در نامہ عباد ہی انے قریب دیدہ طاؤس مایع عرشم از آشیان پریدہ مانور کردگاریم در آب و گل و میدہ در سکارم نظر کن از قدرت آفریدہ
--	---

غزل دیگر در توحید احمد جام

من عاشق بدنامم دیوانہ و بدکارم نی کو من نے مسلم نے کائناتے ملی کہ روضہ رنہوانم گد ملیل است نام من عاشق جان بازم عشوقی ز فرازم تہ مرغ ز کون قانسہ درستہ نہیں لہ نام	والسہ نبود عارم گر یار بودی نام نی ست نہ ہشیام دامگہ ز نام کہ روز گرشہ نام نہ ہشیام نام سین تک نہ ہشیام من دلہ ہشت م شاہیاد جبارہ کہ ہم پرواز جان نام
--	---

من دلبر نبیانم بر صورت انسانم اصد تو مخوان مارا حسب حق تو مدان	من قاور جبارم ستارم و عقارم از مذہب پنداری بنیزارم بینارم
---	--

غزل جامی اور توحید

خیز جانم است نام دل بر ما نام او گنج نام او لاہوت ہم سبب مظاہر ذات اند لا آرا فی الوجود ارا لا ہو ہستی مطلق تست وحد صحرف من واد تو چو از میان برخت جان جامی ز نکتہ وحدت	ما اعتر انہم و ما اسع النج بخصان و نام او پیدا ہمہ شبیا مظاہر اسما مخوش نام غیر نقش سوی این ہو این انت این انا سیر وحدت شد از ہمہ یکنا نشکید چو ما سے از دریا
---	---

غزل اسکیر اور توحید

وہو معکم زین معیت حق چہ خواہست گریزہ سنش دانما و جملہ ہاست از توحید آجہال وحدت ست ہستی عالم ہمہ ہستی اوست ہر چہ دار و نقش ہستے در جہان حق و باطل آئینہ یک دیگر اند گر بصورت غیر باشد یار ما ہر دو با ہم سم ہوج و بگردان کل شے ناکت دانی چو گفت	یعنی واجب راز ممکن جلوہ ہاست این نمود و بود عالم از کجا ست در حقیقت این کہ کثرت را بقا ست بی بقا سے حق جہان عین فنا ست سیر آئینہ و بوجہ خدا ست ہر دو در معنی ہم الا و لا ست چون بمعنی بگرے از عین ہاست در تو جام و بادہ گونے ہم ہوا ست ای اسکیر دوست بی ما و شہما ست
--	--

غزل اسکیر در عشق

اندراں در دیکہ و ردل بود
جستجو کردم بے در مدرسه لیکن

سالها گشت تنم سپی در مسجد و در حضور
کار من هر لحظه عشق باه رو بیان و پس
چون گرفتیم ساغس از دست پیر شکیده
بختر جمال و کبرم و چشم من یاد دگر

ترا نکند اگر
از شمول فضیل و ایر
این سعادت تا وحدی

غزل خواجہ حافظ

اگر آن ترک شیرازی بدت آرد دل مارا بدہ ساقی می باقی کہ در جنت سخو اینی بیت فغان کین لولیان شوخ شیرین کاشهر شو با جفا گفتمی ز جور ستم عفاک ابد نگو گفتمی سز آن حسن و زافزون کہ یوسف شست بستم	بنجال بند ویشن بخشیم ستم قریب کنار آب رکن آباد گل گشت چنان برزند صبر از دل ترک کان جوان بعباد جو اب تلخ می زید لب پس شکر حنا کہ عشق از پرده عصمت برون آرد ز لیل حال
--	---

نام کاتب	غزل گفتمی و در سستی بیاؤ خوش سخن جان حافظ کہ بر نظم تو افشا ند فلک عفت در یار
----------	--

تمامت غزلیات